

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن خلاصه سلسله جلسات

آخرین آمادگی برای ظهور؛

اصلاح مدیریت در خانواده و جامعه

علیرضا پناهیان



پناهیان

Panahian.net

توضیح:

این جزوه حاوی خلاصه متن سلسله جلسات «آخرین آمادگی برای ظهور؛ اصلاح مدیریت در خانواده و جامعه» می باشد که در محرم سال ۹۸ و در مسجد دانشگاه امام صادق (ع) برگزار شده و در ۱۱ جلسه ارائه شده است.

فهرست

۳	جلسه اول چرا داشتن «فهم مدیریت» برای همه مردم لازم است؟
۱۱	جلسه دوم چرا اصلاح وضع مدیریت، آخرین آمادگی برای ظهور است؟
۱۹	جلسه سوم دلیل اهمیت و اولویت موضوع خانواده در آخرالزمان
۲۹	جلسه چهارم انکار نیاز جامعه و خانواده به مدیریت، نشانه چیست؟
۳۹	جلسه پنجم مدیریت خانه با مرد است یا زن؟
۵۱	جلسه ششم اولین اصل مدیریت؛ «رعایت کرامت و عزت انسان»
۶۳	جلسه هفتم شیوه مدیریت فرعون‌ها، از بین بردن عزت مردم است
۷۳	جلسه هشتم بی‌توجهی مدیران به کرامت مردم؛ سرآغاز فساد در جامعه
۸۳	جلسه نهم دومین اصل مدیریت؛ «محبت و ایجاد همدلی»
۹۵	جلسه دهم سومین اصل مدیریت؛ «عقلانیت و جامع‌نگری»
۱۰۵	جلسه یازدهم چهارمین اصل مدیریت؛ «مجاهدت و مقاومت»

اجلسه اول |

چرا داشتن «فهم مدیریت» برای همه مردم لازم است؟

مدیریت جامعه اصولی دارد که همان اصول «مدیریت خانواده» و «مدیریت خود» است. آیا مستضعفین، بدون ظرفیت یافتن می‌توانند وارثین و ائمه زمین بشوند؟ دو شرط برای اینکه مستضعفین از حالت استضعاف در بیایند

زحمت‌های قبل از ظهور برای چیست؟ برای اینکه ظرفیت پیدا کنیم. الان در مملکت ما چرا مسئولین بعضاً خراب از آب در می‌آیند؟ ما بالاخره باید به یک ظرفیتی برسیم؛ مثلاً قدریک مسئول خوب را دانستن، یک مسئول خوب را از یک مسئول بد، تشخیص دادن و حساس بودن نسبت به مسئولان جامعه!

امروز موضوع اصلی دین، رسیدن به امام‌زمان (ع)، ولایت و حکومت اوست

همان‌طور که آغاز دین با محوریت شخص رسول خدا (ص) بود و موضوع اصلی دین هم پذیرفتن شخص او، ایمان آوردن به او، کمک کردن به او و فدا شدن برای او بود، امروز هم موضوع اصلی دین، رسیدن به امام زمان (ع) و حکومت او، ولایت شخص او و فدا شدن برای اوست.

اما آموزش‌های دینی ما معمولاً این غلط را جا انداخته‌اند و جا می‌اندازند که انگار «دین چیزی است که صرفاً تنظیم‌کننده رابطه انسان و خداست؛ البته رسول خدا (ص) هم در آوردن دین، نقش داشته است و خودش هم

محترم است!» در حالی که آغاز دین، پذیرفتن شخص رسول خدا(ص) بود، تاریخ صدر اسلام هم بر محور فداکاری و دفاع از شخص ایشان بود.

وقتی آموزش‌های دینی ما این‌گونه باشد، طبیعتاً موجب می‌شود مسئله‌ای به نام «ولایت» خوب جا نیفتد، ولایت‌گریزی باب باشد و ولایت‌پذیری خوب درک نشود و شعاری تلقی بشود نه شعوری! و در کنارش، آفت‌های بسیار سنگین دیگری که یکی از نتایجش تأخیر در ظهور حضرت ولی عصر(ع) است؛ با اینکه این همه آدم مسلمان و نمازخوان و خوب داریم!

دعوی صدر اسلام سر اعتقاد به خدا نبود؛ دعوا سر شخص پیامبر(ص) بود!

در صدر اسلام، مسلمان شدن به این بود که «به این پیامبرایمان بیاورید و او را فرستاده خدا بدانید» و الا آن زمان تقریباً همه اعتقاد به خدا داشتند؛ هرچند یک مقدار حشو و زوائد هم در کنار اعتقاداتشان بود. دعوا سر عبادت هم نبود، بلکه دعوا سر شخص پیامبر(ص) بود؛ اینکه آیا به او ایمان می‌آوریم یا نه؟ اما یک جورى به ما درس می‌دهند که ما فکر می‌کنیم در صدر اسلام، همه ملحد بودند و وقتی از «خدا» سخن گفته می‌شد، آنها می‌گفتند: «خدا یعنی چه؟!»، و بعد، پیامبر(ص) می‌نشست و اول برای آنها خدا را ثابت می‌کرد! مثل اینکه ما برای بچه‌های خودمان، اول خدا را ثابت می‌کنیم.

در صدر اسلام، شخص رسول خدا(ص) محور بود و تا آخر هم این‌گونه بود لذا وقتی کار به غدیر رسید، فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» در اینجا کسی ایراد نگیرد که «شما رسول خدا(ص) را از خدا بالاتر دیدید!»؛ نخیر؛ ایمان به خدا همان موقع هم بود و دعوا سر ایمان به خدا نبود، بلکه دعوا سر شخص رسول خدا(ص) بود.

الان هم دعوی دین، سر آمدن کسی است که پشت پرده غیبت است

الان هم دعوی دین سر آمدن آن کسی است که پشت پرده غیبت است، نه بر سر دین داری بدون او! الان هم دین داری باید به جایی برسد که او بیاید! آمدن او، شاخص موفقیت ما در دین داری است. الان هم اگر دین داران را می‌کشند برای این است که او نیاید! و الا دین دارانی که نخواهند دین داریشان مقدمه ظهور او باشد، مستکبران اصلاً با این دین داران کاری ندارند که بخواهند آنها را بکشند!

لذا هر بحثی امروز، باید نسبت خودش را با ظهور ولی الله الاعظم مشخص کند، هر بحثی که امروز نسبتش را با ظهور حضرت، با مقدمه سازی برای ظهور و با فراهم آوردن امکانات برای ظهور مشخص نکند، بحث اتری است و بحث رها شده در هوا است. به قول امام صادق(ع) که می‌فرمود: غرض اسلام که طواف خانه کعبه نبود! طواف خانه کعبه قبل از پیامبر هم بود! (هَكَذَا كَانَ يُطَوَّفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ؛ کافی / ۲۸۸/۸) طواف خانه کعبه بدون رسول خدا(ص) در واقع همان طواف دوران جاهلی می‌شود. درس اخلاق و عبادت و معنویت بدون ربط با ظهور حضرت ولی عصر(ع) هم درس اخلاق و عبادت و معنویت دوران جاهلی است!

یکی از شاخصه‌های سلامت و اولویت هر بحثی، برقراری رابطه آن با ظهور است

درباره هیئت و عزاداری ابا عبد الله الحسین(ع) هم همین طور است؛ یعنی باید نسبتش را با ظهور حضرت ولی عصر(ع) مشخص کنیم و الا قبول نیست! شاهد، ملاک و سند ما هم زیارت عاشورا است که در فرازهای مختلفش «سلام بر حسین، لعن به دشمنان امام حسین و اشاره به ظهور امام زمان» دیده می‌شود. زیارت عاشورا یکی از محوری‌ترین

زیارت‌های ما است که دائماً نسبت خودش را با ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء مشخص می‌کند.

یکی از شاخصه‌های سلامت هر بحث دینی و معنوی و همچنین اولویت هر بحث دینی و معنوی این است که رابطه خودش را با ظهور مشخص کند، رابطه خودش را برای مقدمه‌سازی برای فرج مشخص کند. البته ممکن است ما بحث اخلاق بگوییم و باهمدیگر بحث کنیم اما بدون ربط به ظهور؛ این بحث اخلاق هم مثل همان طواف بدون رسول خدا می‌شود که دوران جاهلیت هم بود!

البته در یک بحثی ممکن است گفته نشود که نسبت این بحث با ظهور چقدر است؟ اما شما خودتان می‌توانید ببینید که آیا نسبتش با ظهور، حقیقتاً برقرار است یا نه؟ اگر برقرار بود، این بحث سالمی است و بحث دارای اولویتی است.

بیاید امسال، پرنگ‌تر از هر سال، پیاده‌روی اربعین را با امام‌زمان (ع) پیوند بزنیم

روضه‌آب‌عبداللّه‌الحسین (ع) هم به شرح ایضاً. اربعین هم به شرح ایضاً. (یعنی پیوند اینها با امام‌زمان (ع) و ظهور، باید برقرار باشد) امسال در جمع عده‌ای از رفقا که می‌خواستند برای اربعین برنامه‌ریزی کنند، عرض کردم: «بیاید امسال، پرنگ‌تر از هر سال، اربعین و این پیاده‌روی باشکوه و با عظمت را با امام‌زمان ارواحنا له الفداء پیوند بزنیم» اساساً هم این پیوند وجود دارد، کما اینکه در زیارت اربعین می‌خوانید: «و نُصِرْتِي لَكُمْ مُعَدَّةً» من آمده‌ام شما را یاری کنم! یعنی من آمده‌ام فرزند امام حسین (ع) را یاری کنم، نه اینکه من با فرزند ایشان (یعنی امام‌زمان) کاری ندارم و فقط غصه‌دار خود امام حسین (ع) هستم! من به آینده شما کاری ندارم و فقط سوگمند گذشته شما هستم. شما فکر می‌کنید چنین گریه‌ای واقعاً قبول است؟!

برخی از رفقا دور هم جمع شدند و گفتند که امسال پیاده‌روی اربعین را از «مسجد سهله» شروع می‌کنیم؛ یعنی از خانه امام‌زمان (ع)! برای آنهایی که ذوق دارند و توفیق دارند، این کار خوبی است و پیشنهاد قشنگی است.

همه چیز ما باید امام‌زمانی باشد؛ اصلاً معنای «منتظر» همین است!

همه چیز ما باید امام‌زمانی باشد، اصلاً منتظر معنایش همین است! زندگی ما، جامعه ما، سیاست ما، جمهوری اسلامی ما، اخلاق ما، خانواده ما، همه باید امام‌زمانی باشند. باید ببینیم که الان امام‌زمان ارواحنا له الفداء چه می‌پسندد؟

شما باور نمی‌کنید؛ بعضی‌ها دنبال تنظیم رابطه‌شان با خدا هستند، به فکر قیامت‌شان هم هستند، اما سال به سال، به یاد امام‌زمان هم نمی‌افتند، اصلاً نمی‌خواهند نسبتی بین دین‌شان و امام‌زمان برقرار کنند. بعضاً خیلی آدم‌های خوش اخلاق و خوش نفس و خوش نماز و حتی خوش قرآنی هستند!

نسبت بحث ما با امام‌زمان (ع) و ظهور چیست؟

حالا با ذکر آیه‌ای از قرآن، می‌خواهیم به این پردازیم که نسبت بحث ما با امام‌زمان (ع) و ظهور چیست؟ «و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (قصص / ۵) این آیه مشهوری است و همه می‌دانید که این آیه درباره ظهور و آخرالزمان و در واقع درباره حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء است.

می‌فرماید: ما اراده کردیم منت بگذاریم بر مستضعفین و می‌خواهیم آنها را امامان زمین، رؤسا و فرماندهان زمین

قرار بدهیم و می‌خواهیم آنها را وارث ثروت و مکتب زمین قرار بدهیم.

خدا می‌خواهد مستضعفین را «ائمه و وارثین قدرت و ثروت» قرار بدهد

معنای آیه این نیست که ما می‌خواهیم فقط مستضعفان زمین را نجات بدهیم؛ یعنی امامی برایشان بفرستیم که نجات پیدا کنند! یعنی آنها قبلاً مستضعفان طاغوت بودند، ولی الان دیگر مستضعفان امام‌زمان هستند و کسی هم به آنها ظلم نمی‌کند! قرآن دارد یک چیز دیگری بیان می‌کند؛ می‌فرماید: ما می‌خواهیم بر مستضعفان منت بگذاریم و دو ویژگی به این مستضعفان بدهیم؛ یکی اینکه آنها را امام قرار بدهیم! می‌خواهیم «ائمه» بشوند؛ یعنی مدیران زمین، فرماندهان زمین و اداره‌کنندگان زمین بشوند، نه اینکه فقط نجاتشان بدهیم.

بعد از «نَجْعَلَهُمْ ائِمَّةً» می‌فرماید: «وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» دوباره «نَجْعَلَهُمْ» را تکرار می‌کند، این یعنی تأکید! خداوند می‌توانست بفرماید «نَجْعَلَهُمْ ائِمَّةً وَ الْوَارِثِينَ» من آنها را امامان زمین و وارثین زمین قرار می‌دهم. اما وقتی دوباره «نَجْعَلَهُمْ» را تکرار می‌کند، معنایش چیست؟ یعنی من می‌خواهم دوتا کار با شما مستضعفان انجام بدهم، یکی اینکه می‌خواهم شما را امامان زمین قرار بدهم و دیگری اینکه می‌خواهم شما را وارثین زمین قرار بدهم! البته یک کار سومی هم هست که طبیعتاً اتفاق می‌افتد و آن نجات مستضعفان است و اصلاً خداوند در این آیه از آن حرف نزده است؛ چون معلوم است که این نجات هم اتفاق می‌افتد و بعد از نجات دادن، دو اتفاق دیگری می‌افتد.

وارثین یعنی چه؟ یعنی وارثین قدرت و ثروت! یعنی می‌خواهیم مستضعفین را وارث قدرت و ثروت زمین قرار بدهیم! بنده می‌دانم وقتی کلمه ثروت را مطرح می‌کنیم، انگار بعضی‌ها را برق سه فاز می‌گیرد! هنوز دعوی مربوط به بحث پارسال تمام نشده است؛ هم متحجرین و هم غرب‌زده‌ها، توهین‌ها و تمسخرهایشان را تا امروز قطع نکرده‌اند که «چرا فلانی حرف از ثروت زد!»

آیا مستضعفین، بدون ظرفیت یافتن می‌توانند ائمه و وارث زمین بشوند؟! / بنی اسرائیل، مستضعفینی بودند که ظرفیت نداشتند!

خداوند متعال می‌خواهد مستضعفین را در جریان ظهور، وارثین زمین و ائمه زمین قرار بدهد! در اینجا چندتا سؤال مطرح می‌شود: یکی اینکه آیا بدون آماده شدن و ظرفیت یافتن، صحیح است که مستضعفین، وارثین زمین و ائمه قرار بگیرند؟ کسی که ظرفیت نداشته باشد، آیا درست است که «ائمه» و «وارث زمین» بشود؟! آیا این معقول است؟!

در اینجا فقط یک مثال عرض می‌کنم: «بنی اسرائیل» مستضعفینی بودند که ظرفیت نداشتند! حضرت موسی نجات‌شان داد و نعمت از آسمان برایشان بارید، دشمنان‌شان هم درجا نابود شدند، اما بعدش چه شد؟ همین‌که حضرت موسی بن عمران چند روز رفتند که ببینند، بلافاصله گوساله‌پرست شدند، این قدر بی‌ظرفیت بودند. پس آن همه معجزات الهی چه شد؟

خدا دشمنان بنی اسرائیل را یک شبه بدون جنگیدن نابود کرد؛ آن‌هم جلوی چشم خودشان! از آسمان به صورت سلف سرویس برایشان غذا می‌آمد! چشمه آب در بیابان برای‌شان باز می‌شد! دوازده تا چشمه برای آنها به صورت معجزه باز می‌شد و می‌جوشید؛ اینها قصه‌های قرآن است؛ افسانه نیست! (فَأَنْبَجَسَتْ مِنْهُ اثنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرَبُهُمْ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ اَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّانَ وَ السَّلْوَى؛ اعراف/ ۱۶۰)

خدایا چرا اینها را در قرآن برای ما بازگو می‌کنی؟ می‌فرماید: بین من برای اینها چه کار کردم! اما شما فکر می‌کنی اینها آدم شدند؟! بین چقدر بی‌ظرفیت بودند، می‌خواستیم آنان را ائمه و وارثین زمین قرار بدهیم اما نابود شدند!

زحمت‌های قبل از ظهور برای چیست؟ برای اینکه ظرفیت پیدا کنیم!

در آخرالزمان که خدا می‌خواهد آخرین امام را بفرستد، باید چه کار کنیم؟ باید دانه دانه دشمنان را از سر راه برداریم تا آقایمان بیاید! طبق روایت، امام باقر(ع) دستش را به پیشانی کشید و فرمود: تا وقتی که عرق و خون بسته شده را از پیشانی خود پاک نکنید (کنایه از سختی شرایط جنگ است؛ یعنی در معرکه نبرد، فرصت نکنید صورت خود را بشویید...) تا این زحمات را پشت سر نگذارید، ظهور اتفاق نخواهد افتاد! (إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ الْمَهْدِيَّ لَوْ قَامَ لَأَسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ عَفْوًا وَلَا يُهْرِيْقُ مِحْجَمَةَ دَمٍ. فَقَالَ: كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اسْتَقَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوًا لَأَسْتَقَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ص حِينَ أَدْمِيثَ رَبَاعِيَّتُهُ وَشَجَّ فِي وَجْهِهِ. كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى نَمْسَحَ نَحْنُ وَأَنْتُمْ الْعَرَقَ وَالْعَلَقَ ثُمَّ مَسَحَ جَبْهَتَهُ؛ غیبت نعمانی، صص ۲۸۳ و ۲۸۴)

این زحمت‌های قبل از ظهور برای چیست؟ برای اینکه ظرفیت پیدا کنیم. الان در مملکت ما چرا مسئولین بعضاً خراب از آب در می‌آیند؟ ما بالاخره باید به یک ظرفیتی برسیم؛ مثلاً قدر یک مسئول خوب را دانستن، یک مسئول خوب را از یک مسئول بد، تشخیص دادن، حساس بودن نسبت به مسئولان جامعه!

ما باید آمادگی پیدا کنیم، مستضعفین اگر می‌خواهند ائمه زمین بشوند و وارثین زمین بشوند، باید به این ظرفیت برسند که وقتی سفره غنائم برای شان پهن شد، سر همدیگر را نبرند! باید بتوانند با غنائم و ثروت‌هایی که در زمین هست و خدا می‌خواهد به مستضعفین بدهد، درست برخورد کنند. اگر کسی ثروتمند شد، بی‌دلیل به او فحش ندهند و کسانی که ثروتمند شدند، نگذارند یک فقیر در جامعه باقی بماند! البته کسی هم از راه نامشروع ثروتمند نشود.

مستضعفین باید زمینه و ظرفیت ائمه‌شدن و وارث شدن را در خود ایجاد کنند

خداوند در آیه فوق می‌فرماید: ما می‌خواهیم مستضعفین را امامان و وارثان زمین قرار بدهیم! (نَجْعَلُهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ؛ قصص/۵) مستضعفانی که می‌خواهند امامان و وارثان زمین قرار بگیرند باید زمینه و ظرفیت داشته باشند چون قرآن می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد/۱۱) خداوند متعال سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها ابتدا خودشان سرنوشت خودشان را تغییر بدهند و برای تغییر سرنوشت خودشان اقدام کنند.

اگر دو آیه فوق را در کنار هم بگذارید، نتیجه‌اش این می‌شود: ای مستضعفینی که خدا می‌خواهد شما را ائمه و وارثین زمین قرار بدهد، خودتان هم برای بیرون آمدن از فرهنگ استضعاف، قیام کنید! اصلاً فلسفه جمهوری اسلامی همین است! حضرت امام(ره) این کلمه مستضعفین را از قرآن گرفت و در ادبیات سیاسی جامعه جاری کرد. این قیام مستضعفان علیه مستکبران است. در طول مدتی که تا ظهور مانده است-که ان شاء الله به واسطه لیاقت پیدا کردن این امت، نزدیک بشود- مستضعفان باید زمینه و ظرفیت ائمه شدن و وارثین زمین شدن را در خود ایجاد کنند.

دو شرط برای اینکه مستضعفین از حالت استضعاف در بیایند

برای اینکه مستضعفین از حالت استضعاف در بیایند دوتا شرط وجود دارد؛ یک شرط این است که زندگی مستضعفین، به سبک زندگی درست اسلامی باشد. شرط دیگر این است که مدیران جامعه مستضعفین، مدیران لایق و شایسته‌ای باشند. بخش اول مربوط به بحث سال گذشته- در همین جلسات- بود، بخش دوم هم موضوع بحث امسال است.

در یک جامعه دینی هر دوروی این سکه باید در اوج سلامت و صحت و خوبی باشد؛ یکی اینکه مردم چگونه زندگی می‌کنند؟ مردم طوری زندگی نکنند که بشود آنها را به سادگی به بردگی کشید. دوم اینکه مدیران جامعه طوری زندگی نکنند که به سمت طواغیت بروند.

اهمیت بحث سال گذشته به این بود که ما سبک زندگی خودمان را به ویژه در زمینه «معیشت» تغییر بدهیم. این استضعاف وقتی از بین می‌رود که مستضعفان تلاش برای معیشت‌شان را باهم انجام بدهند، بخاطر ایمانی که بین‌شان هست به هم اعتماد کنند و بخاطر دین‌داری‌شان به هم خیانت نکنند.

اگر مستضعفان هریک به تنهایی بروند پول دار بشوند؛ اینکه همان نظام سرمایه‌داری می‌شود! مستضعفان در چه صورتی نه مستکبر می‌شوند نه در استضعاف باقی می‌مانند؟ وقتی که مؤمنین و هیئتی‌ها و مسجدی‌ها باهم جمع بشوند و باهم معیشت خود را نجات بدهند! این جزئی از بی‌ایمانی ما است که به هم اعتماد نکنیم و باهم کار نکنیم، همچنانی که جزئی از بی‌دینی ما است اگر کار نکنیم! این خلاصه بحث پارسال است.

الان زمان تمرین ائمه شدن و تمرین وارثین شدن است

اینکه مستضعفان بنا است وارثین و ائمه بشوند، یعنی باید ظرفیتش را قبل از ظهور پیدا کنند. الان زمان تمرین ائمه شدن است و زمان تمرین وارثین شدن است. در جریان این تمرین، اولاً مردم باید زندگی درستی داشته باشند تا طاغوت درست نکنند. ما اگر شروع کنیم از اموال مان خودمان به صورت گروهی و تعاونی استفاده کردن، جلوی رانت خواری را خواهیم گرفت، این بهترین راه جلوگیری از رانت خواری است. همان چیزی که رهبرانقلاب می‌فرماید «اقتصاد باید مردمی باشد» و اخیراً هم فرمودند: کسی که کارآفرینی می‌کند رزمنده راه خدا است.

قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَتْ حَتَّىٰ يُعْطُوا مَا بَأْنَفْسِهِمْ» حُب ما الان باید چه چیزی را تغییر بدهیم؟ باید تکان بخوریم و از حالت استضعاف در بیاییم. جامعه ما نباید جامعه مستضعفین باشد، البته معلوم است که نباید جامعه مستکبرین هم باشد.

دیدید که وقتی یک دانه از قایق‌های‌شان را گرفتید و یک دانه پرنده‌شان را زدید، جهان به شما تواضع کرد! بله مستضعفین باید این ظرفیت و قدرت را پیدا کنند و بتوانند از خودشان دفاع کنند.

دورکن لازم برای اینکه جامعه از استضعاف در بیاید:

رهبر جامعه ما یک رهبر دینی و یک فقیه است. چرا ایشان از جوانانی که موشک می‌ساختند، درخواست کردند که موشک‌های نقطه‌زن بسازند؟ برای اینکه این آیه محقق بشود: «نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» رهبر دینی طبیعتاً باید به تحقق این آیه‌ها کمک کند، رهبر دینی مگر فقط باید نماز یاد بدهد؟!

چرا یک رهبر دینی حدود ده سال است که اسامی سال‌ها را اسامی اقتصادی گذاشته است؟ چرا تأکید بر اقتصاد مقاومتی دارد؟ چون رهبر دینی باید جامعه را رهبری کند تا از استضعاف در بیاید. چون دین می‌خواهد که ما از استضعاف در بیاییم.

برای اینکه از این استضعاف در بیاییم دوتا رکن لازم است؛ یکی اینکه مردم باید معیشت‌شان درست بشود، دوم اینکه مدیران جامعه، باید مدیریت‌شان اصلاح بشود. پارسال درباره بخش اول (اصلاح معیشت) صحبت کردیم و امسال می‌خواهیم درباره اصلاح مدیریت صحبت کنیم.

مدیریت جامعه اصولی دارد که همان اصول «مدیریت خانواده» و «مدیریت خود» است!

ما می‌خواهیم درباره اصل مدیریت صحبت کنیم بدون اینکه به‌طور مستقیم به بحث سیاست بپردازیم. می‌خواهیم از «مدیریت خود» شروع کنیم و ببینیم اصلاً مدیریت خود یعنی چه؟ بعد درباره مدیریت خانواده صحبت کنیم که کوچک‌ترین جامعه‌ای است که هرکسی در آن زندگی می‌کند و ببینیم مدیریت در خانواده چگونه تجلی پیدا می‌کند؟ و بعد هم به مدیریت جامعه برسیم.

می‌خواهیم در این دهه محرم، اصول مشترک موفقیت در مدیریت خود، مدیریت خانواده و مدیریت جامعه را بررسی کنیم تا معلوم بشود که مباحث تربیتی از مباحث سیاسی جدا نیستند و اینکه «دیانت ما عین سیاست ما است» معنایش روشن بشود. مدیریت جامعه اصولی دارد که همان اصول مدیریت خانواده است و همان اصول مدیریت خود است!

همه ما باید اهل درک مدیریت باشیم تا هیچ مدیری سر ما را کلاه نگذارد

حالا چرا می‌خواهیم درباره مدیریت صحبت کنیم؟ یکی از دلایلش همین آیه است: «و نجعلهم ائمه» شما می‌خواهید امام بشوید، شما می‌خواهید مدیر بشوید و می‌خواهید برای مدیریت، کفایت پیدا کنید. البته نه اینکه همه مدیر بشوند، همه نمی‌توانند مدیر بشوند، همه نمی‌توانند فرماندار بشوند. بالاخره در یک شهر فقط یک نفر فرماندار می‌شود. ولی اگر همه کفایت فرمانداری داشته باشند، دیگر یک فرماندار در آن شهر نمی‌تواند گریه برقصاند! چون همه این مردم خودشان وارد هستند و فریب نمی‌خورند.

همه ما باید اهل مدیریت و اهل درک مدیریت باشیم تا هیچ مدیری سر ما را کلاه نگذارد. مستضعفین اگر می‌خواهند مستضعف نباشند باید از جریان مدیریت خبر داشته باشند، به حدی که وقتی یک مدیر آمد و کار اینها را به دست گرفت، بگویند: سراینها را نمی‌شود کلاه گذاشت! یا اگر این مدیر بخواهد یک تصمیم غلط بگیرد، از این مردم بترسد، نه اینکه با سلبریتی بازی و مسخره‌بازی و لودگی و تمسخر، بخواهد جامعه را اداره کند!

چرا در غرب با فریب افکار عمومی بر مردم حاکم می‌شوند؟ / چون مردم ساز و کار مدیریت را نمی‌دانند و فریب می‌خورند

چرا در غرب با فریب افکار عمومی بر مردم حاکم می‌شوند؟ چون ساز و کار مدیریت، دست عموم مردم نیست و افکار عمومی برای آنها ملعبه شده است. خیلی از مردم اصلاً در خواب هم نمی‌بینند که بخواهند جای این مدیران و رؤسای غربی باشند لذا حرفشان این است: یک لقمه بخور نمیره ما بدهید؛ ما به بقیه‌اش کاری نداریم!

در جامعه غربی این‌گونه است، اما در جامعه امام زمان (ع) مستضعفان «ائمه» می‌شوند! مستضعفان «وارثین»

می‌شوند. اینها آیه‌های قرآن است؟ چرا به سمتش نمی‌رویم؟! همه باید اصول مدیریت را بلد باشند، در کودکی در دبستان ما باید اصول مدیریت یاد داده بشود، باید این را همه بفهمند، همه مسئول بشوند و همه تبدیل بشوند به افرادی که مدیریت را تجربه کنند.

اگر مستضعفین می‌خواهند «ائمه» بشوند، همه باید فهم مدیریت داشته باشند

اگر مستضعفین می‌خواهند «ائمه» بشوند، همه استعداد مدیریت باید داشته باشند، فهم مدیریت باید داشته باشند، همه نطق مدیریت باید داشته باشند، همه باید ظرفیت مدیریت داشته باشند، به حدی که هرکدامشان را حضرت خواست در صدر بگذارد، یکی از یکی لایق‌تر باشند! این جوری جامعه نجات پیدا می‌کند و الا اگر همه پخته و بی‌عرضه باشند و فقط دو سه نفر خوب باشند، با اینها فرج حاصل نمی‌شود!

خدا ما را آفریده است که برّه نباشیم، نه اینکه بره‌هایی باشیم که از دست گرگ در بیابیم و بیفتیم دست آدم! نه؛ خدا می‌خواهد همه ما را آدم حسابی بار بیاورد. آن وقت هر کدام از این آدم حسابی‌ها می‌گوید: «اگرچه من استعداد دارم صدتا کار دیگر انجام بدهم ولی الان نقشم این است که این کار را انجام بدهم، چون این به من تکلیف شده است، چون امام‌زمانم این را خواسته است...» تصور کنید این جوری زندگی چقدر لذت دارد!

أبا الفضل العباس این ظرفیت را داشت که ریاست عالم را به او بدهند، نه تنها فرماندهی سپاه أباعبدالله‌الحسین (ع). اما امام حسین (ع) به او فرمود: «عباسم برو آب بیاور» حالا ببینید عباس در آن لحظه، چه احساس قشنگی داشت...

حب مقام نداشته باش تا لیاقت و فهم مدیریت را پیدا کنی

خدا إن شاء الله ما را جزء ائمه زمین قرار بدهد؛ بدون حب مقام، بدون طمع ورزیدن به ریاست پیدا کردن بر دیگران. با عشق به خاک پای دیگران بودن، خدا این استعداد را به ما بدهد و با عشق به خاک پای مریدان و مدیران حضرت بودن! در گوشه‌ای غریبانه جان بدهیم ولی حجة بن الحسن العسگری (ع) بیاید بالای سر ما و بفرماید: این غریب را که می‌بینید اگر عالمی را به او می‌دادی، اداره می‌کرد!

ما می‌خواهیم این عشق را در خودمان زنده کنیم و در کنارش آن همه استعداد را پرورش بدهیم. مدیریت را نخواه تا پیدا کنی استعداد هایش را و فهمش را و توانمندی هایش را و لیاقتش را!

(الف-۲-ن ۲)

اجلسه دوم |

چرا اصلاح وضع مدیریت، آخرین آمادگی برای ظهور است؟

پنج نمونه از آمادگی‌های ظهور که الان محقق شده است
مردم باید شیوه مدیریت را بدانند تا مدیر خوب را از بد، تشخیص بدهند
اینکه یک مدیر فقط «دزد نباشد» کافی نیست!

وقتی می‌گوییم «آخرین آمادگی ما برای ظهور، اصلاح وضع مدیریت است» یعنی نقص بزرگ ما در اینجاست و در بخش‌های دیگر، آمادگی نسبی برای ظهور اتفاق افتاده است. این مهم‌ترین نقصی است که اگر آن را برطرف کنیم آخرین آمادگی برای ظهور محقق می‌شود.

آخرین آمادگی ما برای ظهور «اصلاح مدیریت» است و نقص بزرگ ما اینجاست!

موضوع بحث ما «آخرین آمادگی برای ظهور» است. چرا می‌گوییم «آخرین آمادگی برای ظهور، پرداختن به مدیریت است» در حالی که می‌توانستیم بگوییم «یکی از آمادگی‌هایی که برای ظهور باید پیدا کنیم، این است...»؟ وقتی می‌گوییم «آخرین آمادگی» یعنی بعد از این، عامل دیگری نیست و قبل از این، سایر عواملی که برای آمادگی ظهور لازم است، محقق شده است.

وقتی می‌گوییم «آخرین آمادگی ما برای ظهور، اصلاح مدیریت است» یعنی نقص بزرگ ما در اینجاست، قیام به

حق در این بخش باید صورت بگیرد، در بخش‌های دیگر، آمادگی نسبی و آمادگی در حد لازم برای ظهور اتفاق افتاده است.

چه عواملی ما را برای ظهور آماده می‌کند؟ / اولین مقدمه برای ظهور، به ستوه آمدن از ظلم است

وقتی از «آخرین عامل» صحبت می‌کنیم باید در نظر بگیریم چه عوامل دیگری وجود دارد که ما را برای ظهور آماده می‌کند؟ در اینجا برخی از این عوامل را برمی‌شماریم: یکی از عواملی که زمانه ما را برای ظهور آماده می‌کند این است که ظلم زیاد بشود (البته این عامل به آمادگی خود ما ربطی ندارد بلکه زمانه را آماده می‌کند) و امروز در جهان می‌بینید که چقدر ظلم زیاد شده است.

این خیلی ناجوانمردانه است که آدم بگوید ظلم زیاد نشده است! نمونه کوچکی از این ظلم‌ها بمب‌هایی است که بر سر مردم یمن می‌ریزند، نمونه کوچکی از این ظلم‌ها قتل عامی است که در کشمیر صورت می‌گیرد، نمونه کوچکی از این ظلم‌ها غارت‌هایی است که در جهان اسلام دارد توسط مستکبران عالم صورت می‌گیرد، نمونه‌ای از این ظلم‌ها داعشی‌ها و تکفیری‌ها بودند، نمونه‌ای از این ظلم‌ها، همین محدودیت‌هایی است که دشمنان ما برای ما ایجاد می‌کنند و نمی‌گذارند ما به حق مان برسیم.

نمونه‌های فراوانی از این ظلم‌ها وجود دارد و امروز بشریت از این ظلم‌ها به ستوه آمده است. یک نمونه‌اش مردم فرانسه هستند که تظاهرات هفتگی خودشان را هنوزها نکرده‌اند و به اعتراض خود ادامه می‌دهند.

اولین مقدمه برای ظهور، به ستوه آمدن از ظلم است. البته اگر ظلم زیاد بشود اما کسی ظلم را احساس نکند و دردش نیاید، این آمادگی برای ظهور محسوب نمی‌شود. ولی امروزه در جهان می‌بینیم به ستوه آمدن از ظلم، تحقق پیدا کرده است.

مقدمه دوم برای ظهور، رسیدن بشریت به یک «خلأ تئوریک» است

یکی دیگر از آمادگی‌ها برای ظهور-که از مهم‌ترین عوامل محسوب می‌شود- این است که دیگر کسی راه‌حلی برای اداره جوامع بشری نداشته باشد. امروز می‌بینیم که دیگر در دنیا کسی راه‌حل ندارد! حتی برخی از اندیشمندان غربی که می‌گفتند «پایان جهان، دموکراسی است» الان همان‌ها از حرف خود برگشته‌اند و می‌گویند «پایان جهان، دموکراسی نیست!» یعنی تئوریسین‌های نظام سلطه هم عقب نشسته‌اند و یک سکوت مرگباری در جهان حکم فرما است!

اولین مقدمه برای ظهور «به ستوه آمدن از ظلم» بود. مقدمه دوم این است که الان ظلم هست ولی جهان بشریت، دیگر راه‌حلی برای آن سراغ ندارد! امروز جهان بشریت رسیده به اینکه دموکراسی راه‌حش نیست، رسیده به اینکه نظام سرمایه‌داری و لیبرالیسم و نئولیبرالیسم راه‌حش نیست؛ دیگر حرف‌های آنها رونق ندارد.

امروز جهان بشریت به این خلأ تئوریک رسیده است و منتظر یک جرقه است؛ نه حتی یک انفجار! یعنی منتظر یک ذره امید است. همه دنبال یک الگو می‌گردند، ما هم که بلد نیستیم الگوی خودمان را-با زبان بین‌المللی- برای آنها توضیح بدهیم!

حوزه و دانشگاه ما در «ارائه پیام دین به زبان بین‌المللی برای جهانیان» ضعف داشته است

متأسفانه این ضعف دانشگاه و حوزه ما و در درجه اول «حوزه علمیه» است که توانایی ندارد پیام دین را به زبان بین‌المللی به جهانیان عرضه کند.

ما توانایی نداریم که دین‌مان را برای جهانیان تبلیغ کنیم! ما نباید طوری دین‌مان را تبلیغ کنیم که اگر کسی حرف ما را شنید فکر کند ما یقه‌اش را گرفته‌ایم که «اول باید مسلمان بشوی!» حُب معمولاً افراد به این سادگی حاضر نیستند دین خود را تغییر بدهند!

بنده با برخی از اندیشمندان روسی و همچنین با برخی از نخبگان فرانسوی - که اکثراً مسیحی بودند - گفتگوهای داشتم، هر دو گروه در ابتدای این گفتگوها اظهار نگرانی می‌کردند از اینکه ما بخواهیم دین خودمان را برایشان تبلیغ کنیم و از آنها بخواهیم که مسلمان بشوند! لذا بنده برایشان توضیح دادم «اصلاً ما از شما نمی‌خواهیم که مسلمان بشوید!» و برای این حرفم دلیل آوردم.

مثلاً به عنوان دلیل گفتم: اگر ما از حجاب صحبت کردیم و شما آمدید مسلمان شدید و از حجاب صحبت کردید، زورمان در عالم برای جا انداختن فرهنگ حجاب کم می‌شود چون همه می‌گویند «مسلمان‌ها دنبال حجاب هستند!» اما اگر شما مسیحی ماندید و بعد به عنوان مسیحی گفتید که ما هم حجاب می‌خواهیم، آن وقت زورمان بیشتر می‌شود، چون این مسئله جا می‌افتد که «همه ادیان دنبال پوشش مناسب هستند؛ نه فقط مسلمان‌ها!» آن وقت به دشمنان حجاب می‌گوییم «ببینید که همه ادیان حجاب را می‌خواهند! چرا حجاب را مسخره می‌کنید؟!»

بسیاری از راه‌حلهایی که دین ما برای سبک زندگی ارائه می‌دهد، به صورت عقلانی قابل تبیین است، هر کسی (با هر دین و مذهبی که دارد) می‌تواند با عقل خودش این راه‌حل‌ها را تحلیل کند و بفهمد و از آنها استفاده کند و حتماً لازم نیست که مسلمان بشود تا از این راه‌حل‌ها استفاده کند.

ما هنوز نتوانسته‌ایم زیباترین گوهر دین یعنی «ولایت» را به عنوان راه حل بین‌المللی برای حیات بشر عرضه کنیم

حوزه علمیه که زیباترین گوهر دین یعنی «ولایت» را در دست دارد، نتوانسته این راه حل بین‌المللی برای حیات بشر عرضه کند و زیبایی‌های آن را بگوید. مثلاً نتوانسته این را توضیح دهد که «این روش حکومت، مشکل پارادوکس دموکراسی را حل کرده است!» دانشگاه ما هم نتوانسته است با ادبیات دانشگاهی تجربی، این را تبیین کند؛ خب اینها ضعف ما است!

ما همین اتفاقی که اسلام در کشورمان رقم زده است (ولایت فقیه و مردم‌سالاری دینی) را با زبان بین‌المللی و با ادبیات فرادینی برای دیگران توضیح نداده‌ایم حتی در دانشگاه‌های خودمان هم - با ادبیات فرادینی و تجربی - توضیح نداده‌ایم که این اتفاق و تجربه تاریخی‌ای که ما به آن رسیده‌ایم، چیست؟ البته اخیراً از سوی برخی اندیشمندان خارجی یک چیزهایی را می‌شنویم که جالب است! یعنی آنها از بیرون دارند به کشور و حکومت ما نگاه می‌کنند و کارشناس‌های آنها بعضاً چیزهایی را می‌گویند که اول باید درسش در دانشگاه‌های ما گفته بشود، اما در اینجا خبری نیست!

مثلاً برخی از اندیشمندان و تحلیل‌گران خارجی توضیح می‌دهد که جمهوری اسلامی چگونه توانسته است دین و دموکراسی را باهم تلفیق کند؟ تحلیل‌های قشنگی در این زمینه ارائه می‌دهند؛ آن هم با یک نگاه برون دینی و با

یک نگاه برون حاکمیتی! یعنی اندیشمندان آنها دارند از وضعیت ما دفاع می‌کنند و می‌گویند که «این علت قدرت ایران است...»

جهان دچار خلأ تئوریک است، دنبال راه حل می‌گردد، راه حلش پیش ما است، این راه حل است که در نهایت جهان به آن خواهد رسید. ما نه برای خودمان این راه حل را کامل توضیح داده‌ایم نه برای آنها!

مقدمه سوم این است که آدم‌ها «حسادت نسبت به ولی خدا» نداشته باشند

یکی دیگر از مقدمات و آمادگی‌هایی که برای ظهور باید پیدا کنیم این است که آدم‌ها حسادت نسبت به ولی خدا نداشته باشند و برای پذیرش ولایت ولی الله الاعظم، آمادگی روحی داشته باشند. باید یک آمادگی روحی داشته باشند که بتوانند این حسادت را ریشه‌کن کنند؛ یعنی همان قصه حسادت تاریخی حیات بشر که قابیل به هابیل داشت، باید حل بشود.

قصه هابیل و قابیل در آغاز حیات بشر، در واقع همین «حسادت نسبت به ولی خدا» را به ما نشان می‌دهد. امیرالمؤمنین (ع) به در نامه‌ای به معاویه فرمود: یک خطی از اول تا حالا بوده است و آن هم حسادت به ولی خداست. ایشان دانه دانه انبیاء را می‌شمارد و حسادت برادران یوسف را مثال می‌زند تا می‌رسد به حسادت معاویه نسبت به خودشان و می‌فرماید: معاویه، تو هم نسبت به من این حسادت را داری! (قَابِيلُ قَتَلَ هَابِيلَ حَسَدًا فَكَانَ مِنَ الْخَاسِرِينَ... فَقَدْ أُبْدِيَتْ عَدَاوَتُكَ لَنَا وَ حَسَدُكَ ؛ الغارات/ ۱/ ۱۲۰)

مردم در طول تاریخ پشت دروازه حسادت به ولی خدا گیر کردند! / الان مردم از این مرحله عبور کرده‌اند

به قول امیرالمؤمنین (ع) اقوام انبیاء گذشته، پیامبران خودشان را سر همین حسادت نسبت به شخص ولی خدا کنار گذاشتند. این مسئله باید در تاریخ حل بشود تا امام زمان بیاید، تا وقتی این حسادت، حل نشود ایشان نمی‌آید؛ چون آن کلید نهایی دست ولی خدا است و تو باید ذاتاً این قدر آدم حسابی باشی که برتری ولی خدا را بپذیری!

متأسفانه مردم در طول تاریخ، پشت دروازه حسادت نسبت به ولی خدا گیر کرده بودند ولی الان می‌توانیم این مژده را بدهیم که مردم دیگر از این حرف‌ها گذشته‌اند! مردم رشد کرده‌اند! اربعین را ببینید که مردم چگونه برای احترام به یک ولی خدا دور حرم اباعبدالله (ع) جمع می‌شوند!

همین جلسات روضه و عزاداری شما دلیل بر این است که بشریت، از دورانی که پشت دروازه شوم حسادت متوقف بشود، عبور تاریخی کرده است! اربعین شما دلیل دیگری است؛ ببینید مردم در اربعین، برای عزاداران و عاشقان حسین (ع) چه کار می‌کنند و چطور به آنها خدمت می‌کنند!

امروز شما می‌بینید که این حسادت، هم به صورت توده‌های انبوه میلیونی و هم در میان نخبگان در سطح و اندازه‌های بسیار گسترده، ناپود شده است. بشر امروز از این مرحله عبور کرده و حاضراست نظام تسخیری را بپذیرد و این قصه هم بازگشت‌پذیر نیست که مردم عالم بخواهند به دوران حسادت برگردند، این رشد تاریخی حیات بشر است. این هم یک آمادگی دیگر برای ظهور است.

چهارمین آمادگی برای ظهور این است که معنویت و دین داری مردم به حد لازم برسد

آمادگی دیگری که برای ظهور باید پیدا کنیم، معنویت، دین داری، اخلاق و گناه نکردن مردم است. آیا مردم این قدر دین دارند که امام زمان (ع) بیایند؟ بله، همین مقدار دین داری و معنویتی که الان مردم دارند کافی است؛ شما چه انتظاری دارید؟ نکنند انتظار دارید که همه در حد آیت الله العظمی بهجت (ره) باشند؟!

«معنویت» یعنی احساس خوب معنوی، محبت به اولیاء خدا، اعتقادات دینی و ایمان به خدا و... «دین داری» هم یعنی اینکه آدم اینها را در عمل نشان بدهد. بنده معتقدم که همین مقدار دین داری و معنویت - با همه آسیب‌هایی که داریم - برای اینکه آدم جامعه را برای ظهور، آماده ببیند، کافی است! امام زمان (ع) در این باره، انتظار بیشتری از ما ندارد!

همین الان اگر دولت مردان ما بهتر عمل کنند، دین داری مردم به صورت مضاعف و تصاعدی بهتر خواهد شد. همین الان خیلی از بی‌دینی‌ها ناشی از گرفتاری‌های اقتصادی است که مال بی‌تدبیری دولت مردان ما است.

مردم ما از نظر دین داری فردی برای ظهور آماده هستند، البته خوب است که در مقام موعظه بگوییم: «بیایید گناه را ترک کنیم تا امام زمان به ما لطف کنند و ظهورشان نزدیک بشود. فرج آقا را گناه ما دور می‌کند و...» اما این مقدار دین داری ما با وجود این مشکلات و این موانع دین داری و... در جامعه ما کافی به نظر می‌رسد. البته بعضی‌ها دوباره این حرف را دستمایه بی‌دینی و ترویج بی‌بند و باری قرار ندهند و نگویند که فلانی گفت «همین مقدار دین داری از سرمان هم زیاد است!»

آمادگی پنجم برای ظهور این است که «ظهور را تمنا کنیم و برایش ضجه بزنییم»

آمادگی دیگری که ما باید برای ظهور پیدا کنیم، چیست؟ مثلاً اینکه ما باید ظهور را تمنا کنیم. شما آمار زائران جمران را نگاه کنید، گاهی در حد زائران حرم امام رضا (ع) می‌شود! بعضاً از راه‌های خیلی دور می‌آیند. یابن‌الحسن، اینها واقعاً شما را می‌خواهند!

مگر چقدر باید ضجه زد؟! البته هرچه بیشتر تمنا کنیم بهتر است ولی اگر ما کم ضجه می‌زنیم، شما به شام و عراق نگاه کنید، به لبنان و بحرین و زندان‌های بحرین نگاه کنید، به مردم یمن نگاه کنید که زیر بمباران هستند. بروید ضجه‌هایی که در کشمیر زده می‌شود نگاه کنید. ببینید چطور قتل عام می‌شوند و چطور ضجه می‌زنند!

درباره تمام زمینه‌های قبلی - که گفتیم باید در این زمینه‌ها برای ظهور آمادگی پیدا کنیم - بنده معتقدم که به آمادگی در حد ظهور رسیده‌ایم، البته در همه این زمینه‌ها معتقد هستم که باید افزایش پیدا کند و هرچقدر بیشتر رشد کنیم و آمادگی پیدا کنیم، بهتر است ولی آن نقص کلیدی ما هیچ‌کدام از اینها نیست! آن نقص کلیدی در چیست؟ دو موضوع وجود دارد که ما باید در این دو موضوع هم آمادگی پیدا کنیم؛ یکی از اینها را در مبحث سال گذشته بیان کردیم و دومی - که مهم‌تر است - امسال در همین بحث، بیان می‌کنیم.

یک آمادگی مهم برای ظهور، رشد مؤمنین در زندگی جمعی است / ما در این زمینه نقص داریم!

یکی از آمادگی‌های بسیار مهم که سال گذشته درباره آن صحبت کردیم، رابطه مؤمنین با یکدیگر است و ما در این زمینه، هنوز به حد لازم رشد نکرده‌ایم و در این زمینه، نقص داریم. ما باید برای تولید ثروت و برای کارآفرینی، فعالیت‌های گروهی اقتصادی داشته باشیم، نه فقط کار خیریه‌ای! نه فقط کار جهادی که برویم برخی روستاها را

بسازیم و آباد کنیم و برگردیم! بلکه پول درآوردن ما باید باهم باشد.

ما باید خودمان را تقویت کنیم؛ هم در زندگی جمعی برای اصلاح معیشت، هم در زندگی جمعی برای اقتصاد مقاومتی، هم در زندگی جمعی برای اصلاح فقر در جامعه.

آقای طلبه و آقای دانشجو! شما در محیط‌های معنوی خودتان، با همدیگر جمع بشوید و یک حرکت اقتصادی راه بیندازید! این یک بخش مهم دین است! دین‌داری خودتان را اینجا نشان بدهید! باهم جمع بشوید و یک تعاونی راه بیندازید و یک کار تولیدی انجام دهید.

ما باهم دسته‌عزاداری راه می‌اندازیم، ولی باهم کار تولیدی راه نمی‌اندازیم!

نیروی دینی و انقلابی باید کار اقتصادی کند و پول در بیاورد، مگر امام صادق (ع) این کار را نمی‌کرد؟ پس از کجا پول می‌آورد و بذل و بخشش می‌کرد؟! این یک نقص ما است! ما باهم دسته‌عزاداری راه می‌اندازیم، ولی دسته‌تولید یا گروه تولیدی راه نمی‌اندازیم! ما در دوران دفاع مقدس به صورت گروهی برای جهاد رفتیم، اما به صورت گروهی برای جهاد اقتصادی حرکت نکردیم.

همان‌طور که رهبرانقلاب فرمودند، آن کسانی که کارآفرینی می‌کنند رزمنده هستند! امروز این جهاد برای ما وجود دارد و باید بروند کارآفرینی کنند، کارآفرینی هم طبیعتاً تولید ثروت می‌کند. البته نه اینکه کسی بخواهد از راه غلط تولید ثروت کند از راه رانت خواری و دزدی و... اینکه معلوم است!

کاش مدیرانی که «کار راه نمی‌اندازند» هم محاکمه شوند!

موضوع دوم که ما در آن نقص داریم و مهم‌تر از موضوع اول است - مسئله مدیریت در جامعه است. وقتی صحبت از کارآفرینی می‌شود، خیلی‌ها می‌گویند: «ما می‌خواهیم کارآفرینی کنیم، اما نمی‌شود! یعنی مسئولان این قدر موانع بر سر راه ما قرار می‌دهند که نمی‌شود!»

چرا مملکت ما در سختی راه‌اندازی کسب و کار، در جهان تقریباً اول است؟ مقام معظم رهبری هم چندبار تذکر داده‌اند که باید موانع تولید و کارآفرینی و راه‌اندازی کسب و کار، برداشته شود.

إن شاء الله یک زمانی در این مملکت، همان‌طوری که دزدی و رانت خواری جرم است و افراد رانت‌خوار را دستگیر و محاکمه می‌کنند، یک روزی مدیرانی که کار راه نمی‌اندازد را هم دستگیر و محاکمه کنند.

باید همه مردم نسبت به «مدیریت صالح در جامعه» شناخت کافی داشته باشند

آخرین آمادگی برای ظهور این است که مدیران جامعه اصلاح بشوند و وضع مدیریت جامعه اصلاح بشود. این آخرین آمادگی است، چون حکومت امام زمان (ع) و ظهور او چیزی از جنس مدیریت جامعه است. حضرت که برای دعا و ثنا نمی‌آیند!

شما فکر می‌کنید اگر مردم نالایق باشند حضرت از آسمان ۳۱۳ نفر می‌آورد و می‌گوید «مردم، شما اصلاً لازم نیست بفهمید مدیریت یعنی چه؟ اصلاً لازم نیست بفهمید فرق مدیر خوب و بد چیست؟ من خودم برای شما مدیر خوب می‌گذارم و کارها را درست می‌کنم!» خُب اگر بنا بود کارها این‌طوری درست بشود که در همان صدر اسلام، پیامبر (ص) و علی (ع) کارها را درست می‌کردند!

مگر می‌شود من و شما از مدیریت صالح سر در بیاوریم و ۳۱۳ نفر مدیر صالح بر ما حکومت کنند و لیاقت پیدا کنیم که آنها بر ما سروری کنند. تا به شما گفتند که طبق روایات، ۳۱۳ نفر حکام در زمین خواهند شد، شما باید بگویید: «پس من باید بروم درس مدیریت بخوانم تا ببینم مدیر صالح کیست؟» باید تک تک افراد جامعه ما شناخت کافی نسبت به امر مدیریت صالح در جامعه داشته باشند، همان طوری که باید تلاش کنیم تک تک افراد جامعه، خدا را بشناسند و خداپرست باشند و بلد باشند نماز بخوانند و...

آخرین آمادگی برای ظهور این است که بتوانیم وضع مدیریت را در جامعه اصلاح کنیم / دزد نبودن مدیر کافی نیست!

آخرین آمادگی برای ظهور این است که بتوانیم وضع مدیریت را در جامعه اصلاح کنیم و الا اینکه با چهارتا مطالبه‌گری و عدالت خواهی، مدیر دزد را بگیریم، این فقط ۵ درصد ماجراست!

صرفاً دزد نبودن مدیر کافی نیست، حالا این مدیری که دزد نیست، باید چه کار کند؟ آیا برنامه‌ریزی باید بلد باشد یا نه؟ تدبیر باید بلد باشد یا نه؟ یا فقط کافی است ادعای اینها را داشته باشد و حرفش را بزند! مثلاً اینکه یک مربی فوتبال دزد نباشد، آیا کافی است؟! این کافی نیست، او باید بلد باشد زمین بازی را اداره کند و بازیکنان را درست بچیند و...

مردم باید شیوه مدیریت را بدانند تا مدیر خوب را از مدیر بد، تشخیص بدهند

مردم باید بدانند که یک مدیر خوب چطور آدمی است؟ باید مدیر خوب و شایسته را از مدیر بد، تشخیص بدهند. بدون معرفی امام‌زمان (ع) مردم جهان باید بدانند که این ۳۱۳ نفر شایسته‌ترین هستند و اینکه چرا شایسته‌ترین هستند و رفتار آنها چرا شایسته است؟ و چرا دیگران غیر از آنها ناشایسته هستند و چرا هرکار دیگری و هر روش دیگری غلط است؟ مردم باید اینها را بدانند تا ظهور رخ بدهد. این آمادگی برای ظهور است!

حتی اگر ما نخواهیم خودمان مدیر بشویم، باز هم باید مدیریت را بفهمیم و الا برخی از مدیرها می‌آیند با پوپولیسیم و مسخره‌بازی، ما را بازی می‌دهند. می‌دانید بشریت کی لایق ۳۱۳ نفر حکام در ارض خواهد شد؟ وقتی تشخیص می‌دهد حاکم عادل و لایق با حاکم ناشایست، فرقی چیست؟! آن وقت اگر یک کسی بیاید در عرصه سیاست و «ف» بگوید مردم می‌گویند فرحزاد و تا آخرش را می‌خوانند. آن وقت این مردم برای ظهور لایق شده‌اند.

نقص ما در اصلاح وضع مدیریت جامعه، کجا مشخص می‌شود؟

ما باید سر در بیاوریم که شیوه مدیریت درست و شیوه مدیریت غلط چگونه است و باید فرق مدیران درست را از مدیران ناصواب و غلط بدانیم. اگر این را سر در بیاوریم مدیریت در جامعه درست می‌شود.

این مهم‌ترین نقصی است که اگر آن را برطرف کنیم آخرین آمادگی برای ظهور محقق می‌شود. این نقص امروز ما است و نقص ما در این زمینه بیشتر از همه زمینه‌ها است. اما دلیلش چیست که ما در این زمینه نقص مان بیشتر از بقیه بخش‌ها است؟ دلیلش چیست که امروز امام زمان (ع) در این زمینه از ما انتظاراتی دارد که برآورده نشده است، دلیلش همین وضع رأی دادن مان و این وضع مسئولین مان است!

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاةِ الْوَلَاةِ» (کافی/۸/۳۵۳) مردم زندگی‌شان درست نمی‌شود مگر اینکه مسئولان درست بشوند. «وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ» و مسئولان درست نمی‌شوند

مگر اینکه مردم آنها را درست‌شان کنند! (استقامت رعیت، خلاصه‌اش این است که مردم خودشان باید مسئولین خود را درست کنند) لذا ما باید درک دقیقی از مسئولین خوب داشته باشیم و مسئولین خوب را سرکار بیاوریم.

حضرت در ادامه می‌فرماید: «فَإِذَا أَدَّتْ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَ أَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ» وقتی که رعیت حق والی را رعایت کرد و والی هم آدم درستی بود و حق رعیت را داد، حق بین مردم و مسئولین عزیز می‌شود. اینکه حق بین مردم و مسئولین عزیز می‌شود یعنی نه مردم پا روی حق می‌گذارند (این در فرهنگ‌شان است) نه مسئولین پا روی حق می‌گذارند (این در فرهنگ‌شان است) حق عزت دارد و کسی جرأت نمی‌کند از آن تخطی کند. در این صورت بدون نظارت، بدون بگیر و ببند و بدون قانون اضافی، حق عزیز است و هردو (مردم و مسئولین) حقوق هم را رعایت می‌کنند.

بعد می‌فرماید: «فَصَلِّحْ بِدَلِكِ الزَّمَانُ» در این صورت، زمان اصلاح خواهد شد. به تعبیر ما، یعنی امام زمان ظهور خواهد کرد. «وَ طَابَ بِهِ الْعَيْشُ» زندگی خرم می‌شود «وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ» دولت پایدار درست ایجاد خواهد شد «وَ يَسْتَمِعُ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ» و دشمنان دیگر طمعی نخواهند داشتند... اینها همه ویژگی‌های دولت آقا امام زمان (ع) است.

(الف-۲-ن ۲)

اجلسه سوم |

دلیل اهمیت و اولویت موضوع خانواده در آخرالزمان

اگر یک جامعه مستضعف بخواهد قوی بشود، باید خانواده‌ها قوی بشوند
ضعف جامعه مقابل طواغیت از ضعف خانواده ناشی می‌شود
آیا در قدیم که خانواده‌ها سنتی بودند، وضع خانواده خوب بود؟

در آخرالزمان دو فاجعه بسیار بزرگ پدید می‌آید؛ یکی ظلم طواغیت و دیگری نابودی خانواده‌ها که نتیجه‌اش فسادهای گسترده در بین زنان و مردان است. حالا چرا این قدر فساد از این جنس رواج پیدا می‌کند؟ چون طاغوت صهیونیست، برای نابودی و تضعیف خانواده خیلی کار کرده است؛ در کشور ما هم کم نگذاشته است!

گاهی «انحراف» یعنی اینکه به‌طور نابجا بریک حرف درست، تأکید کنیم

همان‌طور که می‌دانید «انحراف» خیلی بدتر و خطرناک‌تر از «اشتباه» است. گاهی از اوقات، انحراف به این نیست که یک کسی حرف غلطی بزند، بلکه به این است که به‌طور نابجا بریک حرف درست تأکید کند؛ در زمانی که زمان تأکید بر این حرف نیست. اصلاً این روال ابلیس است، مخصوصاً در آخرالزمان!

اگر ما در جلسه قبل، در این باره صحبت کردیم که «الان اولویت در چه موضوعی است؟» دلیلش این است که پرداختن به اولویت روز، یک مسئله فوق‌العاده حساس و مهم است. شما هم می‌توانید بررسی کنید که آیا واقعاً آخرین آمادگی برای ظهور، همین موضوع (اصلاح وضع مدیریت جامعه) هست یا نه؟

چرا هنوز «اشعث مآب‌ها» و «ابوموسی اشعری مآب‌ها» می‌توانند مردم را فریب بدهند؟

الان مشکل جامعه ما در زمینه آمادگی برای ظهور، در کجاست؟ جلسه قبل، دو موضوع را به‌عنوان نقص، مطرح کردیم. یکی اینکه ما در امر مدیریت، در امر تعیین مدیران و تشخیص مدیران خوب و به‌دست آوردن تعریف صحیح از مدیریت در یک جامعه اسلامی و انسانی، دچار مشکل هستیم.

ما هنوز این آمادگی را پیدا نکرده‌ایم؛ لذا هنوز اشعث مآب‌ها و ابوموسی اشعری مآب‌ها، می‌توانند مردم را فریب بدهند. ما این مشکل زمان امیرالمؤمنین (ع) را هنوز هم داریم. جریان‌های خوارج مسلک، هنوز می‌توانند مدیریت ناب علوی را تضعیف کنند.

امروز ما یک سری از مشکلات زمان علی (ع) را نداریم ولی یک سری از آن مشکلات را هنوز داریم. البته یک سری از مشکلاتی که داریم، درجه اهمیتش بسیار بالا نیست، اما یک سری از مشکلاتی که داریم، درجه اهمیتش بسیار بالاست.

هرچه جلوتر می‌رویم انحراف‌ها بیشتر در «تغییر اولویت‌ها» ظاهر می‌شود

اگر کسی آمد یک چیزی را که مهم نیست، مهم جلوه داد و آن چیزی را که مهم است، غیرمهم جلوه داد؛ این در واقع «انحراف» است، دیگر اسمش «اشتباه» نیست و ما باید مراقب باشیم که دچار این انحراف‌ها نشویم. در زمان قبل از انقلاب یا اوایل انقلاب، منحرف شدن معمولاً به این بود که طرف، کمونیست می‌شد و یک سری از عقاید دینی را کنار می‌گذاشت. ولی هرچقدر جلوتر می‌رویم، این انحراف تبدیل می‌شود به تغییر اولویت‌ها.

وقتی معنویت دارد قدرت می‌گیرد و حق دارد آشکارتر می‌شود، دیگر کسی نمی‌تواند به‌سادگی دم از باطل بزند، از الان به بعد و هرچه جلوتر برویم، فقط در تغییر اولویت‌ها برای حق است که انحراف ظاهر می‌شود. حتی بعد از ظهور امام زمان (ع) هم، تغییر اولویت‌ها در موضوع حق و حقایق عالم است که موجب می‌شود یک‌عده‌ای در مقابل امام زمان (ع) می‌ایستند و دل امام زمان (ع) را خون می‌کنند؛ آن‌هم با استفاده از قرآن! (إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ جَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ... أَتَى النَّاسَ وَكُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ يَخْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ؛ غیبت نعمانی / ص ۲۹۷)

تشخیص اولویت‌ها یکی از بحث‌هایی است که باید در جلسات دینی مطرح شود. معنا ندارد که در جلسات دینی با اولویت‌ها کاری نداشته باشیم و فقط یک فهرستی از رذایل و فضایل را بیان کنیم و بر همه آنها تأکید کنیم.

قرآن با تعبیری مثل «حکمت» و «بصیرت» و «فرقان» بر موضوع «تشخیص اولویت‌ها» تأکید می‌کند

پرداختن به اولویت‌ها و تشخیص اولویت‌ها در قرآن کریم، با تعبیر مختلفی بیان شده است که در اینجا سه نمونه از این تعبیر را بیان می‌کنیم؛ یکی مفهوم «حکمت» است «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه/ ۲) یعنی پیامبر (ص) به مردم، کتاب و حکمت یاد می‌دهد. حکمت به آدم می‌گوید که «الان کدام قسمت کتاب خدا را باید اجرا کنم؟ الان به کدام قسمت کتاب خدا باید عمل کنم؟ اهمیت کدام موضوع در ارتباط با شرایطی که من دارم بیشتر است؟»

یکی دیگر از مفاهیمی که در قرآن کریم هست و قرآن هم این را وصف خودش می‌داند «بصائر» است. می‌فرماید: «هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ» (جاثیه/ ۲۰) بصیرت در واقع همان قدرت تشخیص اولویت‌هاست.

مفهوم دیگری که در قرآن هست و به موضوع «تشخیص اولویت‌ها» اشاره دارد، مفهوم «فرقان» است. می‌فرماید: اگر کسی تقوا داشته باشد، خدا به او فرقان می‌دهد (إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا؛ انفال/ ۲۹) شما بر اساس علم دین، تقوا را رعایت کنید، خدا به شما فرقان می‌دهد.

فرقان یعنی «تشخیص خوب و بد». البته در خود قرآن هم تشخیص خوب و بد را نوشته است، اما فرقان این است که شما به صورت مصداقی تشخیص بدهید و در مقام عمل اجتماعی یا عمل فردی، بفهمید که الان کدام عمل اولویت دارد؟

امروز چه موضوعی در صدر اولویت‌های ما قرار دارد؟ / یک اولویت ما «اصلاح مدیریت در جامعه» است

مسئله اولویت‌ها، مسئله‌ای است که خیلی باید ذهنمان درگیرش باشد. لذا عنوان این بحث را «آخرین آمادگی برای ظهور» قرار دادیم. آنچه امروز در صدر اولویت‌هاست و حساسیت فراوانی نسبت به آن هست، چه موضوعی است؟ یکی موضوع اصلاح مدیریت در جامعه است (که در جلسه قبل مطرح کردیم) و ریشه بحث اصلاح مدیریت در جامعه و انتخاب مدیران صحیح هم در قرآن آمده است: «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (قصص/ ۵) ما می‌خواهیم مستضعفین را «ائمه» قرار بدهیم. نمی‌شود که مستضعفین، در موضوع امامت و مدیریت و سیاست جامعه، قدرت تشخیص خوب و بد را نداشته باشند و خدا همین طوری از آسمان چندتا فرشته بفرستد که این مستضعفین را نجات بدهد!

بشریت باید درک کند که امامت شایسته چه کسانی است؟ نه فقط امامت به معنای امامت معصوم، بلکه به معنای عام آن که همان «مدیریت صحیح جامعه» است. اگر ما مدیریت صحیح را نشناسیم، امام معصوم را هم نمی‌شناسیم! شما چگونه می‌خواهید تشخیص بدهید که این امام معصوم، درست عمل کرد؟ بنا نیست که تشخیص ندهید و همین جوری سرتان را پایین بیندازید و عمل کنید! در این صورت هم بالاخره خدا امتحان می‌کند و کم می‌آورد.

کسی فکر نکند که لازم نیست تشخیص بدهیم و می‌توانیم سرمان را پایین بیندازیم و هرچه امام گفت، اجرا کنیم! آن وقت امام معصوم به شما یک دستوری می‌دهد که دیگر کم می‌آورد و نمی‌توانید اجراش کنید! کم‌اینکه یک کسی نزد امام صادق (ع) رفت و ادعای یاری ایشان را کرد و گفت که قیام کنید، تعداد مریدان شما زیاد است! حضرت فرمود: برو داخل تنور! این فرد شروع کرد به بهانه‌آوردن و حضرت فرمود: نمی‌خواهد بروی! (... ثُمَّ قَالَ قُمْ يَا خُرَّاسَانِي وَ انْظُرْ مَا فِي التَّنُورِ قَالَ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَرَأَيْتُهُ مُتَرَبِّعًا فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَ سَلَّمَ عَلَيْنَا فَقَالَ لَهُ الْإِمَامُ ع كَمْ تَجِدُ بِخُرَّاسَانَ مِثْلَ هَذَا فَقُلْتُ وَ اللَّهُ وَ لَا وَاحِدًا؛ مناقب آل ابیطالب ع/ ج ۴/ ص ۲۳۷) وقتی حضرت یک مقدار در دستور دادن به او سخت گرفت، او در واقع به اصل امامت شک کرد و کم آورد.

بحث درباره «مدیریت صحیح جامعه» یک جزئی از بحث امام‌شناسی است

بحث درباره «مدیریت و شیوه صحیح مدیریت» در واقع جزئی از بحث امام‌شناسی است. متأسفانه آموزش‌های دینی ما درباره امام‌شناسی، پیش از امامت‌شناسی است نه پس از امامت‌شناسی. درباره امام‌شناسی و اثبات امامت و ولایت، تعداد زیادی کتاب داریم. اما یک کتاب معرفی کنید که قشنگ بگوید «امام چگونه امامت می‌کند؟ امامت‌کردن چگونه است؟ امامت‌کردن امیرالمؤمنین (ع) چگونه است؟ بر اساس چه قواعدی، امام در اینجا سکوت می‌کند، آنجا فریاد می‌زند، آنجا تحمل می‌کند یا تحمل نمی‌کند؟» یعنی کتابی می‌خواهیم که معارف

پس از امامت را بگوئید، نه فقط معارف پیش از امامت!

ما اگر شناخته بودیم که «امام چگونه امامت می‌کند و چگونه به نخبگان نامرد و خائن فرصت می‌دهد که در جامعه رشد کنند تا خود مردم، با نگاه هوشمندانه و بصیرانه خودشان اینها را حذف کنند؟» در این صورت ما بسیاری از این مشکلات کنونی را نداشتیم.

اگر ندانیم «امام‌زمان چگونه امامت می‌کند» در پیروی از فرمان‌های او کم می‌آوریم

ما وقتی می‌خواهیم امام را بشناسیم باید بدانیم که امام، چگونه امامت می‌کند؟ اگر بشناسیم چگونه امامت می‌کند، می‌توانیم از او تبعیت کنیم، و الا در پی فرمان‌های او کم می‌آوریم. اگر بشناسیم «چگونه باید امامت کرد؟» در این صورت قدر یاران امام را می‌دانیم و حکام زمین (یعنی آن ۳۱۳ نفر) را تمکین خواهیم کرد و از آنها فرمانبرداری خواهیم کرد بلکه آنها را یاری خواهیم کرد.

ما نه تنها باید امام‌زمان (ع) را بشناسیم، بلکه باید شیوه امامت ایشان را هم بشناسیم و اینکه «این شیوه در مدیران پایین‌تر چطور اجرا می‌شود؟ چگونه تکرار می‌شود؟...» اینها را باید بشناسیم.

باید دانش مدیریت مان را بالا ببریم! این یکی از اولویت‌های زمان ما است، در این صورت دیگر هرکسی اقدام نمی‌کند که برای پست‌ها در جامعه اسلامی کاندید بشود! چون می‌داند مردم تشخیص می‌دهند که «او این‌کاره نیست!» آن وقت شورای نگهبان هم فقط به صورت حقوقی برخورد نمی‌کند.

شورای نگهبان بعضی وقت‌ها برای اینکه ببیند «آیا این افراد حق دارند کاندیدا بشوند یا نه؟» یک جوری کاندیداها را ارزیابی می‌کند که اعضای شورای نگهبان اگر خواستگار برای دخترشان بیاید، این جور سرسری با او برخورد نمی‌کنند بلکه می‌گویند «بالاخره بحث ناموس ما و دختر ما مطرح است، باید ببینیم این کسی که آمده، چطور آدمی است؟» درحالی‌که مملکت از ناموس یک نفر مهم‌تر است.

اولویت دیگری که در آخرالزمان مطرح است «مسئله خانواده» است / چرا مسئله خانواده در آخرالزمان، اولویت دارد

مدیریت صحیح را باید شناخت، این جزء اولویت‌های ما است. اما اولویت دیگری که در آخرالزمان مطرح است «مسئله خانواده» است. چرا مسئله خانواده در آخرالزمان یک مسئله دارای اولویت است؟

الان طاغوت جهان صهیونیست‌ها هستند. در قرآن کریم نوشته است که یهودی‌ها از همان زمان قدیم، سنت‌شان این بوده است با ابزاری که بلد بودند، بین زن و مرد اختلاف بیندازند! (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ؛ بقره/۱۰۲)

سنت تاریخی یهودیان این بوده است که برای تسلط بر دیگران، خانواده‌ها را مضمحل کنند. آنها در این زمینه، حرفه‌ای هستند؛ حالا از سحر و جادو گرفته تا هر فن دیگری که بلدند، استفاده می‌کنند تا به این هدف خود برسند. در پروتکل‌های دانشوران صهیون هم این را نوشته‌اند، بیش از ۱۲۰ سال پیش دور هم نشستند که ما چطوری جهان را اداره کنیم؟ یعنی سر شیوه مدیریت جهان، بحث کردند.

چندتا از اصول مهمی که در پروتکل‌های دانشوران صهیون نوشته‌اند، به مضمحل کردن خانواده برمی‌گردد! این

سنت را از قدیم داشتند و در قرآن هم آمده است که اینها سعی می‌کنند بین زن و مرد اختلاف بیندازند، الان هم با ترفندهای جدید، این کار را انجام می‌دهند.

الان طاغوت جهان صهیونیست‌ها هستند. اگر کسی در این مسئله شک دارد برود به آمار و ارقام مراجعه کند و ببیند اداره‌کنندگان و سرمایه‌داران زالوصفت اداره‌کننده جهان و بسیاری از احزاب سیاسی کشورهای به ظاهر دموکراتیک در جهان چه کسانی هستند؟ انگلستان را چه کسانی اداره می‌کنند؟ این دیگر معلوم است که صهیونیست‌ها دارند اداره می‌کنند.

چرا طواغیت سعی می‌کنند خانواده را مضمحل کنند؟

طاغوت یهود و صهیونیست‌ها گروه خیلی هستند که می‌خواهند بر تعداد کثیری از مردم تسلط پیدا کنند! حالا ببینید اینها کارشان چیست و برای سلطه‌گری از چه ابزاری استفاده می‌کنند؟ در مسائل اجتماعی و سیاسی ترفند «تفرقه بینداز و حکومت کن» را به کار می‌بندند. منتها طبق آیه قرآن، اینها «بین زن و مرد اختلاف می‌اندازند» یعنی کارشان را از اینجا شروع می‌کنند. این مسئله هم از همان زمان فرزندان حضرت سلیمان، مطرح بوده است و مسئله جدیدی نیست.

کلاً «طواغیت» و خصوصاً طاغوت یهود، برای اینکه بر جوامع بشری تسلط پیدا کنند، چه کار می‌کنند؟ دوتا خاصیت در میان انبوه مردم وجود دارد که این طواغیت باید این دوتا خاصیت را بزنند تا بتوانند بر جوامع بشری تسلط پیدا کنند.

دلیل اول: انبوهی جمعیت یک جامعه باعث می‌شود ترفندهای طواغیت نابود شود

یکی اینکه در نظر طواغیت، نسل مردم نباید زیاد بشود و الا طواغیت کم می‌آورند. مردم با انبوهی جمعیت می‌توانند حق را آشکار کنند! انسان‌ها با انبوهی جمعیت می‌توانند بر باطل غلبه پیدا کنند، یک جامعه با انبوهی جمعیت خودش می‌تواند وضع خودش را به سامان برساند.

البته انبوهی جمعیت عامل مطلق سعادت جامعه نیست، ولی یکی از دلایل سعادت‌مندی، یکی از دلایل طبیعی حرکت به سوی رشد و سعادت برای جامعه، انبوهی جمعیت است. انبوهی جمعیت باعث می‌شود ترفندهای این طواغیت، نابود بشود. برای طواغیت به صرفه است که تعداد مردم کم باشد. لذا دارند کار می‌کنند (نه فقط در اینجا بلکه در اروپا هم کار می‌کنند) تا کثرت نسل پدید نیاید.

وقتی بخواهند کثرت جمعیت را کم کنند باید چه کار کنند؟ باید خانواده را یک جایگاه تلخ و زننده و یک جایگاه پر از دشواری و چالش قرار بدهند تا خانواده جای امنی برای زاد و ولد تعداد زیادی از فرزندان نباشد. (بعدها در بحث خانواده بیشتر به این خواهیم پرداخت که تربیت یک کودک در یک خانواده کم جمعیت بسیار دشوارتر از تربیت یک کودک در یک خانواده پرجمعیت است.)

دلیل دوم: ضعف جامعه مقابل طواغیت از ضعف خانواده ناشی می‌شود

دلیل دوم برای اینکه طواغیت به خانواده می‌پردازند چیست؟ وقتی در یک جامعه‌ای خانواده مضمحل شد (حتی اگر دویست میلیون جمعیت هم داشته باشد) این جامعه، یک جامعه ضعیف و زبون است. ضعف جامعه مقابل طواغیت از کجا ناشی می‌شود؟ از ضعف خانواده!

طواغیت ترجیح می‌دهند که تعداد زیادی نفوس در یک جامعه باشد، ولی این افراد، بی‌خانواده باشند، ولد زنا باشند، افراد جامعه جدا از هم زندگی کنند، خانواده‌ها طلاق‌کشیده و از هم پاشیده باشند و... برای این جامعه عین آب خوردن می‌شود مسلط شد! در این جامعه می‌شود راحت همه ترفندها را اجرا کرد چون افراد جامعه مثل احمق‌ها نمی‌توانند مقابل طواغیت مقاومت کنند.

شما حرف‌های برخی از اندیشمندان فرانسوی را که دربارهٔ جامعهٔ خودشان می‌گویند، یا برخی اندیشمندان آمریکایی را دربارهٔ خود آمریکا می‌گویند، مطالعه کنید. آنها دربارهٔ ملت‌های خودشان می‌گویند که ما مردمان احمقی هستیم و هیچ‌وقت بیدار نخواهیم شد. چرا؟ به خاطر اینکه خانواده ندارند! وقتی خانواده ضعیف شد، جامعه ضعیف شده است. و این چیزی است که متأسفانه به خوبی در جامعه ما تبیین نشده است.

وقتی خانواده ضعیف بشود جامعه ضعیف می‌شود

یکی از حقایقی که باید دربارهٔ آن فیلم‌های قوی ساخته شود تا برای مردم جا بیفتد، همین است که «اگر خانواده ضعیف بشود جامعه ضعیف می‌شود»

شما فکر می‌کنید می‌شود یک روزی در جمهوری اسلامی سریالی - با فیلم‌نامهٔ قوی و پرجذبه‌ای - تولید بشود که مثلاً نشان بدهد جاسوس‌ها و فروماسونرها و نفوذی‌هایی آمده‌اند و می‌خواهند حجاب را ضعیف کنند تا مقاومت این ملت در مقابل استکبار کاهش پیدا کند؟ و بعد هم عواملی را در مجلس شورای اسلامی نفوذ می‌دهند برای ایجاد یک سلسله قوانینی که نهاد خانواده را تضعیف کند و مقدار طلاق را افزایش بدهد؛ برای پایین آمدن سطح مقاومت جامعه!

آیا می‌شود یک سریالی شبیه «گاندو» درست شود که نشان بدهد یک فرد نفوذی، دارد کار جاسوسی انجام می‌دهد برای اینکه نظر کارشناسی بدهد تا یک سری از آئین‌نامه‌ها و قوانین در جمهوری اسلامی یک جورهایی بشوند که در نهایت منجر به ضعیف شدن خانواده بشود.

چرا اسرائیل باید دنبال کم حجاب کردن جامعه ما باشد؟

چرا اسرائیل باید دنبال کم حجاب کردن جامعه ما باشد؟ شما به سخنرانی نخست‌وزیر خبیث رژیم کودک‌کش اسرائیل نگاه کنید که در مجلس انگلیس می‌گوید: می‌دانید ایران را چطور باید زمین بزیم؟ توضیح می‌دهد که ایران را با حملهٔ نظامی نمی‌توانیم زمین بزیم، بلکه باید مثلاً این فیلم‌ها را پخش برای مردم کنیم و... حالا شما ببینید ما چندتا پایان‌نامه در این زمینه داریم؟

یک اندیشمند فرانسوی یک کتاب هفتصد صفحه‌ای نوشته و در این کتاب اسنادی را جمع‌آوری کرده است که نشان می‌دهد جامعهٔ فرانسه را صهیونیست‌ها هرزه کردند، یهودی‌ها این هرزگی و بی‌بند و باری را در فرانسه رواج دادند تا بر آن مسلط بشوند!

چرا خانواده در آخرالزمان مهم است؟ وقتی یک جامعهٔ مستضعف بخواهد قوی بشود باید خانواده‌اش قوی باشد

چرا مسئلهٔ خانواده در آخرالزمان مهم است؟ برای اینکه یک جامعهٔ مستضعف وقتی بخواهد قوی بشود باید خانواده در آن جامعه، قوی باشد! این آمار طلاق با جامعهٔ منتظر و مهدوی جور در نمی‌آید! این وضع حجاب،

این تعداد کم زاد و ولد با بیرون آمدن از استضعاف جور در نمی آید.

مگر مستضعفین نمی خواهند از استضعاف در بیایند؟ خب اگر بخواهند قوی بشوند، خانواده باید قوی باشد. البته الان در جامعه ما خانواده، نمره بالایی دارد (مثلاً بالای ۱۰) ولی انتظار از ما خیلی بیشتر از این حرف‌ها است! خانواده باید فربه و قوی باشد، کم بودن زاد و ولد در خانواده‌های خوب علامت ضعف است! این آمار طلاق در جامعه، علامت ضعف است و اینها یعنی ضعف جامعه.

البته ما زیاد هم در مقابل دشمنان، ضعیف نبوده ایم؛ اما همین مقداری که ضعیف نبودیم، صدقه سر خانواده‌های خوب است و آن مادرانی که شیران بیشه شجاعت را تربیت کردند. یک جوان شجاع سلحشور که از زیر بته در نمی آید؛ از یک خانواده مستحکم در می آید. بسیاری از این مشکلاتی که ما در جامعه خودمان می بینیم علامت ضعف خانواده است.

علی(ع): مدیران خوب از خانواده‌های خوب، در می آیند

همچنین اگر بحث مدیریت جامعه هم برای ما مهم است، باید بدانیم که امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «مدیران خوب از خانواده‌های خوب (بیوتات الصالحه) در می آیند» (و تَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجَرِبَةِ وَ الْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ ؛ نهج البلاغه / نامه ۵۳)

از یک طرف اگر بخواهیم مشکل مدیریت را در جامعه حل کنیم، باید سراغ خانواده برویم و اگر می خواهیم ضعف جامعه را برطرف کنیم باید سراغ خانواده برویم. از طرف دیگر، منافقین و کافرین هم وقتی می خواهند جنایت کنند، سراغ نابودی خانواده می روند. قرآن می فرماید: «وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثُ وَ النَّسْلُ» (بقره/ ۲۰۵) پیغمبر من، این کسی که تو را قبول ندارد وقتی از پیش تو برمی گردد از بس به تو غضب دارد، چه کار می کند؟ «يُهْلِكَ الْحَرْثُ وَ النَّسْلُ» کشاورزی و نسل را می خواهد نابود کند. طبیعتاً وقتی بخواهند نسل را نابود کنند باید سراغ خانواده بروند. «حرث» هم در اینجا-طبق برخی روایات- به معنای ذریه است، لذا هر دو عبارت «الْحَرْثُ وَ النَّسْلُ» به مسئله خانواده برمی گردد.

چرا کسی که دشمن امت پیغمبر می شود، می خواهد خانواده را مضمحل کند؟ برای اینکه تعداد نفوس را پایین بیاورد. آن وقت نمی دانم چرا پیامبر اکرم(ص) این قدر تأکید داشتند که فرزندان تان را زیاد کنید!

بیش از نیمی از علائم فساد در آخرالزمان به اضمحلال خانواده مربوط می شود

چرا ما در بحث خودمان که درباره آمادگی برای ظهور است، این قدر به موضوع خانواده، اهمیت می دهیم؟ چون بیش از پنجاه درصد علائم فساد در آخرالزمان به فساد در خانواده مربوط می شود، در واقع به اضمحلال خانواده مربوط می شود که موجب فساد در جامعه است.

درباره بی بند و باری‌ها در آخرالزمان روایات بسیاری وجود دارد. مثلاً یکی از تعبیری که در این روایات، بیان شده است این است که در آخرالزمان، زن‌ها می روند جای مردها و مردها می روند جای زن‌ها. زن‌ها شبیه مردها می شوند، مردها شبیه زن‌ها می شوند! خیلی زشت است که این جابجایی صورت بگیرد؛ مرد باید نقش مرد را داشته باشد، زن هم باید نقش زن را داشته باشد. حالا چطور می شود که این اتفاق می افتد؟ با ضعف بنیان خانواده.

دو فاجعه بزرگ در آخرالزمان: ۱. ظلم طواغیت ۲. نابودی خانواده‌ها که منجر به فساد زنان و مردان می‌شود

در آخرالزمان فقط ظلم و کشتار اوج نمی‌گیرد، بلکه -در یک جمع بندی می‌توان گفت که- در آخرالزمان دو فاجعه بسیار بزرگ پدید می‌آید؛ یکی ظلم طواغیت، و دیگری نابودی خانواده‌ها که نتیجه‌اش فسادهای گسترده در بین زنان و مردان است. این خلاصه صدها روایت است!

چرا آخرالزمان این قدر فساد از این جنس رواج پیدا می‌کند؟ چون طاغوت صهیونیست، برای نابودی و تضعیف خانواده کار کرده است. در کشور ما هم کم نگذاشته است! برخی از سریال‌های تلویزیون خودمان در این چهل سال، قدم بزرگی برای افزایش طلاق در جامعه بودند! از آن طرف، آیا می‌توانید یک سریال فنی عمیق حکیمانه دلنشین نشان بدهید که در جهت تقویت بنیاد خانواده باشد؟!

صهیونیست‌ها از دو چیز خیلی بدشان می‌آید: ۱. پولدار شدن مردم ۲. تقویت خانواده

صهیونیست‌ها از دو چیز خیلی بدشان می‌آید و هرکسی در این دو موضوع فعال بشود، خیلی محکم علیه او وارد میدان می‌شوند و توسط ایادی داخلی خودشان -با ترفندهای مختلف- او را تخریب یا نابودش می‌کنند! یک موضوع این است که بگویید «مردم باید پولدار بشوند، چرا باید بیشتر ثروت‌ها و پول‌ها در اختیار صهیونیست‌ها باشد؟!» چون صهیونیست‌ها خیلی جان‌شان به پول بسته است، دوست دارند همه بی‌پول باشند و فقط خودشان پول دار باشند. اگر بنا باشد بشریت قدرتمند و پول‌دار باشد، پس آنها از چه کسی سواری بگیرند؟!

موضوع دیگری که برای صهیونیست‌ها خیلی مهم است، موضوع خانواده است. اگر کسی بخواهد در جهت تقویت و استحکام خانواده‌ها در جامعه قدمی بردارد، به شدت علیه او اقدام می‌کنند، درحالی‌که یهودی‌ها خودشان، خانواده‌دار و مقید به خانواده هستند و در کشورهای غربی، همه می‌دانند که مستحکم‌ترین خانواده‌ها را عمدتاً همین یهودی‌ها دارند.

هالیوود که در جهان، فساد ایجاد کرده است توسط چه کسانی اداره می‌شود؟ توسط صهیونیست‌ها. اما همین صهیونیست‌ها که همه را فاسد می‌کنند و خانواده‌ها را مضمحل می‌کنند، خودشان خانواده‌های بسیار خوب و مستحکمی دارند. البته نمی‌خواهم بگویم که آنها ایده‌آل هستند، ولی بنیاد خانواده را مستحکم نگه می‌دارند چون می‌خواهند بر همهٔ ابناء بشر در عالم تسلط پیدا کنند، لذا باید خودشان قوی باشند. اما برای بقیهٔ جوامع، نسخهٔ دیگری می‌نویسند تا خانواده‌های آنها را نابود کنند و آنها را تضعیف کنند که بتوانند بر آنها مسلط شوند.

چرا خانواده در آخرالزمان اهمیت دارد؟ شما ببینید در روایات ما که علائم فساد قبل از ظهور را بیان کرده است، چرا این قدر خانواده را متلاشی و مضمحل نشان می‌دهند؟ وقتی دلیل این را بفهمیم، آن وقت به دلیل اهمیت خانواده در آخرالزمان هم پی می‌بریم.

آیا قدیم‌ها که خانواده‌ها سنتی بودند، وضع خانواده خوب بود؟

یک کسی از بنده پرسید: شما می‌گویید که اگر خانواده خوب بشود ما یک قدم به ظهور نزدیک شده‌ایم؟ گفتم: بله، حت بیشتر از یک قدم! گفت: حُب قدیم‌ها که خانواده وضعش خوب بود (به همان شیوهٔ سنتی) آن زمان چرا ظهور رخ نداد؟ گفتم: قدیم‌ها خانواده سنتی بود، ولی خانواده خوب نبود!

یک ذهنیتی دربارهٔ خانواده وجود دارد، آن هم اینکه: «اخیراً با فساد می‌پیش آمده است خانواده تضعیف شده

است اما قدیم، خانواده وضعش خوب بوده است!» ولی ما این ذهنیت را نداریم که قدیم وضع خانواده خوب بوده است!

قدیم‌ها اگر آمار طلاق بالا نبود دلیل بر این بود که مرد، صاحب اختیار بود. اینکه مرد صاحب اختیار باشد، تا یک حدی خوب و معقول است (البته الان مرد هم دیگر صاحب اختیار نیست، بلکه صهیونیست‌ها صاحب اختیار خانواده هستند؛ با هرزگی‌هایی که از رسانه‌ها منتقل می‌کنند!) ولی قدیم‌ها اگر مرد، صاحب اختیار بود، مرد هم کم به زن ظلم نمی‌کرد!

جامعه امیرالمؤمنین (ع) و جامعه پیامبر اکرم (ص) چرا جامعه‌های خوبی نبودند؟ چون مردها به زن‌ها ظلم می‌کردند، آن هم برای ما ایده‌آل نیست! یک وقت کسی فکر نکند که ما می‌خواهیم برگردیم به عصر حجر! البته یک محسناتی در خانواده‌های قدیم بود؛ یکی از آن محسنات - که الان خیلی کم‌رنگ شده است - این بود که مرد مقتدر بود و این برای نظام خانواده، محسناتی دارد، اما یک عیب بزرگی هم در آن خانواده‌ها بود و آن اینکه خیلی از اوقات، زن در آنجا ظلم می‌دید.

ما نمی‌خواهیم به سنت برگردیم بلکه می‌خواهیم به یک خانواده علوی، یک خانواده مهدوی و به یک خانواده ولایی برسیم. در خانواده ولایی، هم مادر سر جای خودش عزیز است، هم پدر سر جای خودش عزیز است. هر کدام یک موقعیت و جایگاهی دارند. آن چیزی که دین گفته است، ما هنوز به آن نرسیده‌ایم، آن چیزی که دین گفته، فقط در خانواده اهل بیت (ع) و در خانواده‌های آدم‌های خوب خوب بوده است، ما دنبال چنین خانواده‌ای هستیم.

ما نمی‌خواهیم درست برگردیم و سنت قدیم را احیا کنیم؛ قدیم‌ها هم زیاد وضع خوب نبوده است. ولی محسناتی بوده، ضعف‌هایی هم بوده است، الان همان محسنات هم نیست، ضعف‌ها هم بیشتر شده است. ما باید برویم دنبال یک الگویی برگردیم که در این الگو به آن چیزی که دین گفته است برسیم.

(الف-۲-ن ۲)

اجلسه چهارم |

انکار نیاز جامعه و خانواده به مدیریت، نشانه چیست؟

مهم‌ترین مشکل خانواده در ایران حل مسئله «مدیریت خانواده» است
بی‌بندوباری در آخرالزمان، ناشی از مخدوش کردن مدیریت خانواده است

اینکه مدیریت را در خانواده انکار کنیم، یک نوع خوارج مسلکی است و اینکه مدیریت را در خانواده در نظر نگیریم و همه‌اش توصیه اخلاقی کنیم، یک نوع سکولاریزم و حماقت است! نه اصل وجود مدیر در جامعه قابل انکار است، ولو فاجر باشد، نه از شیوه صحیح مدیریت می‌توانیم صرف‌نظر کنیم؛ چون اگر یک مدیر، آدم خوبی هم باشد ولی شیوه مدیریتش غلط باشد، جامعه را به زمین خواهد زد.

چرا انسان به مدیریت احتیاج دارد؟

چرا انسان به مدیریت احتیاج پیدا می‌کند؟ چرا در حیات بشر، یک عنوان، یک شغل یا فعالیت به نام «مدیریت» مطرح شده است؟ وقتی شما اهداف متعدد و بعضاً متنوعی داشته باشید، وقتی شما نیازهای مختلفی داشته باشید، وقتی شما چند نوع امکانات و ابزار داشته باشید، وقتی شما چند نفر باشید و برای هرکدامتان ملاحظات مختلفی داشته باشید، در این صورت مجبور هستید برنامه‌ریزی کنید و اقدامات را شمرده و حساب شده انجام بدهید و برای افراد، تقسیم نقش کنید. افراد هم مجبور هستند نسبت‌های شان را با همدیگر مشخص کنند. لذا

نیاز به حقیقتی پدید می‌آید به نام «مدیریت»!

مدیریت، شامل شناسایی محیط (محیطی پر از تنوع نیازها، امکانات، اقتضائات و ملاحظات) و به‌کارگیری انواع امکانات و ابزار و سازماندهی افراد برای رسیدن به اهدافی است که آنها هم تعیین تکلیف شده‌اند و در واقع تعیین تکلیف آن اهداف یعنی مدیریت.

انسان به مدیریت مجبور است؛ به خاطر تنوع نیازها و علاقه‌مندی‌ها و امکاناتش

روی «تعدد و تنوع» به‌عنوان یک گوهر مرکزی در مدیریت، خیلی باید توجه و تأمل کرد. چون ما مثل حیوانات، موجودات بسیطی نیستیم که یک هدف داشته باشیم. لذا برای حیوانات، مدیریت معنا ندارد. البته در حیوانات هم یک سطوحی از مدیریت را می‌بینیم که به‌صورت غریزی انجام می‌شود ولی به‌طور کلی مدیریت، مسئله حیوان نیست. مثلاً زنبور عسل را در نظر بگیرید؛ این زنبورها یک هدف دارند، اگرچه برای زنبورها یک ملکه‌ای وجود دارد اما ملکه زنبورها مدیر نیست، یک زاینده است که موجب تکثیر نسل می‌شود.

مدیریت، مسئله انسان است؛ چون انسان با تنوع نیازها، با تنوع علاقه‌مندی‌ها و با تنوع امکانات و ابزار مواجه است. مثلاً شما برای غذا خوردن تان مجبور هستید مدیریت کنید؛ چون یک نوع غذا نیست و چون یک نوع نیاز به غذا ندارید، نیازهای تان هم متنوع است. اینکه اول به کدام نیاز باید بپردازیم، می‌شود مدیریت.

مدیریت فرایندی است که انسان به آن مجبور است به‌خاطر تنوعی که در درون خودش و در بیرون خودش با آن مواجه است. حالا اگر کسی مدیریت نکرد، حرکتش در زندگی مانند سُر خوردن یک قلوه‌سنگ در رودخانه است، یعنی همین طوری از آن بالای رودخانه به سمت پایین می‌آید و در برخورد تصادفی با اشیاء به یک شکلی در می‌آید؛ یا خرد می‌شود یا می‌شکند یا تصادفاً شکل خوبی پیدا می‌کند.

آغاز دین‌داری از ایمان به خدا نیست؛ از نیاز انسان به مدیریت و برنامه است

مدیریت، زندگی انسان را توأم با برنامه قرار می‌دهد و خداوند ما انسان‌ها را طوری آفریده است که بدون مدیریت نمی‌توانیم زندگی کنیم، اما حیوان‌ها می‌توانند! مثلاً می‌گویند گربه وقتی مریض می‌شود میل پیدا می‌کند به یک چیزی که همان دوا می‌باشد. منتها درباره انسان این طوری نیست؛ انسان خیلی وقت‌ها به یک غذایی میل پیدا می‌کند که اتفاقاً به ضررش است.

حیوان مثل یک قلوه‌سنگی که در مسیر رودخانه سُر می‌خورد و جلو می‌رود، زندگی می‌کند، ولی انسان نه! انسان مجبور است خودش را مدیریت کند. تا به یک چیزی میل پیدا کرد، باید بگوید «صبر کن ببینم، من چندتا چیز را دوست دارم؟ من که فقط همین یک چیز را دوست ندارم!» تا به چیزی نیاز پیدا کرد، باید به خودش بگوید «صبر کن، من نیازهای دیگری هم دارم!» این اول مدیریت، اول انسانیت و اول دین‌داری است. آغاز دین‌داری از همین «صبر کن» است.

آغاز دین‌داری از ایمان به خدا نیست. این معنویت است که آغازش ایمان به خداست و فرجامش ایمان به خداست و مسیرش سیرو سلوک الی‌الله است. دین یعنی یک نوع برنامه، و برنامه هم مال کسی که خودش برنامه بخواند، کسی که مثل آن قلوه‌سنگ داخل رودخانه، می‌خواهد زندگی کند که برنامه نیاز ندارد!

بچه‌های ما در مدرسه چگونه دین‌داری یاد می‌گیرند؟

بچه‌های ما در مدرسه چگونه دین‌داری یاد می‌گیرند؟ متأسفانه به یک شیوه غلط! اول به او می‌گویند «به خدا ایمان بیاور!» یعنی معنویت را اول به آنها یاد می‌دهند و بعد هم بدون اینکه به او گفته باشند «تو برنامه می‌خواهی، تو باید مدیریت بلد باشی، تو باید خودت را و زندگی‌ات را مدیریت کنی» به او می‌گویند: «این خدا یک دستوراتی داده است، گوش کن و الا می‌روی جهنم!» به این ترتیب، باعث می‌شوند که از دین بدش بیاید. حالا ببینید با این شیوه آموزش دین در نظام تعلیم و تربیتی، بچه‌ها چه برداشتی از دین پیدا می‌کنند؟!

حرفی نیست که بین ایمان به خدا و دین‌داری، یک رابطه‌ای برقرار کنیم و بگوییم که «ایمان مؤثرترین عامل تقویت انگیزه انسان برای دین‌داری است» ولی بنده تصور می‌کنم که دین‌داری را از نیاز انسان به برنامه‌ریزی جزئی از مدیریت است و نیاز انسان به قدرت و هنر مدیریت و نیاز انسان به تدبیر شروع کنیم و در بازی‌های بچه‌ها از مهدکودک، این را شروع کنیم.

بازی‌هایی برای بچه‌ها تهیه کنیم که برنامه‌ریزی و مدیریت را به آنها یاد بدهد

بازی‌هایی که انسان را «برنامه‌ریز» بار بیاورد و بازی‌هایی که انسان را مدیر بار بیاورد؛ برای این بازی‌ها هرچقدر پول بدهید و برای بچه‌های تان بخرید، اشکالی ندارد و بچه‌ها هم هرچقدر این بازی‌ها را اجرا کنند اشکالی ندارد.

بازی‌ها را به سمت قمار نبرید. حمار، قمار بازی می‌کند! قمار چیست؟ شانس است! بازی‌های شانسی مثل «مار پله» هیچ وقت بازی نکن! برای اینکه اولاً تو حرکت خودت را برنامه‌ریزی نمی‌کنی بلکه «تاس» می‌اندازی و روی شانس، جلو می‌روی و می‌گویی «ببینیم چی می‌آید؟» این اولین قدم برای فاصله گرفتن از انسانیت است! ای کاش یک افراد طنزپرداز و حکیمی پیدا کنیم که یک برنامه‌هایی در تلویزیون برای ما اجرا کنند و ما تنفر پیدا کنیم از شباهت به حیوانات!

چه بسا یک بازی‌ای مثل شطرنج، خیلی به انسانیت، به تقوا و به دیانت نزدیک‌تر باشد (البته نه اینکه شطرنج را به عنوان قمار، بازی کنند) و شما حکم امام (ره) را درباره شطرنج دیده‌اید.

بازی‌هایی که به ما مدیریت و برنامه‌ریزی را یاد بدهند، این بازی‌ها دارند ما را آماده می‌کنند برای وارد شدن به زندگی جدی، یعنی دین‌داری! گاهی بهترین معلم دینی ما، می‌شود معلم ریاضی یا معلم علوم و ... معلم‌های مختلف هرکدام می‌توانند یک جور معلم دینی باشند؛ اگر حساب‌شده بودن و برنامه‌ریزی و مدیریت را به ما یاد بدهند.

بعضی‌ها اساساً آدم‌های حساب‌شده‌ای هستند و مدیریت یک نوع حساب‌گری است. خدا هم بی حساب و کتاب برخورد نمی‌کند، موفقیت‌ها هم بی حساب و کتاب نیست!

در مدرسه چگونه بچه‌ها را اهل برنامه‌ریزی و مدیریت بار بیاوریم؟

دبستان کجاست؟ جایی که معلم بیاید با بچه‌ها واقعاً مثل آدم برخورد کند؛ مثلاً اینکه اول هفته بگوید «بچه‌ها بیایید برنامه این هفته‌مان را تنظیم کنیم» یعنی اجازه بدهد هرکسی برنامه‌ریزی کند، شما چه کار می‌کنی؟ شما چه کار می‌کنی؟ ... برنامه کلاس‌مان را چطوری مرتب کنیم؟ یک روز وقت بگذارند برای برنامه‌ریزی کردن. به جای اینکه یک قیفی بگذارند روی سر بچه‌ها و مدام مطالب را به مغز آنها تزریق کنند! این جنایت در حق دانش‌آموز

است! یک روز تعطیل کنید و وقت را بگذارید برای برنامه‌ریزی! نترسید با این کار بچه‌ها بی‌سواد نمی‌شوند، بلکه اگر درست کار شود، دانشمند خواهند شد و از علم شما جلوتر خواهند زد.

دوباره هفته بعد، یک روز وقت بگذارید و بگویید: هفته گذشته که برنامه‌ریزی کردیم، کجایش را موفق نبودیم؟ تو چطوری برنامه‌ریزی کردی؟ او چطوری برنامه‌ریزی کرد؟... بچه باید هفت سال با سرپرستی معلم، مدیریت و برنامه‌ریزی را تمرین کند. بعد از هفت سال، او را رها کنید و بگذارید خودش مدیریت کند، بگویید: «من به تو مشورت می‌دهم» در این صورت این بچه، آدم بار می‌آید. این انسان عاشق دین می‌شود، چون می‌بیند که در دین خیلی برنامه هست! اصلاً آدمی که اهل برنامه نیست فهم این را ندارد که دین را درک کند!

کسی که مدیریت خودش را یاد گرفت مدیریت بقیه را هم یاد می‌گیرد

چرا آدم به مدیریت نیاز پیدا می‌کند؟ چون چند جور نیاز دارد، چند نوع علاقه دارد، چند جور امکانات دارد و گاهی نیز به خاطر اینکه چند نفر هستند. البته تا آنجایی که پای نفرت دیگر به میان نیامده است، من خودم را باید مدیریت کنم. کسی که مدیریت خودش را یاد گرفت مدیریت بقیه را هم یاد می‌گیرد. لذا توصیه کرده‌اند که اول مدیریت خودت را یاد بگیر بعداً برو دیگران را مدیریت کن!

در خانواده چطور باید مدیریت کنیم؟ آیا همه افراد در خانه، همین طوری رها هستند و برنامه ندارند؟! اصلاً این طور نیست! حتی برنامه‌ریزی برای رفت و آمد آدم‌ها در اتاق‌های خانه و زمان بندی اش در آیه قرآن آمده است! (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ أَذُنُكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنَ الظَّهْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ؛ نور/ ۵۸) بچه‌ها کی می‌توانند با اجازه یا بدون اجازه، توی این اتاق بروند؟ در این زمان‌ها اصلاً بچه نباید برود توی این اتاق و... این یعنی رفت و آمد در داخل خانه هم برنامه می‌خواهد.

دین چیست؟ برنامه‌ریزی برای زندگی

دین چیست؟ برنامه‌ریزی برای زندگی؛ برای خرج کردن پول، برای شیوه درآمد و... وقتی در مورد سبک زندگی و برنامه‌ریزی برای زندگی و معیشت، از منظر دین صحبت می‌کنیم، خیلی‌ها استیحا ش می‌کنند، چرا؟ برای اینکه حوزه علمیه بیشتر مباحثش تفکر است، نه تدبیر و تدبیر.

تدبیر یعنی «چگونه می‌خواهی بجینی؟ چگونه می‌خواهی اقدام کنی؟» اما تفکر یعنی دلائل را بیاور یک چیزی را حقیقتش را اثبات کن. ما در حوزه علمیه بیش از هزار سال ضعیف بودیم، چون علما را می‌کشتند و علما می‌گفتند «در چنین شرایطی ما فعلاً مبانی را حفظ کنیم» لذا در حوزه علمیه بهترین فعالیت به نام «تفکر» وجود دارد. اما حوزه علمیه کمتر روی تدبیر و تدبیر و برنامه‌ریزی کار کرده است.

برای زندگی شخصی مان نیاز به مدیریت و برنامه‌ریزی داریم

ما برای زندگی شخصی مان نیاز به مدیریت و برنامه‌ریزی داریم. نه فقط برنامه‌ریزی، بلکه به نظارت، کنترل و حتی بررسی نتیجه هم نیاز داریم. قرآن می‌فرماید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس/ ۲۴) انسان باید نگاه کند چه می‌خواهد بخورد؟ یعنی باید غذا خوردن خودش را مدیریت کند.

آیت‌الله بهجت (ره) می‌فرماید: گویا معروف است که اگر کسی چهل ساله بشود و دواي صحت خود را نیابد، خیری

در او نیست (در محضر بهجت/۳/۲۳۸) یعنی اگر بعد از چهل سال، ضعف‌های جسمی خودت و نقاط قوت جسم خودت را پیدا نکنی، طبع خودت را نشناسی، نفهمی با توجه به ویژگی‌های بدنت چه چیزهایی باید بخوری و چه چیزهایی نباید بخوری و چه چیزهایی برای بدنت ضرر دارد، خیری در تو نیست!

دین می‌گوید «مثل آدم زندگی کن!» اما بعضی‌ها فکر می‌کنند دین فقط به امور آسمانی و معنوی کار دارد و با زندگی کاری ندارد! شما ببینید چندتا حدیث درباره بهداشت و تغذیه داریم! اما در کدام مساجد ما اینها را یاد می‌دهند؟! آن وقت نتیجه‌اش این می‌شود که خیلی‌ها نمی‌دانند، بی‌بوست ام‌الامراض است و چطور باید با تغذیه صحیح، از آن جلوگیری کرد!

چرا ما این قدر از دست آموزش و پرورش ناله می‌زنیم؟ چون می‌گوییم: شما با این انسان چه کار دارید می‌کنید؟ جغرافیای وجود خودش را به او نشان بدهید، علوم تغذیه را به او یاد بدهید تا بفهمد چه غذایی را با چه غذایی باید خورد؟ چرا امام صادق (ع) فرمود من پای سفره‌ای که سبزی نباشد نمی‌نشینم؟ یعنی موضوع تغذیه این قدر مهم است!

ما وقتی بی برنامه هستیم، بی دین هستیم!

ما می‌گوییم: قدرت برنامه‌ریزی کردن را به بچه‌ها یاد بدهید. ما وقتی بی برنامه هستیم، بی دین هستیم! وقتی کسی ما را اهل مدیریت و برنامه‌ریزی بار نیاورده یعنی اهل دین بار نیاورده است.

مدیریت یعنی برنامه‌ریزی کردن. انسان حتی برای دستشویی رفتن هم باید برنامه‌ریزی داشته باشد. ببینید چندتا روایت در مورد دستشویی رفتن داریم؟ چرا قبل از خواب؟ چرا بعد از خواب؟ چرا بی‌بوست ام‌الامراض است؟ چرا در کنار غذا باید سبزی خورد؟

مدیریت یعنی هر چیزی که می‌خواهی به آن برسی، با برنامه به آن برسی. اصلاً دوست داشتنی‌هایت را فهرست کنی و بگویی «صبر کن ببینم می‌خواهم چه کار کنم؟ کدام یک از دوست داشتنی‌های خودم را کی باید برایش قدم بردارم و چه قدمی بردارم؟ اصلاً مدیریت، خودش خیلی جذاب است! خود عادت کردن به برنامه‌ریزی یک جاذبه‌ای دارد که آدم دوست دارد سطح برنامه‌ریزی و سطح دقتش را افزایش بدهد. همین مدیریت فردی و برنامه داشتن برای زندگی، شیرینی و زیبایی و جذابیت دارد، ولی ما یک فرهنگی داریم که اصلاً وارد مدیریت نمی‌شویم!

وقتی نقش‌ها بین چند نفر تقسیم می‌شود، مدیریت جنبه اجتماعی پیدا می‌کند

وقتی نقش‌ها متفاوت می‌شود و بین چند نفر تقسیم می‌شود، مدیریت جنبه اجتماعی پیدا می‌کند. مثلاً در خانه شاهد این مدیریت هستیم. از همین تفاوت زن و مرد (حتی قبل از اینکه بچه‌ها بیایند) مدیریت شروع می‌شود. شما دو نفر هستید با خواسته‌ها و سلیقه متفاوت، باید بنشینید و مدیریت کنید؛ خواسته‌های خودتان را مدیریت کنید. مرد باید مدیریت کند، با مدیریت باید از زندگی با زن لذت ببرد. زن هم باید مدیریت کند و با مدیریت از مردش لذت ببرد. مرد و زن، باید زبان خود را مدیریت کنند!

مدیریت چیز عجیب و غریبی نیست! مدیریت از یک نقطه‌ای از دین شروع می‌کند که اگر به آن متقاعد شدی دین‌داری تا آخر برایت راحت می‌شود. اگر شما یک مدرسه اسلامی راه بیندازید و مدیریت کردن را به بچه‌ها یاد بدهید، غیرمذهبی‌ها هم می‌آیند بچه‌های‌شان را در این مدرسه ثبت‌نام می‌کنند. اگر این بچه، مدیریت را یاد

بگیرد، پس فردا زیبایی‌های دین را می‌فهمد و از دین، حظ می‌برد. چنین کسی برده‌دیگران نمی‌شود، چون آدم هرزه‌ای نیست!

نقش مدیریت برای یک جامعه مثل نقش مدیریت تو بر خودت است

درباره رابطه مدیریت و دین، یک مقدار توضیح داریم، حالا می‌خواهیم به این بحث بپردازیم که «چرا از مدیریت در خانواده و جامعه صحبت می‌کنیم؟ چرا از اخلاق در خانواده و جامعه صحبت نمی‌کنیم؟ چرا از معنویت در جامعه صحبت نمی‌کنیم؟» حکما می‌گفتند: «ماهی از سرگنده گردد نی ز دم» نقش مدیریت برای یک جامعه مثل نقش مدیریت تو بر خودت است!

چقدر مدیریت در زندگی فردی مهم است؟ مثلاً گاهی با مدیریت صحیح، می‌توانید به ارزان‌ترین غذا، بهترین غذا و لذت‌بخش‌ترین غذا برسید. نقش مدیریت در زندگی خود تو چیست؟ نقش مدیر جامعه هم در جامعه همان است.

مدیریت جامعه این قدر مهم است که سیدالشهدا(ع) به خاطرش کشته می‌شود

مدیریت جامعه این قدر اهمیت دارد که سیدالشهدا(ع) به خاطرش کشته می‌شود! امام حسین(ع) در مقابل کسی قیام کرد که شایسته نبود مدیر جامعه بشود. مردم هم از ترس اینکه امام حسین(ع) مدیر جامعه نشود، ایشان را کشتند؛ این قدر فهم‌شان از مدیریت صحیح و مدیریت یک انسان خوب، پایین بود! حالا ببینید فهم مدیریت صحیح برای مردم چقدر اهمیت دارد. لاقدر در ایام شهادت کسی که سر موضوع «مدیریت» شهید شده، خوب است درباره مدیریت صحبت کنیم و به آن بپردازیم.

مدیریت این قدر اهمیت دارد که می‌توان گفت: همه دین یعنی تدبیر! (کلمه تدبیر در عربی، در واقع همان معنای مدیریت را دارد) شما ببینید «عقل» چقدر در قرآن تأکید شده است! آن وقت امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: هیچ عقلی مانند تدبیر نیست! «لَا عَقْلٌ كَالْتَدْبِيرِ» (کافی ۲۰/۸) عالی‌ترین جلوه عقل در مدیریت است.

پیامبر(ص): وقتی سه نفر شدید، یک نفر رئیس بشود

رسول خدا(ص) می‌فرماید: وقتی سه نفر شدید، یک نفر رئیس بشود «إِذَا كَانُوا ثَلَاثَةً فَأَمْرًا أَحَدُهُمْ وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَتَأَلَّفُوا» (کنز العمال ج ۶/ص ۷۱۷/ح ۱۷۵۴۹) بعد از اینکه فرمود «یک نفر رئیس بشود» می‌فرماید «با هم الفت داشته باشید» این یک دستور اخلاقی است، اما قبلش فرموده بود که برای خودتان رئیس و مدیر تعیین کنید. (این در آداب سفر ذکر شده است)

وقتی چند نفر به سفر می‌روند و یک نفر را رئیس تعیین می‌کنند، طبیعتاً او حاکمیت محض ندارد و بالاخره در طول سفر باهم الفت دارند، کم‌اینکه الان مرسوم است در سفرهای چندنفره، اول یک نفر را به عنوان مادرخرج تعیین می‌کنند و بعد، سفر را آغاز می‌کنند.

چه کسانی مدیریت‌گریز هستند؟ خوارچ مسلک‌ها و هرزه‌ها!

وقتی درباره مدیریت صحبت می‌کنیم، لازم است روحیات مدیریت‌گریز و روحیات ضد مدیریت سالم و صحیح را هم بررسی کنیم. چون باید نقطه مقابلش را هم بگوییم «تعرف الاشياء بأضدادها»

چه کسانی مدیریت‌گریز هستند؟ خوارج مسلک‌ها و هرزه‌ها! خوارج یک دفعه‌ای گفتند «اصلاً جامعه مدیر نمی‌خواهد!» اما وقتی دورهمدیگر جمع شدند که قیام کنند، گفتند «حالا کی رئیس باشد؟» یک نفرشان که آدم ساده‌ای بود، گفت: «شما که تا الان می‌گفتید جامعه رئیس نمی‌خواهد، حالا چرا بین خودتان دارید رئیس تعیین می‌کنید؟» گفتند: «تو ساکت باش و حرف نزن!» این قدر خوارج دچار حماقت بودند!

خوارج نقش عجیب غریبی در ظهور دارند؛ هم در فتنه‌های قبل از ظهور، هم در فتنه‌های بعد از ظهور! بسیاری از بدی‌ها تا ظهور هست و بعد از ظهور ادامه پیدا نمی‌کند؛ جز خوارج مسلکی! باید درباره‌ی خوارج مسلکی جداگانه صحبت کنیم.

بعضی‌ها در موضوع خانواده، خوارج مسلک هستند! می‌گویند «خانواده مدیر نمی‌خواهد!»

مدیریت، نیاز ما انسان‌هاست. وقتی یک خانواده تشکیل می‌شود، احساسات یک نفر، به احساسات دو نفر، و نیازهای یک نفر، به نیازهای دو نفر تبدیل می‌شود. وقتی یک نفر شد دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر، اول باید تکلیف مدیریت را روشن کنیم و اینکه مدیر کیست؟

بعضی‌ها در موضوع خانواده، خوارج مسلک هستند. چون خوارج هم می‌گفتند «اصلاً جامعه رئیس و حاکم نمی‌خواهد!» در حالی که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمود: جامعه حاکم می‌خواهد، ولو حاکمش فاجر باشد (وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ؛ نهج البلاغه / خطبه ۴۰) حتی اگر حاکمش دزد باشد، باز هم اگر مدیریت نباشد، بدتر است! آن موقع یک نفر دزد است، اما وقتی مدیر نباشد همه دزد می‌شوند و همه چیز به هم می‌ریزد.

در روز روشن، برخی آدم‌های به ظاهر باکلاس می‌گویند «خانواده مدیر نمی‌خواهد!» آدم یاد خوارج می‌افتد. دین سکولار چه دینی است؟ دینی است که هنوز تکلیف مدیریت را روشن نکرده، مدام حرف اخلاق می‌زند. همین دین سکولار اگر بیاید در خانواده، یک نوع سکولاریزم را در اخلاق خانواده می‌آورد و بدون اینکه تکلیف مدیریت خانواده را روشن کند مدام می‌گوید اخلاق تان باهم خوب باشد، باهم مهربان باشید، کلاً خوب باشید، به هم ظلم نکنید و...

فرض کنید یک عده‌ای را فرستاده‌اند داخل یک اتوبوس ولی راننده را مشخص نکرده‌اند و می‌گویند: «فعلاً بروید!» همه‌تان سعی کنید مراقبت کنید!» در حالی که این وسط یک گواهی‌نامه‌ای لازم است و مسئولیت افراد باید مشخص شود.

وقتی ۲۲ نفر می‌روند در وسط زمین فوتبال بازی کنند، ببینید چند نوع مدیر برای اینها داریم؛ یک مربی داریم، یک کاپیتان داریم و یک داور داریم. اینها انواع مدیریت است.

بی‌بندوباری در آخرالزمان، ناشی از مخدوش کردن مدیریت خانواده است

ما چرا در مورد اخلاق و خانواده صحبت نکردیم؟ درباره‌ی اخلاق خانواده حرف زیاد زده شده است و همه هم بلد هستند. آن فسادی که جلسه قبل گفتیم که آخرالزمان در خانواده پدید می‌آورد، مرکزش این است که مدیریت خانواده را مخدوش می‌کنند.

وقتی هرزگی و بی‌دینی - در اثر میل نداشتن به مدیریت و اینکه من دوست دارم هر کاری دلم خواست بکنم - وارد خانه بشود و در زندگی خانوادگی پدید بیاید، آمار طلاق همین چیزی می‌شود که در تهران هست!

وقتی مدیریت خوب را شناختیم خودمان مدیر خوب پیدا می‌کنیم

یادتان باشد ما درباره «مدیر خوب یا مدیر بد» نمی‌خواهیم صحبت کنیم. توصیه اخلاقی کردن به مدیران، فرع ماجرا است و زیاد هم قصه را حل نمی‌کند. الان برای ما «مدیریت خوب» موضوعیت دارد نه مدیر خوب! یعنی می‌خواهیم ببینیم که یک مدیریت خوب چگونه است؟ اداره خوب چگونه است؟ وقتی فهمیدیم که «مدیریت خوب، چگونه است؟» آن وقت خودمان می‌رویم و برای این پُست، یک مدیر خوب و لایق پیدا می‌کنیم.

مشکل ما این است که در جمهوری اسلامی خیلی از اوقات، تعریف نکرده‌ایم که «مدیریت خوب و اداره کردن خوب یعنی چه؟» آن وقت دنبال آدم خوب برای مدیریت می‌گردیم! لذا گاهی اوقات آدم‌های خوب ولی ناتوان را در برخی پست‌ها قرار می‌دهیم.

ما آدم خوب نمی‌خواهیم؛ مدیر خوب می‌خواهیم! مدیری می‌خواهیم که اداره خوب بتواند انجام بدهد. آدم خوبی مثل حضرت لقمان حکیم را در نظر بگیرید! خدا فرمود: می‌خواهم به تو پیامبری هم بدهم، نظرت چیست؟ (در پیامبری هم نوعی مدیریت هست و به قول حضرت امام (ره) اصلش مدیریت است) لقمان گفت: خدایا وقتی شما دستور بدهی، من دیگر چه بگویم؟ خدا فرمود: تو الان می‌توانی نظر بدهی. گفت: اگر من نظر بدهم «من نمی‌خواهم» خدا فرمود خب باشد! معلوم شد که آقای لقمان، توان مدیریت ندارد. ولی جالب اینجاست که آقای لقمان خیلی آدم خوبی است، سخنان ایشان بیش از همه پیامبران در قرآن تکرار شده است، اما ایشان مدیر نبود. (يَا لُقْمَانُ هَلْ لَكَ أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ تَحْكُمُ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...؛ عوالي اللئالي / ج ۳ / ص ۵۱۷)

رسول خدا (ص) به ابوذر فرمود: تو برای دو نفر هم رئیس نشو، تو خودت تا آخر خوب هستی، ولی مدیر نشو! (يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنِّي أُحِبُّ لَكَ مَا أُحِبُّ لِنَفْسِي، إِنِّي أَرَاكَ ضَعِيفًا، فَلَا تُؤَمِّرَنَّ عَلَيَّ اثْنَيْنِ؛ امالی طوسی / ۲۸۴) کمیل، از اصحاب سر امیرالمؤمنین (ع) بود، اما حضرت با اینکه به کمیل یک پُست مدیریتی داده بود- بعد از اینکه دوبار در مدیریت و تصمیم‌گیری برای جنگ اشتباه کرد- به او فرمود: از این به بعد هرکاری خواستی انجام بدهی، از من اجازه بگیر! (فَانظُرْ لَا تَعَزُّونَ عَزْوَةً وَلَا تَجْلُونَ إِلَى حَرْبٍ عَدُوَّكَ خُطُوَّةً بَعْدَ هَذَا، حَتَّى تَسْتَأْذِنَنِي فِي ذَلِكَ؛ مکاتیب الائمه / ۲ / ۱۲۳)

اینکه مدیریت را در خانواده انکار کنیم، یک جور خوارج مسلکی است

ما سر نحوه اداره کردن و سراسر اصل مدیریت داریم صحبت می‌کنیم. هرکسی اصل مدیریت و نحوه اداره کردن را در خانه نپذیرد و دنبال حلقش نباشد و دنبال تقسیم کار در خانواده نباشد، نادان است. این هم یک نوع حماقت است که هنوز تکلیف مدیریت روشن نشده است؛ مدام حرف اخلاقی بزنیم، این یک جور سکولاریزم است! و اگر این مدیریت را انکار بکنیم یک جور خوارج مسلکی است.

اینکه مدیریت را در خانواده انکار کنیم، خوارج مسلکی است، و اینکه مدیریت را در خانواده در نظر نگیریم و همه‌اش توصیه اخلاقی کنیم، یک نوع سکولاریزم است، این هم یک نوع حماقت است؛ کما اینکه در جامعه نمی‌شود مدیریت را در نظر نگرفت. نه اصل وجود مدیر قابل انکار است، ولو فاجر باشد (لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ؛ نهج البلاغه / خطبه ۴۰) نه از شیوه مدیریت می‌توانیم بگذریم؛ ولو یک مدیر، آدم خوبی هم باشد اگر شیوه مدیریتش غلط باشد جامعه را به زمین خواهد زد.

ما باید توانمندی پیدا کنیم که بتوانیم مدیریت و تدبیر کنیم؛ برای خودمان یک جور، در خانواده یک جور، و در جامعه هم یک جور.

در جامعه‌ای که دخترهای آن تا وقتی دیپلم می‌گیرند، درباره مدیریت خانواده تقریباً هیچ درسی نمی‌آموزند و پسرها تا وقتی دیپلم می‌گیرند، بویی از آموزش مدیریت خانواده به مشام‌شان نمی‌خورد و قبل از اینکه مسئله مدیریت در خانواده را برای بچه‌های‌شان حل کنند مدام درس اخلاق به آنها می‌دهند، در چنین جامعه‌ای طبیعی است که خانواده دچار مشکل بشود.

مهم‌تر از اینکه مسئولین دزد نباشند این است که عرضه مدیریت داشته باشند!

اول باید تکلیف مدیریت را روشن کنیم که چه کسی، از چه جهتی رئیس است و حدود اختیاراتش چقدر است، بعد بنشینیم از اخلاق صحبت کنیم. نمی‌شود که شما تکلیف شیوه اداره جامعه را مشخص نکنید و فقط بگویید «نماینده مجلس باید با خدا باشد، باید دزد نباشد!» ما که نمی‌خواهیم امام جماعت انتخاب کنیم؛ می‌خواهیم برنامه‌ریز انتخاب کنیم! باید ببینیم این فردی که می‌خواهد نماینده شود، آیا قدرت برنامه‌ریزی دارد یا نه؟ اهداف کلان ملی را می‌فهمد یا نه؟ اگر جدول «SWOT» را جلوی‌ش بگذارید، می‌تواند فرصت‌ها، تهدیدها، نقاط قوت و ضعف را در یک محیط کوچک و در یک سازمان کوچک برای شما فهرست کند؟ اگر این‌طور نبود، طبیعتاً به درد نمی‌خورد.

باید دنبال کسانی باشیم که قدرت برنامه‌ریزی و مدیریت دارند. همین‌که دزد نباشند کافی نیست! بیشتر از اینکه اهمیت دارد مسئولین دزد نباشند و رانت‌خواری نکنند، مهم است که عرضه مدیریت داشته باشند، فهم اداره کردن داشته باشند، قدرت برنامه‌ریزی راهبردی داشته باشند. طبق کلام امیرالمؤمنین (ع)، اهمیت اصل مدیریت بر فاجر بودن یا نبودن این مدیر، بیشتر است (لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ؛ نهج البلاغه / خطبه ۴۰) پس اصل توان اداره کردن مهم‌تر از سلامت‌های حاشیه‌ای است.

در خانواده هم، اول باید تکلیف مدیریت روشن بشود

در دین‌داری فردی، اول باید تکلیف مدیریت را مشخص کنیم و از خودمان بپرسیم «تو درباره اینکه با برنامه زندگی کنی، نظرت چیست؟» پاسخ به این سؤال، تکلیف دین‌داری شما را مشخص می‌کند. در خانواده هم، اول باید تکلیف مدیریت روشن بشود که «مدیر در خانه کیست؟ و چگونه مدیریت می‌کند؟» وقتی تکلیف مدیریت مشخص شد، بعدش می‌توانید به نصیحت‌های اخلاقی بپردازید، البته در این صورت، دیگر زیاد نصیحت هم لازم نیست.

مدیر در جامعه اسلامی چگونه باید باشد؟ شیوه اداره کردن در جامعه اسلامی چگونه باید باشد؟ وقتی این مسئله حل شد، بعدش بقیه امور درست می‌شود؛ فرهنگ هم درست می‌شود، همه چیز درست می‌شود. مهم این است که فهم مدیریت را داشته باشیم و ضرورت اصل مدیریت را درک کنیم.

مهم‌ترین مشکل خانواده در ایران حل مسئله مدیریت است

صهیونیست‌ها همان طوری که تلاش می‌کنند- با ترویج زندگی هرزه‌وار- قدرت مدیریت را از افراد بگیرند، صهیونیست‌ها همان طوری که می‌خواهند- با ترویج خوارچ‌مسلمکی- مدیریت‌پذیری را در جامعه از بین ببرند، همان طوری هم مهم‌ترین کاری که در موضوع خانواده انجام می‌دهند، از بین بردن مدیریت در خانواده است! مهم‌ترین مشکل خانواده در ایران حل مسئله مدیریت است، مباحث اخلاقی بعد از این مطرح می‌شود. در صورت

حل نشدن مسئله مدیریت در خانواده، در کنارش هر توصیه اخلاقی تقریباً فایده ندارد و بعضاً حتی ضرر هم دارد! مثلاً شما توصیه می‌کنید که «مهربان باشید، انعطاف پذیر باشید!» در حالی که اصلاً مدیریت‌ها در خانواده جابجا شده و جایگاه زن و مرد عوض شده است، نقش زن را مرد دارد بازی می‌کند و نقش مرد را هم زن دارد بازی می‌کند، آن وقت انعطاف پذیری ممکن است به صورت کوتاه آمدن نابجا، ظهور پیدا کند و موجب شود بچه‌ها ضعیف بار بیایند!

اینکه در خانه‌ای دعوا نباشد، دلیل بر خوب بودنش نیست!

مثلاً یکی از دو طرف، چون حوصله‌اش نمی‌آید که حرف بزند و جواب بدهد، کوتاه می‌آید و می‌گوید: «هرچه تو می‌گویی! حُب باشد؛ ول مان کن!» یا از ترس زبان تند و سم‌آلود طرف دیگر، مدام کوتاه می‌آید! آیا چنین خانواده‌ای خوب است؟! همین‌که از دم کوتاه بیایی خوب است؟ بچه در این خانه چطوری بار می‌آید؟ گیج و منگ!

هر خانه‌ای که در آن دعوا نبود، دلیل بر این نمی‌شود که خوب باشد! هر دعوا نشدنی در خانه لزوماً خوب نیست! بعضی‌وار در کنار هم‌دیگر زندگی کردن و دعوا نکردن که هنر نیست! بعضی از دعواها، چالش‌ها و گفتگوهایی که مدیریت را در خانه تحکیم می‌بخشد و تعالی می‌بخشد و به مدیریت صحیح در خانه ثبات می‌دهد، خیلی بهتر از دعوا نکردن است! لذا اول تکلیف مدیریت را باید در خانواده روشن کرد، بعد به مسائل دیگر پرداخت.

(الف ۲-ن ۲)

جلسه پنجم |

مدیریت خانه با مرد است یا زن؟

مدیریت حقوقی خانه با مرد است و مدیریت عاطفی با زن
مدیریت داخل خانه با زن و مدیریت کلان با مرد است
دشمن دارد یک جریان سوءتدبیر را در خانواده تزریق می‌کند

در خانواده، هم خانم باید مدیریت کند و نقش‌های مدیریتی خودش را بشناسد، هم آقا. مدیریت کلان خانواده با مرد است و این چیزی است که روانشناس‌ها هم گفته‌اند. مدیریت خرد (مدیریت در محیط خانه) با زن است؛ در دایره داخلی خانه، بالاترین مسئولیت‌ها و مدیریت‌ها به عهده خانم است.

چرا انسان به مدیریت احتیاج دارد؟

وقتی می‌خواهیم برای فرایند رشد و ترقی خودمان برنامه‌ریزی کنیم، نمی‌توانیم این کار را در خلأ انجام دهیم؛ چون اصلاً ما در خلأ نیستیم؛ بلکه یک سلسله واقعیت‌ها پیرامون ما هست که با ما در حال جنگ و مبارزه است، ما در متن این درگیری‌ها و دشمنی‌هایی که دارد با منافع ما می‌شود، باید از خودمان دفاع کنیم و به رشد خودمان پردازیم.

از روز اول هم که حضرت آدم (ع) آفریده شد در متن یک درگیری قرار گرفت؛ این درگیری ناشی از وجود ابلیسی

بود که با او دشمنی می‌کرد، از همان روز اول هم این متن درگیری به حضرت آدم معرفی شده بود و او باید در برنامه‌ریزی خودش برای رشد، وجود این دشمن پلید را در نظر می‌گرفت، اما یک لحظه، دشمنی او را فراموش کرد و ضربه خورد.

الان که ما می‌خواهیم خودمان را رشد بدهیم و آخرین مقدمات ظهور را در خودمان و در جامعه فراهم کنیم، طبیعتاً باید در متن درگیریِ زمان خودمان و در متن دشمنی‌هایی که با ما هست، این کار را انجام بدهیم، باید ببینیم ما در چه زمانه‌ای زندگی می‌کنیم؟

فکر و فرهنگی که نظام سلطه دارد القاء می‌کند «تئوریزه شده هواپرستی» است!

آیه‌ای در قرآن هست که می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (جاثیه/۲۳) آیا دیدی آن کسی را که هوای نفس را خدای خودش قرار داده است؟ اگر او خداپرست نیست یا اگر بت پرست نیست، در عوض «هواپرست» است! باید عمیقاً به معنای این آیه توجه کنیم.

الان ما در زمانی زندگی می‌کنیم که تمدن غرب و تفکر پشتیبانی‌کننده از تمدن غرب در واقع تئوریزه شده هواپرستی است و آنچه در تمدن غرب می‌بینیم، عیوبش ناشی از همین هواپرستی است. مثلاً آنجایی که می‌گویند «انسان هر چیزی که دلش بخواهد، حق دارد و این حق اوست!» اصلاً می‌خواهند مرزی قائل نشوند در اینکه «یک سری دل‌بخواهی‌های خوب داریم و یک سری دل‌بخواهی‌های بد داریم» یا به تعبیر بهتر؛ نمی‌خواهند تشخیص بدهند که ارزش بعضی از دل‌بخواهی‌های انسان از بعضی دل‌بخواهی‌های دیگر، بالاتر است و انسان باید به نفع دل‌بخواهی‌های ارزشمندترش از دل‌بخواهی‌های بی‌ارزش‌ترش بگذرد! این را نمی‌خواهند قبول کنند.

البته ما دیگر مواجهه اصلی‌مان حتی تمدن غرب هم نیست، بلکه بهتر است بگوییم «نظام سلطه». فرهنگ و فکری که نظام سلطه دارد القاء می‌کند، تئوریزه شده هواپرستی است! ما الان با این پدیده مواجه هستیم؛ همه دستورات ما در درگیری با این ابلیس‌واره زمان باید تنظیم بشود!

بخشی از تمدن غرب ناشی از همین ابلیس است؛ این ابلیس قبل از اینکه بخواهد شوق را نابود کند رفته است غرب را نابود کرده است. مردم فرانسه، آلمان، انگلستان و کلاً مردم اروپا اگر به حال خودشان رها شده بودند و یک جریان صهیونیستی بر فکر و فرهنگ آنها غالب نبود یک راه دیگری می‌رفتند، قطعاً این زندگی‌ای که امروز انتخاب کردند را انتخاب نمی‌کردند. این درد همان چیزی است که فرانسوی‌ها هر هفته دارند برایش تظاهرات می‌کنند و اگر در غرب هنوز بیشتر از این، آشوب نشده است برای این است که راه جایگزین برایش تصور نمی‌کنند، امیدی ندارند به اینکه بتوانند اوضاع را تغییر بدهند، اگر راه جایگزینی پیدا کنند، اوضاع را تغییر خواهند داد. به همین دلیل دربارهٔ حوادث بعد از ظهور امام‌زمان (ع) گفته شده است، آن قومی که به سهولت تسلیم آخرین امام می‌شوند، همین اروپایی هستند؛ چون به این نتیجه رسیده‌اند که این راهی که می‌روند غلط است.

محور دشمنی نظام سلطه با ما سر این است: «مدیریت نکنید» یا «بد مدیریت کنید»

امروز فرهنگ و تمدن غرب (البته منظور ما بخش نارسایی‌های آن است) و فرهنگی که نظام سلطه دارد القاء می‌کند، دقیقاً دارد با چه چیزی دشمنی می‌کند؟ محور دشمنی‌اش را سر چه موضوعی قرار داده است که ما باید نسبت به آن موضع بگیریم؟

محور دشمنی و اغراض اصلی نظام سلطه علیه ما، به دو موضوع برمی‌گردد؛ یا می‌گوید: «ای آدم‌ها، مدیریت نکنید و مدیریت بشوید» یعنی مدیریت نکردن و منفعل بودن را تبدیل کرده است به یک ارزش، به یک مد و به یک چیز جذاب! یا اینکه می‌گوید: «اگر مدیریت می‌کنی، بد مدیریت کن!»

آنجایی که به ما می‌گوید «اصلاً مدیریت نکن» هرزگی را رواج می‌دهد، هر دمبیل زندگی کردن را به آدم‌ها توصیه می‌کند. آموزش و پرورش ما هم قدرت مقابله با نظام سلطه را ندارد! اصلاً گاهی از اوقات آدم شک می‌کند که نکند درس‌های آموزش و پرورش ما یک جوری تنظیم شده است که قدرت مقاومت در مقابل نظام سلطه را نداشته باشیم!

بعضی وقت‌ها آدم شک می‌کند که نکند نظام سلطه، در برنامه‌ریزی‌های درسی ما نفوذ کرده است و می‌خواهد درس‌ها این قدر خنثی باشند که؛ نه سیخ بسوزد نه کباب! وقتی می‌گوییم: «حُب یک‌کمی درس‌ها را از حالت خنثی بودن در بیاورید!» برنامه‌ریزان درسی بعضاً می‌گویند که این کار «حساسیت اجتماعی» به دنبال دارد! این حرف یعنی چه؟! تو اگر دانش داری که این آگاهی و این آموزش باید وارد مدرسه بشود، سر حرفت بایست و از دانش خودت دفاع کن!

پیشنهاد دین، سخت‌ترین نوع مدیریت است

الان مدیریت نظام سلطه دنبال این است که اولاً کسی خودش را مدیریت نکند، یک نمونه‌اش این است که شما اقتصاد را مدیریت نکنی. درحالی‌که شما اگر اقتصادت را مدیریت نکنی، اقتصاد مقاومتی به دست نمی‌آوری. حال دین چه کار می‌کند؟

پیشنهاد دین، حتی سخت‌ترین نوع مدیریت است. دین می‌گوید: نه تنها باید مدیریت کنی، بلکه باید پیچیده‌ترین، هوشمندانه‌ترین و سخت‌ترین مدیریت‌ها را انتخاب کنی!

سخت‌ترین نوع پول درآوردن این است که دسته‌جمعی پول در بیاوریم

سال گذشته در همین جلسه گفتیم که بیایید کار و تولید ثروت و تلاش را برای خودمان، یک ارزش تلقی کنیم و به طور مصداقی عرض کردم که سخت‌ترین نوع پول درآوردن این است که دسته‌جمعی بخواهیم پول در بیاوریم و مثلاً اینکه تعاونی راه بیندازیم.

بر اساس برنامه پیشرفت کشور، ۲۵ درصد سهم اقتصاد ما باید اقتصاد تعاونی باشد. اما در این سال‌ها هیچ وقت از ۶ الی ۷ درصد بیشتر رشد پیدا نکرده است. برای اینکه دولتی‌ها و مجلسی‌ها، رجالی نیستند که اقتصاد تعاونی را راه بیندازند، مردم ما هم برایشان راحت تر است که تعاونی راه بیندازند، بلکه هرکدام بیشتر دنبال این هستند که برای خودشان یک کسب و کاری راه بیندازند یا اینکه پول خودشان را به صورت مضاربه در بانک بگذارند.

اینکه بگوییم «مردم تولید ثروت کنند» تبلیغ نظام سرمایه‌داری و لیبرالی نیست

آن کسانی که سال گذشته - بعضاً به نام عدالت خواهی - سعی می‌کردند این بحث ما را بزنند، حواس‌شان باشد که این خط، ریشه‌اش از بی‌بی‌سی است؛ تئوریسین بی‌بی‌سی، این خط را می‌دهد که «الان این موضوعات، حساسیت دارد و شما می‌توانید این تفکر را این طوری بزنید...» و از طرف دیگر، سایت‌هایی که بعضاً ادعای حزب‌اللهی‌گری می‌کنند، این خط را ادامه می‌دهند.

ما هیچ وقت نظام سرمایه‌داری و لیبرالی را در اینجا تبلیغ نکردیم، بلکه گفتیم «بیایید باهم کار کنید و پول در بیاورید؛ مثلاً از طریق تعاونی راه انداختن در مساجد»! اینکه اقتصاد سرمایه‌داری و لیبرالی نیست! اما بعضی‌ها عمداً می‌خواهند یک قسمت‌هایی از حرف ما را گوش ندهند؛ لذا حرف آنها ناشی از شبهه و سؤال نیست چون کافی بود بقیه صحبت بنده را گوش می‌کردند.

در بحث سال گذشته، برجسته‌ترین مثال بحث ما این بود که «چرا پول خودتان را به صورت مضاربه در بانک می‌گذارید که سرمایه پول بگیرید؟ بروید خودتان با این پول کار کنید. پول‌تان را بردارید و باهم جمع بشوید و مثلاً از یک صنعت دانش‌بنیان حمایت کنید، تعاونی راه بیندازید و این جوان‌های‌تان را به کار وادار کنید» آیا این حرف، مال اقتصاد لیبرالی است؟! آیا این تئوریزه کردن اقتصاد سرمایه‌داری است؟! کسی که ذره‌ای اقتصاد بلد باشد، این حرف‌های ما را تئوریزه کردن اشرافیت و سرمایه‌داری تلقی نخواهد کرد.

سخت‌ترین نوع مدیریت در کارهای اقتصادی، مدیریت دسته‌جمعی و مدیریت تعاونی است

همین مثال فوق نشان می‌دهد که اسلام نه تنها می‌گوید باید زندگی‌ات را مدیریت کنی بلکه می‌گوید سخت‌ترین نوع مدیریت را باید انتخاب کنی! سخت‌ترین نوع مدیریت برای معیشت، مدیریت دسته‌جمعی و مدیریت تعاونی برای کارهای اقتصادی است و این سخت‌ترین کار، عقب‌ترین نوع اقتصاد در مملکت ما محسوب می‌شود!

در قانون اساسی، سه نوع اقتصاد دولتی، اقتصاد تعاونی و اقتصاد خصوصی، بیان شده است و اتفاقاً اقتصاد تعاونی، بر اقتصاد خصوصی هم مقدم شده است، ولی اقتصاد تعاونی هیچ وقت به ده درصد هم نرسیده است چه برسد به ۲۵ درصد! (یعنی تاکنون نتوانسته به سهم ۲۵ درصدی که برایش در نظر گرفته شده، برسد) چرا؟ چون در اقتصاد تعاونی، رانت‌خواری‌ها کاهش پیدا می‌کند، در اقتصاد تعاونی، کارآفرینی افزایش پیدا می‌کند، در اقتصاد تعاونی، مقاومت و اقتصاد مقاومتی بیشتر می‌شود.

دین به ما توصیه می‌کند که «زندگی‌ات را خودت مدیریت کن» / باید فرزندانمان را در مدرسه «مدیر» بار بیاوریم

الان نمی‌خواهیم وارد بحث اقتصاد و معیشت بشویم، بلکه می‌خواهیم بگوییم که دین، ما را توصیه می‌کند به اینکه «زندگی‌ات را مدیریت کن» توصیه دین در موضوع مدیریت، سخت‌ترین نوع مدیریت‌ها است لذا این نوع مدیریت برای تنبل‌ها نیست!

ما باید بچه‌های مان را در مدرسه، مدیر بار بیاوریم، توانمند برای مدیریت بار بیاوریم؛ مثلاً توانمند برای مدیریت پول خودش که می‌خواهد در ماه خرج کند. لاقلاً همان پول توی جیبی را که از بابایش می‌گیرد، با مدیریت درست، خرج کند.

در یک مدرسه‌ای-که ما یک مقدار با آنها هم فکری می‌کنیم- برای خودشان یک نوع پول رایج مدرسه درست کرده‌اند و به بچه‌ها می‌گویند: «شروع کنید با این پول، باهم خرید و فروش کردن، هر کسی باید پول خودش را مدیریت کند، چقدر خرج می‌کنی؟ چقدر خرج نمی‌کنی؟ چه می‌خواهی بخری؟ چه نمی‌خواهی بخری؟...» اصلاً این دستور دین است که پولت را مدیریت کن و هرزه خرجی نکن.

دشمن می خواهد ما مدیریت نکنیم تا خودش همه ما را اداره کند

دشمن ما امروز دارد روی این مسئله کار می کند: «کسی مدیر نباشد، من ادارهات می کنم!» این شیوه نظام سلطه است، این شیوه صهیونیستی است، این روش نظام سرمایه داری زالوصفت غرب است که در مملکت ما هم هست. در واقع حرفش این است که «بروید در خانه های تان بنشینید و پولتان را در بانک بگذارید، آن وقت رانت خوارها حساب همه تان را می رسند. یک پول بخور و نمیر هم به تو می دهند!» این روش نظام سرمایه داری است ولی متاسفانه در بین ما هم جاری شده و رواج پیدا کرده است.

آنهايي که از نظام سرمایه داری دردشان می آید، باید بروند بانک ها را درست کنند، نه اینکه ایراد بگیرند به توصیه ما که گفتیم: «جوان ها بلند شوید دور همدیگر جمع بشوید و کار کنید!»

نظام سرمایه داری «منفعل پرور» است / دین می گوید: باید خودتان مدیریت کنید

نظام سرمایه داری نوکپرور است، نظام سرمایه داری، منفعل پرور است، نظام سرمایه داری نان بخور و نمیر به رعایای خودش می دهد، البته اگر زورش برسد، همان را هم نمی دهد و رعایای خودش را خفه می کند (کما اینکه در دنیا می بینید که چقدر کارتن خواب درست کرده است) ولی اگر زورش نرسد با یک کمی مرفه کردن کارمندان خودش، آنها را منفعل می کند و می گوید «تو مدیریت نکن، چندتا مدیر هستند، تو فقط بنشین آنها را تماشا کن و برایشان کف بزن!»

اما دین می گوید: «نه تنها تو باید مدیریت کنی، بلکه باید جمع بشوید باهم مدیریت کنید!» البته این خیلی سخت است، اما خیلی هم قشنگ است. اصلاً جوهر انسان به انجام فعالیتی است که یک کمی سخت باشد. حتی بچه ها وقتی می خواهند بازی کنند، بازی های خیلی آسان را انتخاب نمی کنند و الان معمولاً بازی هایی پرفروش می شوند که یک مقدار سخت باشند.

فرهنگ نظام سلطه به مردم القا می کند «مدیریت نکن» یا «بد مدیریت کن»

ما در زمانی زندگی می کنیم که دشمن ما (یعنی نظام سلطه) می گوید «مدیریت نکن» یا اگر بخواهی مدیریت کنی می گوید «بد مدیریت کن» یعنی با روش های مختلفی، بد مدیریت کردن را به آدم ها یاد می دهد، مثلاً اگر دقت کنید در خیلی از این روش های موفقیت، حرف های خوبی هست (حرف های خوبی که در برخی از روایات اهل بیت (ع) وجود دارد را برمی دارند و بدون اینکه بگویند «این روایت است» آن را با تعبیر دیگری بیان می کنند) اما در بعضی از روش های موفقیت، حرف هایی هست که اگر مردم به آن حرف ها عمل کنند، مثل برده ها زندگی خواهند کرد!

مهم ترین پیشنهاد نظام سلطه برای خراب کردن مدیریت، در بخش خانواده است

فرهنگ و تفکر نظام سلطه یا می گوید «مدیر نباش» یا پیشنهادهایی که می دهد، برای مدیریت بد است. مهم ترین پیشنهاد های نظام سلطه برای خراب کردن مدیریت در کدام بخش است؟ در بخش خانواده است. هرچه آدم دقت می کند، می بیند که اینها چقدر دقیق زده اند! خودشان صریحاً می گویند: برای اینکه مدیریت در جامعه فشل بشود و در مجموع، بتوانیم جامعه را به بردگی بکشیم، باید مدیریت در خانواده را خراب کنیم؛ یا در خانواده مدیریت نباشد، یا در خانواده مدیریت بد باشد!

در این جلسه می‌خواهیم در باب مدیریت خانواده یک عنصر کلیدی را حل کنیم و در جلسات بعد، می‌خواهیم چند تا از ویژگی‌های کلیدی در یک مدیریت خوب را با هم مرور کنیم تا این‌شاء‌الله آماده بشویم برای یک مدیریت خوب؛ یعنی می‌خواهیم «اصول مشترک مدیریت خود، مدیریت خانواده و مدیریت جامعه» را بحث کنیم تا ببینید که سیاست ما عین دیانت ما است! سیاست عین اخلاق است و اخلاق عین سیاست است. تفسیر سیاسی قرآن هم عیناً تفسیر تربیتی قرآن است؛ تفاوتی نیست.

به مرور زمان، این مباحثات سیاسی در جامعه کم خواهد شد

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید «أَدُلُّ شَيْءٌ عَلَى غَرَاةِ الْعَقْلِ حُسْنُ التَّدْبِيرِ» (غررالحکم/۳۱۵۱) بهترین دلیل برای هوشمندی یک انسان و برای تیزی عقل یک انسان، حسن تدبیر است!

به شما مژده می‌دهم که به مرور زمان این مباحثات سیاسی در جامعه کم خواهد شد. بسیاری از این مواضع مختلف سیاسی مربوط به دوران جاهلیت ما است و الا خیلی از اینها اصلاً رأی‌گیری نمی‌خواهد؛ کما اینکه معنا ندارد کسی بگوید: «ما می‌خواهیم رأی‌گیری کنیم که هواپیما روی باند، این طرفی بلند شود یا آن طرفی بلند شود؟» آن وقت یک مُشت فرصت طلب هم وسط بیایند و جنجال راه بیندازند و با برخوردهای پُلیستی، این و آن را تخریب کنند و... برای چه؟ برای اینکه می‌خواهیم هواپیما را از این طرف باند بلند کنیم یا از آن طرف؟! درحالی‌که این اساساً یک بحث فنی است؛ وقتی باد از این طرف آمد، هواپیما باید از آن طرف بلند شود و بالعکس! این را مهندس‌ها تعیین تکلیف کرده‌اند. یک روزی می‌رسد که شما می‌بینید در انتخابات‌ها اثری از دعوا نیست و آن جامعه، جامعه امام‌زمان (ع) است.

چرا می‌گوییم «بیباید دانش مدیریت را بین خودمان افزایش بدهیم، تا معلوم بشود خیلی از این دعوای سیاسی بیخود و بیهوده است! اصلاً همین‌که شروع می‌کنند به دعوا راه انداختن، در واقع مردم را احمق فرض کرده‌اند! چون این دعوای سر‌مباحث تخصصی است و نیازی به این جنجال‌ها نیست.

به مرور، نه تنها دعوای سیاسی مضحک، حذف خواهد شد، بلکه دعوایها و موضع‌گیری‌های فرهنگی مضحک هم حذف خواهد شد. مثلاً دیگر کسی نمی‌تواند بگوید «در فلان موضوع فرهنگی، سلیقه من این است...» اصلاً مگر این مسائل، سلیقه‌ای است؟! مگر این مسائل با منازعه و دعوا و سوت و کف، باید حل بشود؟! این مسائل هم تخصصی است و باید متخصصین این حوزه، آن را حل کنند؛ حتی اینها غالباً با دانش بشری هم قابل حل است و نمی‌خواهیم بگوییم که لزوماً با دین، حل بشود!

بعضی‌ها منازعات مدیریتی، را به منازعه برای تخریب رقیب تبدیل می‌کنند

خیلی از منازعات مدیریتی، جوابش در دانش سیاسی و دانش مدیریت، مشخص شده است، اما بعضی‌ها این مسائل را تبدیل می‌کنند به یک منازعاتی برای رأی‌گیری و تخریب رقیب! این افراد، اولاً خودشان احمق هستند، ثانیاً مردم را احمق فرض کرده‌اند. این منازعات هم از بین خواهد رفت و یک روزی این افراد، جز موجودات تحقیرشده تاریخ، اسمی از آنها باقی نخواهد ماند.

الان اگر به مردم منصف بگویند «اینکه دخترها به ورزشگاه بروند خوب است یا نه؟» مردم منصف می‌گویند: «چرا جنگ و دعوا راه می‌اندازید؟! حُب چهارتا متخصص بیایند عوارض مثبت و منفی این مسئله را بررسی کنند و نظر بدهند. چهارتا میزگرد علمی لازم است که اندیشمندان حوزه و دانشگاه دور همدیگر بنشینند و نظر بدهند و

مسئله حل بشود.» چرا روی موج این چیزها سوار می‌شوید؟! چرا مردم را نادان فرض می‌کنید؟!

بنده بارها به انقلابیون عرض کرده‌ام که در خیلی از منازعات اصلاً وارد نشوید، چون جواب این مسائل را دانش باید معرفی کند؛ حتی دانش تجربی! اینها که نزاع ندارد.

بسیاری از مباحث سیاسی مان باید تبدیل بشود به مباحث تخصصی مدیریت

ما نیاز داریم به اینکه بسیاری از مباحث سیاسی مان تبدیل بشود به مباحث تخصصی مدیریت! این حرف غلط است که بگوییم «این گروه معتقد است این‌گونه باید مدیریت بشود و آن گروه معتقد است که آن‌گونه باید بشود!» این حرف امروز هم نیست. امیرالمؤمنین (ع) به ابوموسی اشعری فرمود: تو که داری برای مذاکره می‌روی، عقل و تجربه را ملاک قرار بده، نمی‌خواهد موضع من را ملاک قرار بدهی! ولی اگر عقل و تجربه را ملاک قرار ندهی شقی هستی! (إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِّمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِيبَةِ؛ نهج البلاغه/نامه ۷۸) حضرت در واقع دارد به او می‌فرماید: به موضع من کاری نداشته باش، فقط عقل و تجربه را ملاک قرار بده!

آیا این مسئله مربوط به تفاوت موضع سیاسی حضرت با دیگران بود؟ یعنی موضع سیاسی حضرت علی (ع) این بود و موضع سیاسی ابوموسی اشعری، آن بود! مثلاً ابوموسی اشعری موضع صلح طلبانه داشت اما علی (ع) موضع صلح طلبانه نداشت؟! حضرت در واقع این بازی‌های فریبکارانه را جمع کرد و فرمود «من می‌گویم عقل و تجربه را ملاک قرار بده!» علی (ع) غریب واقع شد، تا روزی که ظهور رخ بدهد، آن روز، روزی است که همه، عقل و تجربه را ملاک قرار می‌دهند.

اگر کسی سراغ حسن التدبیر رفت اما به نتیجه‌ای غیر از حرف دین رسید، تکلیف چیست؟

الان بحث ما سر «حُسْنُ التَّدْبِيرِ» است! حالا اگر کسی رفت سراغ حسن التدبیر، اما با عقل و تجربه‌اش به یک نتیجه دیگری رسید، غیر از نتیجه‌ای که دین رسیده است، آن وقت چطور؟ اگر کسی با ملاک‌های عقلانی تدبیر رفت به نتیجه‌ای رسید که دین یک چیز دیگری را گفته است، حالا باید چه کار کرد؟

اصلاً آیا این سؤال، سؤال خوبی است؟ نه، اصلاً سؤال خوبی نیست! چرا سؤال خوبی نیست؟ این سؤال، در واقع نان دانی بعضی‌ها علیه دین است! بعضی‌ها با همین سؤال برای خودشان مغازه باز کرده‌اند لذا وقتی می‌گویید «این سؤال خوب نیست» آنها باید بروند بمیرند! دیگر از کجا نان در بیاورند؟! نصف صفحات روزنامه‌شان خالی می‌شود!

می‌دانید چرا سؤال خوبی نیست؟ الان با این رشد عقل و تجربه بشری، بیش از ۹۹ درصد موارد، اگر بشر با عقل و تجربه بنشیند و کلاه خودش را قاضی کند به همان نتایج دین می‌رسد. لذا این سؤال خوبی نیست، این سؤال، دغدغه و مسئله بزرگ ما نیست.

مدیریت، دانشی است که از کمترین امکانات، بیشترین بهره‌برداری را می‌کند؛ دین هم همین است!

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «قَوَامُ الْعَيْشِ حُسْنُ التَّقْدِيرِ وَ مَلَكَهُ حُسْنُ التَّدْبِيرِ» (غررالحکم/۶۸۰۷) با حسن تقدیر، با خوب مدیریت کردن، با خوب برنامه‌ریزی کردن-که نیاز به خوب مدیریت کردن دارد- زندگی ما زندگی درستی خواهد شد.

و می‌فرماید: «حُسْنُ التَّدْبِيرِ يُنْمِي قَلِيلَ الْمَالِ وَ سُوءُ التَّدْبِيرِ يُفْنِي كَثِيرَهُ» (غررالحکم/ ۴۸۳۳) خوب تدبیرکردن، پول کم را زیاد می‌کند و بد تدبیرکردن پول زیاد را هم نابود می‌کند. درواقع مدیریت دانشی است که از کم‌ترین امکانات، بیشترین بهره‌برداری را می‌کند. اصلاً دین چیزی جز این نیست؛ دین می‌گوید از کمترین امکانات بیشترین بهره را ببرید.

دین راهنمای معمای زندگی است؛ از کمترین زمان بیشترین فایده و از کمترین توان، بیشترین بهره‌برداری را می‌کند. لذا امیرالمؤمنین فرمود که بهترین دلیل بر هوشمندی یک انسان، خوب مدیریت کردن است! (أَدُلُّ شَيْءٌ عَلَى عَزَاةِ الْعَقْلِ حُسْنُ التَّدْبِيرِ؛ غررالحکم/ ۳۱۵۱) چون از کمترین امکانات، بیشترین استفاده را می‌برد.

دشمن دارد یک جریان سوءتدبیر را در خانواده تزریق می‌کند

دشمن در جریان سوء تدبیر چه کار می‌کند؟ دشمن یک کارهایی برای سوء تدبیر در جامعه می‌کند، یک کارهایی برای سوء تدبیر فرد انجام می‌دهد (که معمولاً با این دو بحث آشنا هستید و در جای خود باید به تفصیل بیان بشود) کار سوم دشمن این است که یک جریان سوءتدبیر را دارد در خانواده تزریق می‌کند، آن هم اینکه جای نقش زن و مرد را عوض کند. یا اینکه نقش‌ها را مساوی اعلام کند! لذا مدیریت خانه معلوم نیست دست کیست؟

اما در این زمینه، برخی از روانشناس‌های غربی شروع کردند به بررسی کردن و به نتایج جالبی رسیده‌اند؛ حتی بعضاً بر اساس تجربه روانشناختی، تندتر از دیدگاه‌های اسلامی نظر داده‌اند! الان می‌خواهم بخشی از دیدگاه‌های روانشناس‌های خارجی را بخوانم؛ مثلاً «تالکوت» یک چهره برجسته در مکتب کارکردگرایی در روانشناسی است، او برای تقسیم کار جنسیتی بین زن و شوهر یک تحلیلی ارائه کرده است و «این الگو را که کسب درآمد و رهبری خانواده بر عهده مرد است و وظائف خانه‌داری و کدبانو گری به عهده زن می‌باشد را بهترین الگو دانسته است» این را که دیگر اسلام نگفته است!

نظر برخی اندیشمندان غربی درباره مدیریت در خانواده

یا مثلاً این‌طور گفته‌اند: «چنانچه زن نقش نان‌آوری را به عهده گیرد، خطر رقابت با شوهر پدید می‌آید، این امر برای وحدت و هماهنگی خانواده بسیار زیان‌آور است!» این همان نظری است که گفتم تندتر از اسلام است. چون اسلام می‌گوید اشکالی ندارد که زن، پول در بیاورد. ولی الان بعضاً روانشناس‌ها و برخی اندیشمندان در شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی و علوم تجربی، دارند به یک حرف‌هایی می‌رسند که دیگر نیازی نیست بگوییم «نظر اسلام این است» بلکه خیلی راحت می‌توانیم بگوییم «نظر اندیشمندان غربی هم، همین است!» آقای جوادی آملی فرمودند که دانش دینی و غیردینی نداریم، هر حرفی که درست باشد دینی است! حالا از هر طریقی به دست بیاید.

وقتی یک فقیهی، یک حکمی را در می‌آورد، حکمش که قطعی نیست، بلکه می‌گوید: «من تا آنجایی که بررسی کردم نظرم این است...» ممکن است حکمش دقیق نباشد (البته اینکه یک حجیت شرعی برای مکلف دارد، بحث جداگانه‌ای است) خب آن روانشناس هم همین را می‌گوید! او هم می‌گوید: من بر اساس آخرین تجربه یا بر اساس آخرین یافته‌های علمی این حرف را می‌زنم. حالا هرکدام که حرفشان درست بود، دانش دینی است. اما جالب اینجاست که این دو تا دارند به هم می‌رسند!

در زمینه «مدیریت خود» هم حرف‌های روانشناس‌ها را ببینید که چقدر به مفهوم مبارزه با هوای نفس یا «کنترل تمایلات» رسیده‌اند!

یکی از اندیشمندان غربی به نام «میشل» چنین می‌گوید: «در هر نظام و سازمان انسانی می‌باید سلسله مراتب وجود داشته باشد و این سلسله مراتب در خانواده ضروری بوده، می‌بایست فردی از اعضای خانواده در نقش اول و در نقش فرماندهی باشد و خانواده را مدیریت کند» این را اندیشمندان علم مدیریت هم نگفته‌اند بلکه این سخن روانشناس‌ها است. در ادامه می‌گوید: «اگر این‌گونه نباشد، روح زن و مرد به هم می‌ریزد»

بعضی‌ها اصلاً نمی‌خواهند تفاوت مرد و زن را قبول کنند!

در علوم شناختی می‌گویند: «طبق پژوهش‌های صورت گرفته در علوم شناختی، بین زنان و مردان به لحاظ ساختار، کارکرد مغز در شناخت، حافظه هیجانی، درک عواطف، نحوه حل مسائل و تصمیم‌گیری، تفاوت‌هایی وجود دارد.» این دیگر فرقی ندارد که آدم مال این فرهنگ باشد، یا مال آن فرهنگ باشد، دین‌دار باشد یا بی‌دین باشد و...

حالا اگر ما برای زن و مرد، نقش‌های متفاوتی بر اساس این تفاوت‌ها بیان کنیم، برخی افراد می‌آیند علیه حرف‌های ما موضع‌گیری می‌کنند؛ اینها کسانی هستند که اصلاً نمی‌خواهند تفاوت مرد و زن را قبول کنند.

یک مطالعات و بررسی‌هایی بر روی کودکان زیر پنج سال انجام شده است که در آن، فرق بین دختر و پسر زیر پنج سال بررسی شده است. حُسن این مطالعات هم این است که این کودک زیر پنج سال، مهم نیست در کدام فرهنگ تربیت شده باشد. می‌گوید: «نتایج نشان می‌دهد که پسرها به طور معناداری انگیزه سلطه اجتماعی بیشتری از دختران دارند. در حالی که دختران در مهارت‌های عاطفی، اجتماعی و خودتنظیمی نمره بالاتری کسب کرده‌اند.»

بالاخره خدا یک فرق‌هایی بین زن و مرد گذاشته است! حالا اگر روانشناس‌ها نبودند که با حرف‌های خودشان از ما پشتیبانی کنند، می‌دانید بعضی‌ها به خاطر همین یک جمله، چه برخوردی ما چه می‌کردند! بی‌بی‌سی‌چی‌ها راه می‌افتادند و علیه این حرف موضع‌گیری می‌کردند!

نتایج بررسی روان‌شناسی فوق نشان می‌دهد: «دخترها ترجیح می‌دهند در گروه‌های کوچک‌تر بازی کنند و معمولاً دوست صمیمی درجه‌بندی شده دارند، ولی پسرها ترجیح‌شان این است که در گروه بزرگ بازی کنند، به اعضای گروه به طور یکسان نگاه می‌کنند و زیاد طبقه‌بندی بین دوست‌هایشان نمی‌کنند» اینها مال زیر پنج سال است.

پسرها در بازی‌های خود ترجیح می‌دهند که یک نقشی در گروه به عهده بگیرند که ممکن است به درگیری بین آنها بیانجامد، ولی دخترها ترجیح می‌دهند با هم یک بازی‌ای را انجام بدهند و درگیری ایجاد نشود. پسرها ترجیح می‌دهند دور از خانه بازی کنند، دخترها دوست دارند در حضور یک بزرگ‌تر فعالیت کنند و بازی کنند.

اینها که دیگر حرف دینی نیست! این یعنی لزوم توجه به تفاوت‌های روانشناختی و تفاوت‌هایی که در علوم شناختی دختر و پسر وجود دارد.

در نظام آموزشی و تربیتی باید تفاوت بین دختر و پسر را لحاظ کرد

وای بر آن نظام آموزش و پرورش که از سال اول ابتدایی تا آخر، تفاوت‌های دختر و پسر را لحاظ نکند! در این صورت ما داریم استعدادها را می‌سوزانیم، پسرها را بعضاً عین دخترها تربیت می‌کنیم، دخترها را بعضاً عین پسرها تربیت

می‌کنیم. بعد هم در روایت‌ها می‌بینیم که در آخرالزمان مردها شبیه زنان می‌شوند، زنان شبیه مردها.

تفاوت‌های زن و مرد، یک امر طبیعی است. در قرآن کریم هم اینها بیان شده است. در آیات قرآن توضیحاتی آمده است، مثلاً می‌فرماید: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ» (نساء/۳۲) تمنا نکنید ویژگی‌هایی که به هرکدام‌تان دادم، یک ویژگی‌ها و برتری‌هایی به مرد دادم، یک ویژگی‌ها و برتری‌هایی به زن دادم، انگار از قدیم هم این بوده است که مردها هوس داشتند مثلاً برخی از امتیازهای زن‌ها را بردارند، یا غصه می‌خورند، یا حسادت می‌کردند، یا می‌خواستند انکار بکنند. زن‌ها هم می‌خواستند بعضی از امتیازات مردها را بردارند، یا غصه می‌خورند، یا حسادت می‌کردند، یا سرش دعوا می‌کردند یا انکار می‌کردند.

بعد می‌فرماید: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا» مردان نصیبی دارند از آن چیزهایی که کسب می‌کنند، زن‌ها هم نصیبی دارند از آن چیزهایی که کسب می‌کنند، «وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» از فضل خدا تقاضا بکنید. در تفسیر المیزان ببینید علامه طباطبائی ذیل این آیه چه مطالبی نوشته است. آدم‌ها بعضی وقت‌ها نمی‌خواهند نقش‌های خودشان را بپذیرند.

بعد می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» مردان مسئولیت دارند نسبت به زنان و باید مدیریت کنند. این مدیریت هم یعنی مسئولیت حفظ و پشتیبانی و هدایت. نه اینکه مردان صاحب زنان هستند! مدیریتش هم مدیریت مطلق نیست که مرد بخواهد در جزئیات خانه هم مدیریت کند؛ نه!

الان تفاوت‌های روانشناختی بین زن و مرد، این قدر آشکار شده است! مثلاً اینکه مردها کل نگرتر هستند، زن‌ها جزءنگرتر هستند. این برای چه کاری بیشتر خوب است، او برای چه کاری بیشتر خوب است و... البته یک مردی هم هست که خصلت‌های زنانه‌اش بیشتر است، گناه هم نیست. یک زنی هم هست که خصلت‌های مردانه‌اش بیشتر است. ولی اگر بخواهند برای بچه‌های‌شان نقش ایفا کنند باید هنرمندانه بتوانند نقش فرهنگی و جافتاده اجتماعی خودشان را برای بچه‌های خودشان بازی کنند.

مدیریت خانه با کیست؟ / مدیریت حقوقی با مرد است و مدیریت عاطفی با زن

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» مدیریت خانه با کیست؟ علامه محمدتقی جعفری می‌فرماید: اینکه مدیریت خانواده با کیست سه حالت دارد؛ اگر بگوییم مدیریت با زن است، این نه ممکن است نه مطلوب. نه دلیل عقلی برایش داریم نه دلیل شرعی. اینکه مدیریت با هیچ‌کسی نباشد و مشارکتی باشد، اینکه دیگر مدیریت نیست، این هم معقول نیست. اینکه مدیریت با مرد باشد، این درست است، شرایطش هم اینها است...

حالا تعبیر بنده این است که می‌گوییم: «مدیریت حقوقی، مدیریتی که جنبه پشتیبانی دارد، مدیریتی که جنبه سرپرستی دارد، مدیریتی که جنبه هدایت کلی دارد؛ این مدیریت با مرد است. اما مدیریت عاطفی، با زن است» چه کسی از نظر عاطفی در خانه رئیس است؟ معلوم است که زن! چه کسی باید دلش در خانه رعایت بشود؟ زن، نه مرد! هیچ‌وقت نباید به بچه‌ها گفت «مواظب باش دل بابایت را نشکنی!» بلکه باید گفت «مواظب باش غرور بابایت را نشکنی!» چون آن جنبه مدیریت با او است، ولی باید به بچه‌ها گفت «مواظب باش دل مادرت را نشکنی!»

اگر در خانواده‌ای، خانم یک غذایی دلش خواست، آقا هم یک غذای دیگری دلش خواست، اینجا کی رئیس است؟ حرف کی باید جلو باشد؟ حرف خانم! چون پای دل وسط است. این حرف به حدی مهم است که وقتی

خانم مجبور بشود به میل شوهرش غذا بخورد، در روایت به این مرد می‌گوید «منافق!» اما مردی که به میل خانمش غذا می‌خورد؛ یعنی غذایی که دوست ندارد ولی خانمش این غذا را دوست دارد، می‌فرماید این علامت مؤمن است! (الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ بِشَهْوَةِ عِيَالِهِ، وَالْمُنَافِقُ يَأْكُلُ أَهْلَهُ بِشَهْوَتِهِ؛ وسائل الشیعه ۵۴۲/۲۱) وقتی پای دل در میان است، حرف خانم باید جلو باشد، اما وقتی پای مسائل حقوقی و مدیریت کلان - در همان چندتا موضوعی که بیان شد - در میان باشد، حرف آخر را آقا باید بزند.

حرف آخر در خانه، چه کسی باید بزند؟

بعضی‌ها می‌خواهند مدیریت را این طوری ترجمه کنند که «حرف آخر را در خانه کی باید بزند؟» آنجایی که پای دل در میان است مامان، آنجایی که پای مدیریت حقوقی در میان است بابا. حالا خودتان ببینید که مدیریت با کی است؟ ما که نمی‌خواهیم با کلمات بازی کنیم، باید واقع بینانه عمل کنیم. بروید در علم روانشناسی ببینید ویژگی‌های زن چیست که دوست دارد یک مردی داشته باشد با قدرت بالا، با قدرت پشتیبانی بالا. باید روی این موضوعات بررسی‌های روانشناسی انجام شود و ببینند خانم چه می‌خواهد؟

برای خانم این مهم است که شوهرش او را دوست داشته باشد. این طور نیست که بخواهد شوهرش حرف او را گوش بدهد ولو اینکه او را دوست نداشته باشد! کماینکه برای مرد هم مهم این است که خانمش حرف او را گوش بدهد ولو اینکه خیلی هم او را دوست نداشته باشد.

مرد برایش این مهم است که همسرش از او اطاعت کند، زن هم برایش این مهم است که مردش به او علاقه داشته باشد، دلش می‌شکند اگر این علاقه نباشد. باید این تفاوت‌ها را ببینیم!

مدیریت کلان با مرد است و مدیریت خرد (مدیریت در محیط خانه) با زن

پس مدیریت کلان در خانه با مرد است، مدیریت خرد در خانواده هم با زن است؛ مدیریت خرد یعنی مدیریت در محیط خانه. حالا در محیط خانه، یکی از کارهایی که انجام می‌شود چیست؟ تربیت انسان! این کار یعنی «تربیت انسان» به قدری مهم و باارزش است که اگر این مرد، صد سال هم زحمت بکشد، به شرف کار این زن نمی‌رسد!

ما بلد نیستیم اینها را تبلیغ کنیم، سریال‌های مان را در تلویزیون نگاه کنید! اگر تعداد فرزندان کاهش پیدا کرده است، معلوم می‌شود که صدا و سیما نتوانسته تا حالا ارزش مادری را مشخص کند، نتوانسته نشان بدهد که هر تعداد فرزندی که مادر می‌آورد چقدر برای شوهرش عزیزتر می‌شود و هر چقدر این شوهر آدمیت داشته باشد، برای زن خودش دست بوس‌تر می‌شود!

اینکه بمب می‌ریزند و مهدکودک‌ها و بچه‌های بیگناه را می‌کشند، ظلم است ولی از آن ظلم بدتر این است که بمب‌های ۲۰۳۰ در فرهنگ ما می‌ریزند!

در خانواده، هم خانم باید مدیریت کند هم آقا/ این طور نیست که مرد مدیر باشد و زن منفعل باشد

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» چرا رجال باید «قوامون» باشند؟ قوامون به معنای حاکمیت مطلق نیست، به معنای نوعی مدیریت است؛ همین‌که عرض کردیم مدیریت کلان خانواده با مرد است و این چیزی است که تندترش را روانشناس‌ها هم گفتند. ضمن اینکه خانم به هیچ‌وجه بی‌مسئولیت و بدون مدیریت نمی‌شود، در دائره داخلی خانه، بالاترین پُست‌ها و مسئولیت‌ها و مدیریت‌ها به عهده خانم است.

هم خانم باید مدیریت کند و نقش‌های مدیریتی خودش را بشناسد، هم آقا باید نقش‌های مدیریتی خودش را بشناسد. اصلاً ما در این صحبت نگفتیم که مرد مدیر است و زن منفعل است! زن هم باید مدیر باشد! زن برخی از توانمندی‌های مدیریتی‌اش قطعاً از مرد بیشتر است، مثلاً در موضوع رابطه بین زن و مرد در جامعه، قدرت مدیریت زن بیشتر است! به همین دلیل مسئولیت حجاب را به زن دادند و حجاب ابزاری است برای زن برای اعمال مدیریت رابطه بین زن و مرد! چون مرد در این زمینه ضعیف است و نمی‌تواند خودش را جمع کند، قرآن این را می‌فرماید، لذا به خانم می‌گویند که «تو مدیریت کن!» یعنی با همان حجاب! در واقع حجاب ابزار مدیریتی زن است.

ما مدیریت را از زن نفی نمی‌کنیم؛ بلکه می‌گوییم: نوعی از مدیریت با مرد است، نوعی از مدیریت با زن است. مدیریت عاطفه در جامعه به عهده زن است. در خانه هم مدیریت عاطفی با زن است و این اصل ماجرا است.

پدرها باید مدیریت عاطفی زن را تقویت کنند و به بچه‌ها بگویند «دل مادر را نشکنید!»

ائمه هدی (ع) سنبل نهایی مدیریت عاطفی در جامعه و در دین هستند. لذا امام رضا (ع) وقتی می‌خواهد بفرماید «امامت یعنی چه» می‌فرماید: امام مانند مادر است! (الإمام، الأئیس الرفیق و الوالد الشفیق و الأخ الشفیق و الأم البرة بالولد الصغیر) (کافی، ج ۱، ص ۲۰۰) و پدرها باید این مدیریت عاطفی زن را تقویت کنند و به بچه‌ها بگویند «دل مامان‌تان را نشکنید!» بچه باید این را از بابا بشنود تا وقتی بزرگ شد، امام‌شناس بشود! البته در کنارش، مامان هم باید به بچه‌ها یاد بدهد که احترام بابای‌تان را حفظ کنید، وقتی مامان به بچه گفت «احترام بابایت را حفظ کن» و بچه‌ای این طوری بزرگ شد چه اتفاقی می‌افتد؟ این بچه، امام‌شناس می‌شود، اصل ولایت و اصل دین برایش جا می‌افتد.

بنده معتقد به بحث اخلاق خانواده نیستم، بلکه معتقدم اگر مدیریت خانواده درست بشود، اخلاق خانواده هم درست می‌شود.

یک اصل ساده برای تربیت فرزند: آقا به خانم محبت کند، خانم هم احترام و اطاعت شوهر را نگه دارد!

یک پدر و مادر جوان، آمده بودند می‌گفتند ما می‌خواهیم بچه‌دار بشویم اما نمی‌دانیم آماده هستیم برای تربیت فرزند یا نه؟ خیلی دشوار است! گفتیم اصلاً سخت نیست، یک اصل ساده دارد که باید رعایت کنید: آقا به خانم محبت کند، خانم هم احترام و اطاعت شوهر را نگه دارد! آقا مدیریت عاطفی خانم را ارج بنهد، خانم هم مدیریت حقوقی و کلان آقا را برای خانواده ارج بنهد. بچه اگر این را در خانه از شما ببیند، درست تربیت می‌شود، هیچ کار دیگری هم نمی‌خواهد بکند!

در دین هم همین است، چرا می‌فرماید: «اگر ولایت داشته باشی همه چیز درست می‌شود؟» در جامعه هم اگر ولایت درست شد و اگر ولایت مداری تثبیت شد و ولی الله الاعظم حاکم شد و مردم قدر ولایت را دانستند، همه چیز اصلاح خواهد شد. اصلش همین است!

(الف-۲-ن ۲)

جلسه ششم |

اولین اصل مدیریت؛ «رعایت کرامت و عزت انسان»

در خانواده رعایت «ادب» بر «محبت» تقدم دارد
برای اینکه بچه‌ها درس خوان بشود، عزتش را لیه نکن!
چرا نتوان بازی کردن برای بچه دبستانی لازم است؟

مهم‌ترین آفت مدیریت این است که مدیر با قدرتی که در اختیار دارد، کرامت و عزت انسان‌ها را له کند! لذا اصل اول در مدیریت «رسیدن به هدف» نیست؛ این است که مدیر، کرامت و عزت خود و افراد زیردست خود را حفظ کند. در سطوح مختلف مدیریت، باید «کرامت مردم»، «کرامت خانواده» و «کرامت خود» حفظ بشود.

چرا انسان به مدیریت احتیاج دارد؟

قبل از اینکه انسان متوجه بشود که اراده و اختیار دارد، قبل از اینکه انسان متوجه بشود که می‌تواند از ابزار استفاده کند، قبل از اینکه انسان متوجه بشود که می‌تواند با دیگران ارتباط برقرار کند و در این ارتباط‌ها تأثیر بگذارد و تأثیر بپذیرد؛ یعنی در دورانی که مثلاً آغاز نوجوانی گفته می‌شود که انسان کم‌کم دارد متوجه دارایی‌ها و توانایی‌های خودش می‌شود و حتی قبل از این دوران، انسان باید با مدیریت آشنا بشود.

انسان باید بداند که «خواست‌های خودش را باید مدیریت کند و روابطش را باید مدیریت کند و ابزار و امکانات را هم باید مدیریت کند» و الا انسان تبدیل می‌شود به یک موجود جذب شونده؛ یک موجودی که با ترس، منفعل

می‌شود و به هر سو کشیده می‌شود.

یا مدیر هستی یا منفعل! / در فرهنگ غرب، رام و منفعل بودن یک امتیاز محسوب می‌شود

کلمه‌ای که در مقابل کلمه مدیریت می‌توان به کار برد، شاید کلمه منفعل بودن باشد. یا مدیر هستی یا منفعل! یکی از تفاوت‌های فرهنگ اسلام با فرهنگ غرب دقیقاً این است که در فرهنگ غرب، انسان رام و منفعل بودن یک امتیاز است. گاهی از اوقات احساس می‌شود که آموزش و پرورش ما هم می‌خواهد انسان رام و «منفعل» تربیت کند که این هم غلط است. یعنی این اثر تربیتی در فرایند تعزیم و تربیت، غلبه دارد.

هرکسی باید مدیر باشد؛ اولاً خودش را مدیریت کند و در مرحله بعد، دیگران را مدیریت کند. اتفاقاً این موضوع که انسان باید خودش را مدیریت کند، موضوعی است که در علوم انسانی به‌ویژه در روانشناسی خیلی به آن توجه کرده‌اند. در روانشناسی می‌گویند: کسی که خودش را مدیریت کرد توانمند می‌شود که روابطش را هم مدیریت کند و توانمند می‌شود که محیط را هم مدیریت کند و در زندگی‌اش موفق خواهد بود.

«مدیریت خود» یعنی اینکه گرایش‌های متفاوت خودمان را مدیریت کنیم

مدیریت کردن دیگران یعنی اینکه چند نفر آدم را مدیریت کنیم، اما مدیریت خود یعنی اینکه گرایش‌های متفاوت خودمان را مدیریت می‌کنیم. مدیریت در عالم خارج یعنی اهداف را مدیریت کنی. وقتی انسان می‌بیند که اهداف متعدد و متنوعی دارد یا ابزار متنوعی دارد یا افراد متعدد یا ملاحظات متعددی وجود دارد، و بعد سعی می‌کند بین اینها ارتباط برقرار کند، این یعنی دارد مدیریت می‌کند.

«مدیریت خود» و اینکه انسان، خودش را مدیریت کند، یک اصطلاح نسبتاً رایج است و جزء نکاتی است که در علوم انسانی جدیداً به آن توجه کرده‌اند؛ از این جهت، باید به علوم انسانی تبریک بگوییم.

در «مدیریت خود» هم مثل مدیریت جامعه، نیاز به شناسایی توانایی‌ها و دارایی‌های خود داریم

همان‌طور که در مدیریت به معنای اجتماعی کلمه، شما نیاز به شناسایی امکانات دارید، در مدیریت خودتان هم نیاز به شناسایی امکانات، توانایی‌ها و دارایی‌های خودتان دارید.

همان‌جوری که جدول «SWOT» را در مدیریت و برنامه‌ریزی راهبردی در نظر می‌گیرید، یعنی نقاط قوت، نقاط ضعف، تهدیدها و فرصت‌ها را در نظر می‌گیرید، همین‌را یک انسان هم باید برای خودش فهرست کند. نباید کسی بدون توجه به تهدیدها از خانه بیرون برود، نباید کسی بدون توجه به تهدیدها در خانه تنها بماند، نباید کسی بدون توجه به نقاط قوت خودش از خانه بیرون برود. چون ممکن است مثلاً چهار نفر به‌ظاهر موفق‌تر از خودش ببینند، و منفعل یا مرعوب بشود. نباید انسان بدون دیدن فرصت‌های خودش شروع کند به برنامه‌ریزی کردن! اگر فرصت‌ها را در نظر نگیری، مایوس می‌شوی. همان اتفاق‌هایی که در مدیریت موفق جامعه می‌افتد، همان اتفاق‌ها در «مدیریت خود» می‌افتد.

یک مدیر خوب در مقابل هر حرفی، اول می‌گوید «بگذارید بررسی کنم»

من هر چیزی را خواستم، اول باید ببینم که الان وقتش هست این خواسته خودم را برآورده کنم یا نه؟ این یعنی مدیریت! یک مدیر خوب، وقتی پیشنهاد یا خواسته شما را - درباره مسائل مربوط به مدیریتش - بشنود، اولین

حرفی که می‌زند این است که «بگذارید من بررسی کنم»

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «إِذَا تَفَقَّهَ الرَّفِيعُ تَوَاضَعَ» (غررالحکم / ۴۰۴۸) تواضع یک کسی که رفعت و مقامی دارد، به این نیست که دستش را بگذارد روی سینه‌اش و مدام کرنش کند یا سرش را پایین بیاورد. وقتی همه مسائل را خوب بررسی بکند، یعنی تواضع کرده است، اما وقتی بررسی نکند و بدون بررسی تصمیم بگیرد، یعنی تواضع نکرده است و متکبرانه دارد مدیریت می‌کند.

در «مدیریت خود» هم همین‌طور است، وقتی خودت را مدیریت می‌کنی، هرچه دلت خواست اول باید بگویی «صبر کن بررسی کنم» اصلاً همین، یک قدم فوق‌العاده در مدیریت خود است.

مبارزه با هوای نفس، چیزی جز مدیریت خود نیست

مبارزه با هوای نفس هم چیزی جز مدیریت خود نیست، مبارزه با گرایش‌های بی‌ارزش چیزی جز مدیریت خود نیست و مدیریت خود، معنایش این نیست که ما به‌طور مطلق در مقابل لذت‌ها بایستیم، بلکه باید برنامه‌ریزی کنیم تا به بالاترین لذت‌ها را برسیم.

جامعه ظرفیت برخی از ادبیات اصیل دینی را ندارد، به‌خاطر اینکه جامعه ما به شدت تحت تأثیر عوام‌زدگی منحط فرهنگ غربی است لذا بعضی چیزها را نمی‌شود در جامعه گفت؛ با اینکه درباره این موضوعات، حدیث و آیه هم وجود دارد.

مدیریت یعنی برنامه‌ریزی برای رسیدن به لذت خوب / مدیریت یعنی «چگونه با رنج، برخورد کنیم؟»

مدیریت این نیست که فقط به لذت بگویی «دورباش کورباش»! مدیریت این است که برای رسیدن به لذت خوب برنامه‌ریزی کنی. در این زمینه، چه دستورات نابی در دین ما وجود دارد! منتها این فرهنگ غرب که همه چیز را به مسخره گرفته و نمی‌خواهد اصلاً کسی مدیریت کند و حتی فکر کند، محیط را خراب کرده است لذا خیلی از این حرف‌ها را نمی‌شود مطرح کرد.

مدیریت یعنی اینکه «من با رنج چگونه برخورد کنم؟» مثلاً در توصیه‌های اولیه برای فوریت‌های پزشکی در هنگام حوادث ناگوار، اولین توصیه این است که «خونسردی خودتان را حفظ کنید» این یک اصل مدیریتی است، درواقع معنایش این است که «رنج را باید مدیریت کنی»

کافی است آدم‌ها یاد بگیرند که در مواجهه با رنج، اول خونسردی خودشان را حفظ کنند! این قدم اول مدیریت است. بعداً چه کار کنیم؟ بی‌تاب نشو، جزع نکن، فزع نکن، آرام باش، شاید این رنج برای توست مفید باشد.

بخشی از دین داری مرد وابسته است به اینکه با چه زنی ازدواج می‌کند / مردان تحت تأثیر مربی‌گری مدبرانه زنان خود هستند

تا اینجا یک اجمالی را درباره «مدیریت خود» بیان کردیم. حالا یک اجمال دیگر هم درباره مدیریت خانواده بیان کنیم: مدیریت کلان خانواده طبیعتاً با مرد است، مدیریت داخل خانه-که مهم‌ترین بخش آن یعنی بحث تربیت، در همان مدیریت داخل خانه است- برعهده خانم است؛ حتی تربیت مردش! بخشی از دین داری مرد وابسته است به اینکه با چه زنی ازدواج می‌کند.

مردان تحت تأثیر مربی‌گری مدبرانه زنان خود هستند، این را بر اساس کلام امیرالمؤمنین (ع) می‌توان گفت. ایشان درباره حضرت زهرا (س) می‌فرماید: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ» (مناقب آل ابیطالب (ع) ۳/۳۵۶) ایشان کمک بسیار خوبی است برای بندگی خدا! یعنی زن خوب کلاً این‌گونه است، نه اینکه حضرت زهرا (س) فقط این‌طور باشد، البته حضرت زهرا (س) در اوج است. هرچند ما بگوییم که علی بن ابیطالب (ع) نیازی به مدیریت و تربیت شدن توسط حضرت زهرا (س) ندارد ولی این قدر این قصه مهم است که امیرالمؤمنین (ع) به صراحت بیان می‌کند، می‌فرماید فاطمه من، خوب کمکی است برای اینکه من بروم خدا را بندگی کنم. ببینید چقدر زیباست!

بخش‌های حساس‌تر مدیریت در خانواده با زن است

به هیچ‌وجه مدیریت از زن سلب نمی‌شود بلکه بخش‌های حساس‌تر مدیریت در خانواده با او است، و اینکه مدیریت کلان با مرد هست، هیچ فضیلتی برای مرد محسوب نمی‌شود. آیه قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَإِلِلِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا» (نساء/۳۲) موقعیت‌های همدیگر را تمنا نکنید، هرکسی در موقعیت خودش، شروع کند به کارکردن و سعی کند کار خودش را قشنگ اجرا کند.

بچه‌اگرز کودکی، مدیریت را یاد بگیرد، نقش‌پذیری را هم می‌آموزد

بچه‌اگرز همان دوران کودکی، مدیریت را یاد گرفته باشد، نقش‌پذیری را هم یاد می‌گیرد، بچه‌ها باید در گروه شروع کنند به فعالیت‌کردن و تقسیم‌کارکردن باهمدیگر و هر دفعه یک نقشی را بپذیرند. لذا تأثیر بازی‌کردن برای بچه‌های دبستانی فوق‌العاده ضروری و لازم است.

بچه‌ها باید تأثیر بازی کنند. نگویید «مگر اینها می‌خواهد هنرپیشه بشوند؟!» به هنرپیشگی چه ربطی دارد؟ مگر وقتی بچه‌ها در حیاط مدرسه توپ بازی می‌کنند، می‌خواهند برون فوتبال‌یست بشوند یا عضو تیم ملی بشوند؟ اکثرشان می‌خواهند برون مهندس یا دکتر یا طلبه و... بشوند اما توپ بازی هم دارند می‌کنند، پس چرا توپ بازی می‌کنند؟

چرا تأثیر بازی‌کردن برای بچه دبستانی لازم است؟

اگر بچه‌ها تأثیر بازی کنند، ارزشش خیلی بالاتر از توپ بازی است. وقتی کسی تأثیر بازی کرد، یعنی یک نقشی پیدا می‌کند که در این نقش، یک رفتاری را انجام می‌دهد و بعد، کارگردان به او می‌گوید: «حالا از این نقش بیرون بیا و برو توی نقش بعدی!» او هم می‌رود توی نقش بعدی و دوباره یک نقش دیگر را تجربه می‌کند. آن وقت اگر از یک طلبه‌ای مثل بنده بخواهند که برای این بچه‌ها درباره نماز صحبت بکنم، من یک جلسه می‌روم به آنها می‌گویم: «بچه‌ها وقتی که رفتید سر نماز، حس عبد بگیرید!» بچه‌هایی که تأثیر بازی کرده‌اند، توان درک این حرف را دارند اما آن بچه‌ای که تأثیر بازی نکرده است، اصلاً نمی‌فهمد اینکه «حس عبد بگیرید» یعنی چه؟ آن وقت شما چطور می‌خواهید این را به بچه بفهمانید؟!

بچه باید نقش بیذیرد! حتی خوب است که بچه‌ها بتوانند در یک تئاتر، چندبار نقش عوض کنند و دوباره اجرا کنند؛ مثلاً یک بار نقش پدر، یک بار نقش پسر، یک بار نقش معلم و... بعد ببینند چطوری توی نقش خودشان قرار می‌گیرند؟ البته این بچه‌ها اکثراً بنا نیست در حد تیم ملی، بازیگر بشوند! یعنی بنا نیست حرفه‌ای به این کار ادامه بدهند و ما هم نمی‌خواهیم در کار بازیگرها و تئاتری‌ها و سینمایی‌ها دخالت کنیم! این بچه همان طوری که در حیاط مدرسه فوتبال بازی می‌کند، دارد تأثیر هم بازی می‌کند ولی برایش مفیدتر است از اینکه دنبال یک توپ

قل قلبی بیفتد و به نتیجه خاصی هم نرسد!

به جای فوتبال، ورزش های خیلی بهتری هم وجود دارد که طبیعتاً بنده کوهنوردی را پیشنهاد می‌کنم. البته در فوتبال هم یک کار جمعی وجود دارد که در آنجا نقش پذیری - به یک نوعی - هست، منتها به هیچ وجه اثرش به اندازه نقش پذیری در تئاتر نیست.

ما در جریان مدیریت، نقش پذیری را هم تمرین می‌کنیم

ما در جریان مدیریت، نقش پذیری را هم تمرین می‌کنیم، وقتی نقش پذیری را تمرین کردیم و بعد به یک محیطی رفتیم که یک کسی مدیر بود، از او می‌پذیریم که مدیریت کند، چون می‌دانیم که «او الان مدیر است و یک مدیر هم باید همین رفتارها را انجام بدهد و من الان کارمند هستم...» یا اگر خود ما مدیر شدیم، می‌دانیم با کارمندان خودمان چگونه باید برخورد کنیم.

آموختن مدیریت یک توانمندی فوق العاده است، در خانه مدیریت کلان برعهده مرد است و مدیریتی که داخل خانه هست، برعهده خانم است. در واقع به تعبیری که از منابع دینی پیدا کرده‌ایم - و اخیراً این تعبیر را برخی از اندیشمندان علوم انسانی هم گفته‌اند - این است که «مدیریت عاطفی در خانه با زن است»

اینکه مدیریت عاطفی با زن است؛ یعنی بر مرد هم مدیریت دارد

اینکه در خانه مدیریت عاطفی با زن است، یعنی بر مرد هم مدیریت دارد. عده‌ای به دیدن امام حسین (ع) آمدند و دیدند که حضرت در خانه‌اش، پرده و پشتی گذاشته است، گفتند: وضع خانه شما خیلی پررونق شده، درحالی که خانه پدر شما خیلی زاهدانه تر بود. حضرت فرمود: همسر من این طوری دوست دارد (امام صادق (ع): دَخَلَ قَوْمٌ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالُوا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ نَرَى فِي مَنْزِلِكَ أَشْيَاءَ نَكْرَهُهَا وَإِذَا فِي مَنْزِلِهِ بُسْطٌ وَنَمَارِقٌ فَقَالَ عِإْنَا نَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ فَنُعْطِيهِنَّ مُهُورَهُنَّ فَيَشْتَرِينَ مَا شِئْنَ لَيْسَ لَنَا مِنْهُ شَيْءٌ؛ کافی/ ۴۷۶/۶) در اینجا می‌توان گفت که خانم امام حسین (ع) دارد ایشان را مدیریت می‌کند.

یک کسی به دیدن امام باقر (ع) آمد و دید که ایشان تقریباً لباس قرمز پوشیده است، گفت: چرا این لباس قرمز رنگ را پوشیده‌اید؟ حضرت فرمودند: این رنگ را خانمم دوست دارد؛ من هم برای داخل خانه پوشیدم، برای بیرون که نپوشیدم. (دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَ عَلَيْهِ مَلْحَفَةٌ حَمْرَاءُ حَدِيدَةٌ شَدِيدَةٌ الْحُمْرَةِ...؛ کافی/ ۴۴۷/۶) یعنی خانم می‌گوید من این را دوست دارم و دارد رفتار مردش را مدیریت می‌کند و مردش هم امام معصوم است! از نظر معنوی، یک همسر خوب می‌تواند کمک خوبی برای بندگی خدا باشد «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ» از نظر زندگی عادی هم این مدیریت را توسط خانم در خانه می‌بینید.

گاهی مرد وزن باهم، بچه‌ها را مدیریت می‌کنند

وقتی می‌گوییم «مدیریت در خانه» فقط مقصودمان مدیریت مرد نیست، ضمن اینکه گاهی مرد و زن باهم، بچه‌ها را مدیریت می‌کنند. شاید یکی از حکمت‌ها یا دلائل اینکه مرد و زن باید دو نفر باشند تا بچه داشته باشند، به خاطر این باشد که اصلاً تربیت بچه با تئاتر خیلی بهتر ممکن است! این مامان و بابا نقش بازی می‌کنند و این بچه تربیت می‌شود!

مثلاً اگر خانواده‌ای فقط یک فرزند دارند و پدر و مادر می‌بینند که بچه‌شان قُذْبازی در می‌آورد و عذرخواهی بلد

نیست، می‌توانند یک برنامه‌ای بین خودشان بگذارند و باهمدیگر، نقشی عذرخواهی کردن را جلوی بچه، بازی کنند. مثلاً این خانم مدام به آقا می‌گوید «من معذرت می‌خواهم، واقعاً معذرت می‌خواهم» او هم می‌گوید «حُب اشکال ندارد، من بخشیدم» دوباره چند دقیقه دیگر، آقا می‌گوید «واقعاً من معذرت می‌خواهم...» این بچه یک بار به پدر نگاه می‌کند و یک بار به مادر نگاه می‌کند و می‌بیند که اینها چقدر از همدیگر عذرخواهی می‌کنند! یکی دو هفته بعد، کم‌کم خودش هم شروع می‌کند به عذرخواهی کردن.

پدر و مادر با همدیگر، نقش بازی می‌کنند و رفتار بچه را مدیریت می‌کنند

یعنی گاهی پدر و مادر با مشارکت همدیگر، نقش بازی می‌کنند و رفتار بچه را مدیریت می‌کنند. البته بهترین شیوه تربیت بچه این است که بچه‌های دیگری هم در این خانواده باشند و بعد در درگیری بین بچه‌ها و اتفاق‌هایی که در خانه می‌افتد، بچه‌ها خود به خود خیلی چیزها را یاد می‌گیرند. وقتی در یک خانواده چندتا بچه باشند و بچه‌ها ببینند که مادر یا پدر دارند برنامه‌ها و خواسته‌های بچه‌ها را مدیریت می‌کنند، کم‌کم خودشان هم مدیریت را یاد می‌گیرند.

البته بعضی‌ها کلاً مدیریت‌گریز هستند، آنها لابد با سگ و گربه زندگی می‌کنند. چون بالاخره مدیریت کردن آدم، کار سختی است و آنها می‌خواهند از این سختی فرار کنند، لذا به سراغ برخی حیوانات می‌روند.

وقتی از مدیریت در خانواده صحبت می‌کنیم، هم مدیریت مرد را می‌گوییم و هم مدیریت زن را. البته نسبت این دو تا مدیریت باهمدیگر بحث بسیار مفصلی دارد که الان نمی‌خواهیم به آن بپردازیم، فقط به همین جمله اکتفا می‌کنیم که «مدیریت کلان خانواده با مرد است و مدیریت داخل خانه و مدیریت عاطفی با زن هست» این یک تقسیم مدیریتی است که به جای خودش محفوظ است. ولی هر دوی اینها مدیر هستند، هر دو تا باید رفتار خودشان و روابطشان و اتفاق‌هایی که در خانه می‌افتد را مدیریت کنند و البته در این زمینه، ما در جامعه مان ضعف زیاد داریم.

برای مدیریت جامعه لاقل دو سطح قائلیم:

تا اینجا بحث؛ «مدیریت خود» و «مدیریت خانواده» را یک مقدار توضیح دادیم و فقط یک بخش دیگر می‌ماند که «مدیریت جامعه» است. برای مدیریت در جامعه هم لاقل دو سطح قائل هستیم (البته در اینجا صرفاً در حد بحث خودمان این تقسیم‌بندی را مطرح می‌کنیم و الا بحث مدیریت، خودش به یک دوره کارشناسی ارشد و دکترا نیاز دارد)

مدیریت جامعه، لاقل دو سطح دارد: «مدیریت سازمان‌ها و نهادها و...» مثلاً مدیر یک مدرسه، مدیر یک دانشگاه، مدیر یک اداره، مدیر یک کارخانه و... یکی دیگر هم مدیریت‌های کلان اجتماعی است که اصطلاحاً ممکن است به مدیرانش بگویند «مقامات سیاسی»؛ مثلاً استاندار، رئیس‌جمهور، رهبر، نماینده مجلس و... وقتی از «مدیریت در جامعه» صحبت می‌کنیم، هر دو نوع یا هر دو سطح این مدیریت را در نظر می‌گیریم.

مدیریت خود، مدیریت خانواده و مدیریت جامعه، اصول مشترکی دارند

راز این بحث و گفتگوی ما درباره مدیریت، این است که «اصول مشترکی» وجود دارد برای مدیریت خود، مدیریت خانواده و مدیریت جامعه (در هر دو سطح).

اولین اصل مهم در مدیریت چیست؟ بگویید اولین و مهم‌ترین آسیب مدیریت چیست، تا بنده بگوییم اولین اصلی

که در مدیریت باید رعایت بشود چیست؟ اولین لطمه‌ای که در جریان مدیریت، به انسان‌ها یا جامعه انسانی وارد می‌شود چیست که معمولاً کسی حواسش به آن نیست؟

وقتی به یک کسی چاقوی تیز می‌دهند و می‌گویند «این میوه را پوست بکن یا این پیاز را خرد کن» اولین چیزی که می‌گویند این است که «مراقب باش دستت را نبری؛ این چاقو خیلی تیز است!» اولین ضرری که چاقو می‌تواند بزند، این است که ممکن است دست آدم را ببرد، لذا اولین توصیه این است که «مواظب باش، این چاقو دستت را نبرد»

اولین اصل در مدیریت، رعایت کرامت و عزت انسان است

مدیریت در واقع یک جور قدرت، یک جور برتری، یک جور اختیار برای اداره کردن، پدید می‌آورد و این هم اجتناب‌ناپذیر است، نمی‌شود که انسان‌ها بدون مدیریت، باهم زندگی کنند. اولین آسیب مدیریت، همان چیزی است که اولین توصیه یا اولین اصل مدیریت را شکل می‌دهد و آن «رعایت کرامت و عزت انسان» است.

آقایی که مدیر شده‌ای، می‌خواهی چه کار کنی؟ مثلاً می‌گویی: «می‌خواهم کارخانه‌ام این تولید را داشته باشد...» حُب یک وقت به خاطر اینکه کارخانه‌ات این تولید را داشته باشد، کارگر را له نکنی؛ عزت و کرامت او را له نکنی! از این کارگراها، هرجوری استفاده نکنی تا به هر قیمتی کار کارخانه‌ات راه بیفتد!

در مدیریت جامعه هم اولین اصل، حفظ کرامت و عزت مردم است

آقای سیاست‌مدار! یک وقت برای اینکه جامعه را به هدفی که مد نظر داری - که نمی‌دانم هدفش خوب است یا بد - برسانی، عزت جامعه و کرامت انسان‌ها را از بین نبری! باید عزت و کرامت مردم را حفظ کنی!

اگر یک کسی رفت برای انتخابات کاندیدا شد، اما در جریان کاندیداتوری، تبلیغات و سبک برخوردش یک جور بود که عزت جامعه و عزت مردم را لکه دار می‌کرد، او شایستگی حضور در مدیریت کلان جامعه را ندارد. مثلاً کاندیدایی که خیلی راحت می‌ایستد و تخریب می‌کند، دروغ می‌گوید و عین بی‌بی‌سی خبیث رفتار می‌کند، این فرد باید از جریان انتخابات کنار گذاشته شود؛ تعارف که نداریم! چرا؟ برای اینکه عزت جامعه را حفظ نکرده است!

بالاخره در هر سطحی از مدیریت، اصل اول «به هدف رسیدن» نیست که مدیران معمولاً مد نظرشان است، بلکه اصل اول، حفظ کرامت و عزت انسان است. رسول خدا(ص) و ائمه هدی(ع) در جریان مدیریت جامعه، این اصل را رعایت می‌کردند. حالا اگر خواستی این اصل را رعایت کنی، اما ضربه خوردی یا مسخره‌ات کردند، تکلیف چیست؟ اشکالی ندارد، کم‌اینکه نمونه‌هایش در زندگی انبیاء و اولیاء وجود دارد.

در خانواده هم اصل اول مدیریت، حفظ کرامت و عزت است

حالا ببینیم در خانواده، اصل اول مدیریت چیست؟ پدر و مادر عزیز، شما که می‌خواهی بچه‌ات را مدیریت کنی. بعضی‌ها کرامت و عزت بچه‌هایشان را رعایت نمی‌کنند و می‌خواهند به هر قیمتی که شده، بچه‌شان در فلان رشته کنکور برود قبول بشود! این طوری که درست نیست. بعضی‌ها بچه‌شان را می‌سوزانند، بچه‌شان را پنهان کار می‌کنند، بچه‌شان را ذلیل می‌کنند، برای اینکه به نتیجه خاصی در اهداف تربیتی برسند، درحالی‌که نباید این کار را بکنید! اگر می‌خواهید بچه شما نمازخوان بشود، باید با حفظ کرامت باشد، اگر می‌خواهد درس خوان بشود، با حفظ کرامت باشد، هر افتخاری را برای خانواده می‌خواهد تأمین بکند، باید با حفظ کرامت بچه باشد.

شاید بگویید: «اینکه جزء اصول تربیت است!» بله، طبیعتاً بخشی از مدیریت در خانواده، بحث تربیت است؛ کما اینکه «مدیریت خود» هم در واقع همان خودسازی است.

در «مدیریت خود» هم اولین اصل، رعایت عزت و کرامت است

اگر خواستی خودت را مدیریت کنی، اولین اصلی که باید در نظر بگیری همان «عزت» است! مگر در مدیریت خود، اولین ضرری که ممکن است به آدم برسد، عزت است؟ بله!

شما در مدیریت یک مدرسه، چندتا دانش‌آموز را داری مدیریت می‌کنی، در مدیریت خانه هم، چند نفر را داری مدیریت می‌کنی، در مدیریت کارخانه هم یک عده کارگر را مدیریت می‌کنی در مدیریت جامعه کلان تر هم به شرح ایضا. اما در مدیریت خودت داری چه کار می‌کنی؟ در مدیریت خودت، چندتا «خواستنه» را داری مدیریت می‌کنی. اگر به حرف شرتین و شلوغ‌کننده‌ترین خواسته‌های خودت گوش بدهی، آنها ذلیلت می‌کنند.

هر موقع خواستی هر خواسته‌ای را جواب بدهی، اول به آن بگو: «من نباید ذلیل بشوم» شما این حرف را ببرید پیش علمای اخلاق، اساتید عرفان یا کسانی که همه کتاب‌های تهذیب نفس و تزکیه نفس را خوانده‌اند، بگویید: «آیا این لااقل جزء اولین‌ها هست یا نه؟» اینکه «عزت و کرامت خودت را حفظ کن!»

امام صادق (ع) می‌فرماید: «ما مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَعْبَةٌ تُذِلُّهُ» (کافی ۳۲۰/۲) چقدر زشت است برای انسان مؤمن که یک میلی داشته باشد که این میل، او را ذلیلش بکند.

مادرها وقتی می‌خواهند بچه‌های‌شان را با حیا بار بیاورند چه کار را می‌کنند؛ مثلاً وقتی می‌خواهند به مهمانی بروند، به بچه می‌گویند: «اگر به میوه یا شیرینی خیلی میل پیدا کردی که بخوری، آبروی ما را نبری! بگذار من خودم به تو می‌دهم، یا صبر کن خود میزبان تعارف کند...» این خیلی مهم است که شما بتوانی بچه‌ات را مدیر بار بیاوری برای کنترل نفسش؛ این یعنی همان «مبارزه با هوای نفس» که گفته می‌شود.

مهم‌ترین عامل بازدارنده برای حفظ کرامت و عزت نفس «حیا» است

یکی از عوامل بازدارنده «حیا» است؛ حیا مهم‌ترین عامل بازدارنده برای حفظ کرامت نفس و عزت نفس است. اگر خواستی خودت را مدیریت کنی، اول عزت نفس خودت را رعایت کن و بعدش به حرف‌های دوست‌داشتنی‌ها و دل‌پخواهی‌های خودت گوش کن. کسی که نتواند با رعایت این اصل (رعایت عزت و کرامت نفس) خودش را مدیریت کند، پس فردا در جامعه اگر او را رئیس کارخانه‌ای بگذارید، نمی‌تواند در یک کارخانه هم مدیریت صحیح انجام بدهد.

اگر خواستید خودتان را مدیریت کنید، عزت نفس خودتان را - به عنوان یک اصل اولیه - نگه دارید. درباره «عزت نفس در زندگی فردی» خیلی می‌شود مثال زد؛ مثلاً کسی که دروغ می‌گوید خودش را پیش خودش ذلیل کرده است. تو حق نداری خودت را پیش خودت ذلیل کنی! این قدر اثرات بدی دارد که اگر روی مغزت سنسور بگذارند، آثارش را نشان می‌دهد، حتی روی جسمت و روی قیافه‌ات هم آثارش را نشان می‌دهد، چون خودت می‌فهمی کار بدی کرده‌ای! یک مملکتی در درون ما هست! لذا اگر چندتا سنسور بگذارند، خیلی راحت می‌توانند بفهمند که طرف دروغ می‌گوید، چون او دارد خودش را داغون می‌کند و آثارش معلوم می‌شود.

هیچ گناهی را بدون استغفارها نکنید و الا خرابی‌اش در وجودتان می‌ماند

استغفار پیش پروردگار عالم یکی از آثار بسیار مهمش این است که می‌گوید «تو خودت را پیش خودت ذلیل و داغون کرده‌ای، اما بیا پیش من استغفار کن، من دوستت می‌دارم و به تو احترام می‌گذارم تا این خرابکاری‌ات جبران بشود» پس نگذار این گناه بماند. هیچ گناهی را بدون استغفارها نکنید و الا خرابی‌اش در وجودتان می‌ماند.

باید خود را مدیریت کرد و در مقام مدیریت خود، عزت نفس انسان حفظ می‌شود. حالا فرهنگ غرب دارد چه کار می‌کند؟ یکی از کارهایی که می‌کند این است که می‌گوید «هیچ چیزی بد نیست، خودت را خلاص کن! این کار که مغایر عزت نفس نیست! آن هم مغایر عزت نفس نیست...» البته اندیشمندان غربی هم کم‌کم دارند از این حرف برمی‌گردند و می‌گویند «این کار که مخالف عزت نفس است... با آن کار، روحش داغون می‌شود...»

«حیا» یکی از جلوه‌های رعایت عزت نفس است

در مقام مدیریت خودمان، رعایت اصل عزت نفس واقعاً یک اصل کلیدی است، رعایت اصل عزت نفس، یکی از جلوه‌هایش در حیا است. رسول خدا(ص) فرمود: یک حرفی از انبیاء گذشته باقی مانده که تبدیل شده است به ضرب‌المثل و همه اقوام بلد هستند، من هم آن را می‌گویم: «إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ» اگر حیا نداری دیگر هرکاری دلت می‌خواهد انجام بده! در این صورت من پیغمبر هم برایت کاری نمی‌توانم بکنم. (لَمْ يَبْقَ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا قَوْلُ النَّاسِ إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ؛ امالی صدوق / ۵۱۰)

در روایت دارد؛ نهایت حیا این است که آدم از خودش خجالت بکشد! (غَايَةُ الْحَيَاءِ أَنْ يَسْتَحْيِيَ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفْسِهِ؛ ۶۳۶۹) در مدیریت می‌دانید که حساب‌کتاب و محاسبه و کنترل، یکی از اصول یا اقدامات بسیار مهم مدیریتی است، جالب اینجاست که در بحث «مدیریت خود» هم می‌بینید که فرموده‌اند: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا» (غرالحکم / ۴۷۴۱)

همان طور که مدیریت بیرونی، بدون حساب‌کتاب اصلاً امکان ندارد در «مدیریت خود» هم باید حساب و کتاب کنیم، در مدیریت خانواده هم همین طور است؛ یعنی اینها یکی است. وقتی یگانگی اینها را دیدیم، دیگر در حد و اندازه‌های کلان هم سیاست و دیانت را از هم جدا نمی‌دانیم، آن وقت هر کسی را سیاست‌مدار یا مدیر نمی‌کنیم، بلکه می‌بینیم او خودش را کجا ساخته است؟ آیا «مدیریت خود» را درست انجام داده است که حالا بخواهد دیگران را مدیریت کند؟

به ما گفتند نیروهای «ارزشی» که به خودشان بگویند «واقع‌بین!»

اینها بحث ارزشی نیست، ان شاء الله شما به زودی خواهید دید که اینها یک‌روزی به بحث‌های فنی اجتماعی تبدیل می‌شود و دیگر به این حرف‌های بیهوده‌ای که از ادبیات غرب آمده است توجهی نمی‌کنیم؛ مثلاً بحث بر سر «ارزش‌ها» و «واقعیت‌ها»! به ما گفتند نیروهای «ارزشی» که به خودشان بگویند «واقع‌بین!» و الا قصدشان این نبود که به ما احترام بگذارند! ما هم گفتیم «ارزش که چیز خوبی است پس ما نیروهای ارزشی هستیم!» نخیر؛ ما نیروهای واقع‌بین هستیم.

در اسلام هم هرچه داریم، همه‌اش واقعیت است. بزرگ‌ترین واقعیت، خود خداست، تقرب به خدا بزرگ‌ترین منفعت را ایجاد می‌کند و اینها همه واقعیت است. اصلاً ارزش چیست که برخی می‌گویند «ما باید ارزش‌ها را پاس بداریم!» یا «ارزش‌های اخلاقی را پاس بداریم!» ما یک سلسله واقعیت‌ها داریم، مثلاً اینکه شما وقتی دروغ

می‌گویید به صورت فیزیولوژیک، روی شما اثر دارد، در آینده‌ات هم اثر وضعی دارد، خدا را هم از خودت غضبناک کرده‌ای! حُب اینها همه‌اش واقعیت است، چرا می‌گویید «راست و دروغ، ارزش است»؟! چرا می‌گذارید یک عده‌ای از زیر این واقعیت‌ها فرار کنند و بگویند «حالا ما زیاد ارزشی نیستیم!» نخیر، شما واقع بین نیستی! اینها واقعیت‌هایی است که ما باید با آنها درگیر بشویم، و در بین این واقعیت‌ها، واقعیت‌های ضررزننده را کنار بزنیم و واقعیت‌های سودرساننده را جلو بیاوریم.

در خانواده «کرامت» حرف اول را می‌زند / در خانواده، «ادب» بر «محبت» تقدم دارد

در «مدیریت خود» کرامت یک اصل است، در مدیریت خانواده هم کرامت یک اصل است. حالا یک مقدار به مدیریت خانواده می‌پردازیم. در خانواده، کرامت حرف اول را می‌زند؛ یعنی کرامت و عزت نفس در خانواده مقدم بر محبت است، یعنی ادب واجب‌تر از محبت است!

اکثر دستورات اسلام، حداقل‌ها را تضمین می‌کند که تخطی نکنیم. شرعیات تنظیم‌کننده آداب است. لذا رسول خدا(ص) وقتی می‌خواهد بفرماید که من علی بن ابیطالب را بر اساس دین بار آورده‌ام، می‌فرماید: «علیُّ أَدِيبِي» علی ادب شده من است «أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ وَ عَلِيُّ أَدِيبِي» (مکارم‌الاخلاق / ۱۷) ادب یعنی آن حداقل‌هایی که «دوست داری یا دوست نداری» باید رعایتش بکنی. در خانواده ادب مقدم است بر محبت! کرامت انسان‌ها باید حفظ بشود.

می‌فرماید: «أَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا أَدَبَهُمْ» (مکارم‌الاخلاق / ۲۲۲) اکرام کنید بچه‌های خودتان را و خوب آنها را مؤدب بار بیاورید. پس محبت چه می‌شود؟ محبت مرحله دوم است. اگر شما محبت را جای ادب بگذارید، می‌دانی چه اتفاقی می‌افتد؟ این فرد وقتی محبت نداشت، فحش و ناسزا می‌دهد! وقتی محبت نداشت بی‌اعتنایی می‌کند، قهر می‌کند و رفتار زشت انجام می‌دهد!

در خانه، محبت اول نیست، بلکه آرامش اول است!

وقتی محبت را جای ادب بگذارید، چون محبت نوسان دارد (کم و زیاد دارد) وقتی به یک کسی بیشتر علاقه مندتر می‌شود، به او ابراز محبت می‌شود و تبعیض ناروا در خانه می‌آید. در خانه، محبت اول نیست، بلکه آرامش اول است! «و من آیاته» از آیات الهی این است که از نفس شما یک زوجی برای شما آفرید؛ برای مرد زن، برای زن مرد، «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» تا کنار او آرامش پیدا کنی (نه اینکه در کنار او عشق و عاطفه پیدا بکنی!) آرامش با احترام است، آرامش با این است که «این هیچ وقت به من توهین نمی‌کند، هیچ وقت عیب من را پشت سر من نمی‌گوید، هیچ وقت من را خراب نمی‌کند، هیچ وقت به من خیانت نمی‌کند» هدف تشکیل خانواده، اول آرامش است، آرامش هم با ادب است، ادب یعنی همین کرامت نفس و همین عزت.

وقتی در یک خانواده افراد در کنار همدیگر قرار گرفتند اصل اول، ادب است، اما خیلی‌ها مدام می‌گویند: «با محبت، همدیگر را دوست داشته باشید» اولاً دوست داشتن که زوری نمی‌شود! ثانیاً «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَ إِدْبَارًا» (نهج البلاغه / حکمت ۳۱۲) گاهی آدم دوست ندارد، گاهی آدم دوست دارد. قلب انسان این‌گونه است؛ چیزهایی را که دوست دارد، بعضی وقت‌ها زیاد خوشش نمی‌آید. شما امام حسین(ع) را دوست دارید؛ یک شب گریه می‌کنید، یک شب گریه نمی‌کنید. اما هرشب به هیئت می‌روی و می‌گویی «بی‌ادبی است اگر نروم! ماه محرم است...»

ادب یعنی احترام و احترام یعنی رعایت اصل کرامت نفس

ادب یعنی احترام و احترام یعنی رعایت اصل کرامت نفس. من باید احترام بچهام را حفظ کنم، احترام همسر باید حفظ بشود، احترام نباید از بین برود. عاق والدین شدن به خاطر دوست نداشتن بابا و مامان نیست؛ ممکن است یک کسی بابا و مامانش را دوست نداشته باشد، ولی اگر هم دوست ندارد، بی ادبی نباید بکند، چون اصل کرامت و اصل حرمت انسان، اصل اول است.

مثلاً یک وقت ممکن است مامان در خانه ناراحت شده باشد، ولی باید زبان خودش را کنترل بکند. فضیلت زن در «حَسْنُ التَّبَعُلِ» است؛ یعنی خوب شوهرداری کردن (جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُلِ؛ نهج البلاغه / حکمت ۱۳۶) شوهرداری کردن برای زن ها سخت است، چرا؟ برای اینکه آقایان نوعاً یک مقدار شلختگی دارند و دقت در جزئیات نمی کنند، یک مقدار هم بی عاطفه هستند، یک مقدار هم کج سلیقه و بی ذوق هستند، لذا کفر این خانم را در می آورند و این خانم، باید او را تحملش کند. می فرماید: «جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُلِ» (نهج البلاغه / حکمت ۱۳۶) شما نمی خواهید جهاد بروی با صدام بکنی، صدام تو همین شوهر محترم تو است، او را رعایتش کن!

«حَسْنُ التَّبَعُلِ» خوب شوهرداری کردن است. خُب اگر زن، بی ادب باشد، تا رفتار غلطی دید، شمشیرِ اخم را می کشد و در قلب او می زند. بچه هم این رفتارها را می بیند و می گوید «وای، چه مادر میرغصبی!» این بچه معمولاً خوب بار نمی آید. گاهی اوقات وقتی خانم ناراحت می شود، زبان را باز می کند به نیش و کنایه!

روانشناس ها در این باره یک حرفی زده اند و ائمه هدی (ع) هم کلامی دارند که خیلی شبیه هم است. روانشناس ها به خانم ها توصیه می کنند که وقتی آقای تان به خانه آمد، تا ده دقیقه اول (یا بیست دقیقه اول) هیچ حرف منفی ای نزن، هیچ خواهسته ای را مطرح نکن، حرف های منفی را کنار بگذار؛ هیچی عیبی نگیر، هیچ انتقادی نکن و... اهل بیت (ع) هم به خانم ها فرموده اند: همان اول که آقا به خانه آمد، اظهار عشق کن. (وَأَنْ تَسْتَقْبِلَهُ عِنْدَ بَابِ بَيْتِهَا فَتُرَجِّبَ بِهِ؛ مکارم الاخلاق / ۲۱۴) اگر زن این طوری برخورد کند، طبیعتاً مرد خیلی آرام می شود. این طور نباشد که همان اول که آمد بلافاصله مثلاً بگوید «چرا فلان چیز را نخریدی و...»

وقتی این خانم، حرمت حفظ کند و ادب رعایت کند همین رعایت کردن احترام، موجب می شود بچه آنها متعالی بار می آید. مهم ترین کار خانم «حَسْنُ التَّبَعُلِ» است، در حسن التبعّل هم مهم ترین کارش این است که زبانش را نگه دارد.

در مدیریت خانواده، اصل اول «احترام» است

اگر می خواهی اطرافیان را مدیریت کنی، رعایت ادب و احترام، اصل اول است، این اصل به هیچ وجه نباید مخدوش بشود. آقا هم وقتی می خواهد مدیریت بکند، باید احترام خانم را رعایت کند. در رساله حقوق امام سجاد (ع) آمد است: «عَلَيْكَ فَتُكْرِمَهَا وَ تُرْفَقُ بِهَا وَإِنْ كَانَ حَقُّكَ عَلَيْهَا أُوجِبَ» خیلی صریح می فرماید: آقا، حق تو بر خانم بیشتر است ولی باید اکرام و ارفاق کنی و باید رفق و مدارا با همسرت داشته باشی؛ باید احترامش را حفظ کنی! فکر نکن اگر حق تو بیشتر است هرکاری دلت خواست می توانی انجام بدهی!

در مدیریت خانواده، اصل اول، احترام است. وقتی بچه به بابا و مامان بی احترامی می کند، لابد بابا و مامان یک جایی جلوی بچه ها، در ادب کم گذاشته اند؛ به ویژه مامان!

پیامبر(ص) این قدر اصل کرامت را در مدیریت جامعه رعایت می‌کرد که به ایشان ظلم می‌کردند

حالا سراغ مدیریت جامعه برویم و این اصل را در آنجا بررسی کنیم. یک منافقی بود، که می‌آمد پیش پیغمبر(ص) می‌نشست و جاسوسی می‌کرد؛ یعنی اخبار و اطلاعات را می‌گرفت و به منافقین می‌داد. جبرئیل امین آمد به پیغمبر(ص) خبر داد. رسول خدا(ص) صدایش زد و گفت: آقای فلانی، شما از ما پیش دیگران خبر می‌بری؟ گفت: نه این کار را نمی‌کنم! (آن فرد جاسوس، فهمید که جبرئیل امین به پیامبر(ص) خبر داده است)

رسول خدا(ص) به او فرمود: واقعاً تو این کار را نمی‌کنی؟ گفت: نه. حضرت با او برخورد بدی نکرد و فرمود: من حرف تو را قبول کردم، ولی از باب نصیحت به او فرمود که بالاخره این کار را نکن. این فرد، پیش منافقین رفت و گفت: رسول خدا چقدر دهن بین است، با اینکه جبرئیل به او گفته بود که من جاسوس هستم، اما وقتی من گفتم که این کار را نمی‌کنم، از من قبول کرد! آیه نازل شد؛ «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قُلُّ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» (توبه/۶۱) ایشان ساده لوح نیست، اما با شما ساده برخورد می‌کند.

رسول خدا(ص) در ریاست و در مدیریت خودش، این قدر احترام می‌گذاشت و این قدر ادب رعایت می‌کرد که به ایشان ظلم کردند! شما این حد را داشته باشید و ببینید که پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) چقدر رعایت می‌کردند. خانه ائمه هدی(ع) پُر از نور بوده و اکثراً اطرافیان شان خوب بودند اما بالاخره در بین آنها هم می‌شود نمونه‌هایی را پیدا کرد؛ مثلاً یک نفر از فامیل‌های امام صادق(ع) بود که در نهایت هم عامل قتل امام صادق(ع) شد. هربار که او نزد امام صادق(ع) می‌آمد، حضرت به او محبت می‌کرد. یک نفر به حضرت گفت: شما که می‌دانی او کیست! او خبرچین شما است، آخر سر می‌ترسیم که موجب قتل شما هم بشود، حضرت فرمود: می‌دانم!

وقتی ابن ملجم ملعون ضربت به فرق امیرالمؤمنین(ع) زد و بعد او را نزد حضرت آوردند، به او فرمود: آیا من بیش از همه به تو محبت نکردم؟ گفت: چرا! (أَبْسَسَ الْإِمَامُ كُنْتُ لَكَ حَتَّى جَارَيْتَنِي بِهَذَا الْجَزَاءِ أَلَمْ أَكُنْ شَفِيقاً عَلَيْكَ وَ آتَرْتُكَ عَلَى غَيْرِكَ وَ أَحْسَنْتُ إِلَيْكَ وَ زِدْتُ فِي إِعْطَائِكَ أَلَمْ يَكُنْ يُقَالُ لِي فِيكَ كَذَا وَ كَذَا فَحَلَيْتُ لَكَ السَّبِيلَ وَ مَنَحْتُكَ عَطَائِي؛ بحار الانوار/۴۲/۲۸۷)

ببینید حد احترام در مدیریت، چقدر است!

ببینید حد احترام در مدیریت، چقدر است! یک بار امام سجاد(ع) آمدند پشت در و چند بار در زدند اما غلام ایشان در را باز نکرد، غلام را صدا زدند ولی غلام نیامد. بعد از مدتی که آمد دم در، آقا فرمود: نمی‌شنیدی؟ گفت چرا! فرمود: پس چرا نیامدی؟ گفت خسته بودم! حضرت خدا را شکر کردند و عرضه داشتند: خدایا ممنونت هستم که مرا جزء کسانی قرار ندادی که زبردست‌هایش از او بترسند و حساب ببرند. شبیه این ماجرا درباره امیرالمؤمنین(ع) نیز نقل شده است. (أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع دَعَا مَمْلُوكَهُ مَرَّتَيْنِ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أَجَابَهُ فِي الثَّلَاثَةِ فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ أَمَا سَمِعْتَ صَوْتِي قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا بِالكَ لَمْ تُجِبْنِي قَالَ أَمِنْتُكَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مَمْلُوكِي يَا مَتِّي؛ الإرشاد مفید/۲/۱۴۷) (دَعَا ع غُلَاماً لَهُ مَرَّراً فَلَمْ يُجِبْهُ فَخَرَجَ فَوَجَدَهُ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ فَقَالَ مَا حَمَلَكَ إِلَيَّ تَرَكْتُ إِجَابَتِي قَالَ كَسَلْتُ عَنْ إِجَابَتِكَ وَ أَمِنْتُ عُقُوبَتَكَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي مَمَّنْ يَأْمَنُهُ خَلْقُهُ؛ مناقب آل ابیطالب(ع)/۲/۱۱۳)

مهم‌ترین آفت مدیریت این است که آدم‌ها را له کنی! مدیر باید مواظب باشد کرامت افراد زبردست خود را حفظ کند. در مدیریت، باید «کرامت مردم»، «کرامت خانواده» و «کرامت خود» حفظ بشود.

(الف-۲-ن ۲)

جلسه هفتم |

شیوه مدیریت فرعون‌ها، از بین بردن عزت مردم است

کسی که نتواند هوس‌های خود را مدیریت کند، قطعاً نمی‌تواند جامعه را مدیریت کند طبق آیه قرآن، چند قطبی کردن جامعه، یک روش فرعونی برای تسلط بر جامعه است رعایت نکردن عزت مردم، آغاز همه فسادها و گرفتاری‌های فرهنگی است

اولین اصل در مدیریت فرد و جامعه، رعایت کرامت و عزت انسان است و طبق آیه قرآن «فرعون» به‌عنوان یک مدیر فاسد مفسد، برای اینکه بر مردم مسلط شود، همین اصل را زیر پا می‌گذاشت؛ یعنی مردم را خوار می‌کرد تا او را اطاعت کنند! حالا ببینید در زمان ما نمونه‌های این «استخفاف» چیست؟

جامعه ما در موضوع «مدیریت» هنوز به آمادگی و رشد کافی نرسیده است

ما برای این سلسله جلسات موضوع «مدیریت» را انتخاب کرده‌ایم چون تصور می‌کنیم درک صحیح از مدیریت و به‌کارگیری آن در زندگی شخصی، خانوادگی و اجتماعی، آخرین مقدمه‌سازی برای ظهور محسوب می‌شود. برای اینکه دیگر مقدمات ظهور غالباً فراهم آمده و رشد کافی برای پذیرش حکومت حق حضرت به‌دست آمده است؛ البته منظور ما از «رشد کافی» این نیست که همه، در همه زمینه‌ها رشد کرده‌اند، ولی آن مقداری که در دوران غیبت، با این امکانات و شرایط، مقدور بوده که مردم در زمینه‌های مختلف رشد کنند، رشد کرده‌اند. اما در

موضوع «مدیریت» هنوز ما به رشد کافی و نتایج خوبی نرسیده‌ایم و واقعاً در آغاز راه هستیم.

با اینکه ما نسبت به خیلی از اقوام جهان، قومی پیشتاز هستیم، اما در بین ما هنوز برخی منکرهای عجیب و غریب وجود دارند که معروف تلقی می‌شوند و کسی جرأت امر به معروف و نهی از منکر در آن زمینه‌ها را ندارد.

اصول مدیریت در جامعه با اصول مدیریت در زندگی فردی و خانوادگی، یکی است

برای اینکه آماده بشویم در موضوع مدیریت، مقدمات فرج را فراهم کنیم، باید مدیریت را «هم در زندگی فردی» و «هم در زندگی خانوادگی» و «هم در زندگی اجتماعی» معنا کنیم و اصولش را درک کنیم.

چرا این سه را در کنار همدیگر قرار می‌دهیم؟ چون سال‌ها است که بین سیاست و دیانت جدایی افتاده است؛ یعنی دیانت و معنویت و اخلاق را یک چیز حساب می‌کنند و سیاست را یک چیز دیگر! در حالی که بر اساس عقل، دانش بشری و دستورات دینی، اصول مدیریت در جامعه با اصول مدیریت در زندگی فردی و خانوادگی، یکی است و انسان می‌تواند از مدیریت صحیح در زندگی فردی خودش، برای زندگی خانوادگی و اجتماعی الهام بگیرد.

کسی که نتواند هوس‌های خودش را مدیریت کند، قطعاً نمی‌تواند جامعه را مدیریت کند

این تقارن، فوائد و نتایج زیادی دارد، مثلاً اینکه افراد بهتری می‌توانند بشناسند چه مدیری صالح است و چه مدیری فاسد است؟ فساد هم به این فسادهای ظاهری نیست، بلکه هر مدیری که زندگی شخصی و خانوادگی‌اش به گونه‌ای است که نمی‌تواند هوس‌های خودش را مدیریت کند، او قطعاً نمی‌تواند جامعه را مدیریت کند، او توانایی و درک لازم برای برنامه‌ریزی، سازماندهی، هدایت و کنترل را ندارد. این یک بحث ارزشی نیست، یک بحث کاملاً علمی و فنی است!

اگر کسی در خانواده نتواند درست مدیریت کند یا در خانواده‌ای که درست مدیریت می‌شود، رشد نکرده باشد، طبیعتاً در جامعه هم نمی‌تواند مدیر باشد. جاهایی مثل شورای نگهبان، وقتی در انتخابات می‌خواهند صلاحیت افراد را تشخیص بدهند بیشتر از هر چیزی به «صلاحیت‌های مدیریتی آن فرد» نگاه کنند؛ نه به تفتیش عقائد بپردازند، نه به حرف‌های موهومی که تحت عنوان منازعات سیاسی مطرح می‌شود، بلکه ببینند این انسان شایستگی مدیریتی دارد یا نه؟

در طول انقلاب، هرچه ضربه خورده‌ایم از ناتوانی در مدیریت بوده است

ما تا کنون در طول انقلاب، هرچه ضربه خورده‌ایم فقط از ناحیه ناتوانی در مدیریت بوده است؛ نه چیز دیگر! این ناتوانی البته همچنان ادامه دارد و طبیعتاً در انتخابات‌های بعدی هم خودش را نشان خواهد داد، چون هنوز درک صحیح عمومی از اصول یک مدیریت صحیح در جامعه، وجود ندارد.

در این میانه، اصلاح مدیریت خانواده هم - به عنوان یکی از مقدمات ظهور - بسیار اهمیت دارد؛ برای اینکه وقتی یک جامعه را بخواهند خراب کنند، سعی می‌کنند خانواده را خراب کنند و در جامعه ما خراب کردن خانواده آسان است. بی‌نما کردن افراد آسان نیست، بی‌حسین و بی‌ایمان و بی‌اعتقاد کردن مردم، زیاد آسان نیست، اما طلاق در خانواده‌ها بسیار است و خانواده‌هایی با فرزند کم - که یکی از شاخصه‌های عدم وجود مدیریت صحیح در خانواده است - بسیار هستند.

اصلاح خانواده به درس اخلاق نیست؛ به رعایت اصول مدیریت در خانه است

دشمنان هم دلائلی دارند برای اینکه وقتی می خواهند جوامع بشری را تحت سلطه بیاورند، خانواده ها را خراب کنند. اصلاح خانواده به درس اخلاق نیست، بلکه اصلاح خانواده هم به رعایت اصول مدیریت است؛ هم در مقام تربیت فرزند هم در مقام ارتباط زوجین با یکدیگر.

ما اگر اصول مدیریت را مشترک می دانیم و معتقدیم که اصول مدیریت خود، مدیریت خانواده و مدیریت جامعه، مشترک است، باید ببینیم چه اصولی برای اعتلای خانواده ضروری است و چه اصولی برای اعتلای جامعه ضروری است و چه اصولی برای مدیریت کردن خودمان ضروری است؟ این سه مورد را در کنار همدیگر بررسی می کنیم و سعی می کنیم عقلانی بحث کنیم؛ از آیات و روایات هم برای تقویت عقل خودمان استفاده می کنیم، یعنی نمی خواهیم از آیات و روایات، بهره برداری تعبدی کنیم.

اگر می خواهی به خواسته هایت برسی، باید خواسته هایت را مدیریت کنی

همان طور که در جلسه قبل بیان شد، اصل اول که برای مدیریت خود، مدیریت خانواده و مدیریت جامعه باید در نظر گرفت «اصل کرامت و عزت» است!

اگر می خواهی خودت را به خواسته هایت برسانی، باید خواسته هایت را مدیریت کنی و اولین اصلی که در مدیریت خود، باید در نظر بگیری این است که عزت خودت را مراعات کنی و الا در درازمدت دیگر نمی توانی درست زندگی کنی، دیگر از چیزی لذت نمی ببری، دیگر به منافعت نخواهی رسید و خدا را دشمن خودت کرده ای. حتی اگر به خدا هم معتقد نباشی؛ اگر این اصل را رعایت نکنی، ساختار ذهنی و روحی ات به هم خواهد ریخت و لذت دنیایی هم دیگر نخواهی برد.

کسی که بدون عزت، دنبال لذت بردن است، سطح لذت ببری خود را کاهش داده است

این عزت، گاهی از اوقات در لفظ «حیا» جلوه گر می شود، حیا می کنم یعنی چه؟ یعنی «نمی خواهم ضایع بشوم، می خواهم عزت خودم را حفظ کنم!» حیا انگیزه درونی و خودبازدارنده برای حفظ عزت است و در واقع آن روی سکه عزت است که خیلی هم زیبا است.

اگر انسان عزت خودش را پیش خودش حفظ نکرد و بدون رعایت اصل عزت، به دنبال لذت هایش رفت و خواسته هایش را بد مدیریت کرد، او کم کم به جایی می رسد که دیگر از هیچ چیزی لذت نمی برد.

عزت یک فاصله ای بین انسان و لذت ایجاد می کند؛ اما فاصله ای که موجب می شود انسان بیشتر لذت ببرد. آنهایی که لذت بردن را منهای عزت قرار می دهند، در واقع دارند سطح لذت بردن خود را کاهش می دهند! شما حتی بدون دین و با دانش «مدیریت خود» هم می توانید سر این موضوع بحث کنید.

در مدیریت خانواده هم اصل اول، رعایت عزت است

اصل عزت، هم در «مدیریت خودت» به عنوان اصل اول باید رعایت شود هم در «مدیریت خانواده» و هم در مدیریت مدرسه! اعضای خانواده اول باید عزت همدیگر را حفظ کنند، اول باید رعایت حرمت و رعایت ادب کنند.

اولین اصل در مدیریت خانه هم حفظ عزت اهالی خانواده است؛ چه مدیریت مرد برای زن، چه مدیریت زن

برای مرد، چه مدیریت پدر و مادر برای فرزندان و حتی برعکس؛ چون بعضی وقت‌ها بچه‌ها مجبور هستند رابطه خودشان را با پدر و مادر، مدیریت کنند.

چرا فرموده‌اند پدر موقع ورود به خانه، با سر و صدا وارد شود؟

در روایت هست؛ پدر وقتی می‌خواهد وارد خانه بشود باید با سر و صدا وارد خانه بشود تا اهل خانه متوجه ورود او بشوند نه اینکه یک دفعه‌ای و بی‌خبر، وارد خانه بشود. چرا؟ چون ممکن است اهالی خانه در یک وضعی باشند که دوست ندارند پدر خانواده، آنها را در این وضع ببیند. مثلاً بچه در خانه، خیلی راحت نشسته است درحالی‌که برای حفظ حرمت پدر، باید در مقابل پدر، محترمانه بنشیند. (يُسَلِّمُ الرَّجُلُ إِذَا دَخَلَ عَلَى أَهْلِهِ وَإِذَا دَخَلَ يَضْرِبُ بَعْلِيَّهِ وَيَتَنَحَّحُ وَيَضَعُ ذَلِكَ حَتَّى يُؤْذِنَهُمْ أَنَّهُ قَدْ جَاءَ حَتَّى لَا يَرَى شَيْئًا يَكْرَهُهُ؛ جامع الاخبار/ص ۸۹)

این درست نیست که پدر خانواده، بخواهد یواشکی وارد شود تا ببیند اهل خانه چه کار می‌کنند؟ حتی نگوئید که «من هدف تربیتی دارم و می‌خواهم ببینم اگر کسی خطایی می‌کند، او را اصلاحش کنم!» این روش غلط است. اول باید عزت اهالی خانواده حفظ بشود و این‌کار، مغایر اصل عزت است!

اگر در خانه خواستیم کسی را نصیحت کنیم، این قدر نصیحتش نکنیم که عزتش لکه‌دار بشود، جلوی جمع نصیحتش نکنیم که عزتش از بین برود، او را مقایسه‌اش نکنیم که عزتش از بین برود! باید کسی که از این خانه در می‌آید، آدم عزیزی باشد، آدمی باشد که عزتش را در خانه لکه‌دار و لگدمال نکرده‌اند.

عدم رعایت عزت و کرامت مردم، آغاز همه فسادها و گرفتاری‌های فرهنگی است

در مدیریت جامعه چطور؟ در مدیریت اجتماعی هم اولین اصل، رعایت عزت است. حالا این مدیریت ممکن است سطح سازمانی داشته باشد یا سطح کلان اجتماعی داشته باشد؛ فرقی نمی‌کند. بالاخره عزت مردم باید حفظ بشود.

اگر عزت و کرامت مردم حفظ نشود، این آغاز همه فسادها و بی‌بند و باری‌ها است و آغاز همه گرفتاری‌های فرهنگی است. سیاستون عهده‌دار حفظ این عزت هستند.

در جلسه قبل گفتیم که چرا اولین اصل را کرامت و عزت قرار می‌دهیم؟ دو تا دلیل بیان کردیم؛ یکی اینکه اولین آسیب مدیریت و قدرت پیدا کردن بردیگران، این است که کرامت انسان‌ها را در نظر نگیریم، دوم اینکه در مدیریت، حفظ کرامت انسان‌ها باید هدف اول باشد، هر کاری در مدیریت انجام می‌دهیم باید با حفظ کرامت انسان‌ها انجام بدهیم چون ارزشمندترین قسمت ماجرا اینجا است.

وقتی قرآن از فرعون سخن گفته، برای این است که ما فرعون‌های زمان خود را بشناسیم

حالا درباره اصل عزت و کرامت انسان‌ها در مدیریت جامعه، می‌خواهیم یک مثال برجسته قرآنی بیان کنیم:

کلام خداوند در قرآن، یک سخن جاودانه است و فقط مربوط به یک زمان خاص نیست. لذا اگر خداوند در قرآن، از فرعون سخن گفته، برای این است که شما فرعون‌های زمان خودتان را بشناسید. اگر شما نتوانید فرعون زمان خود را بر اساس قرآن بشناسید، این داستان فرعون در قرآن چه فایده‌ای برای ما دارد؟!

الان دو نحلۀ فکری وجود دارد؛ بعضی‌ها می‌گویند: «اصلاً نمی‌شود، مطالب قرآن را به زمان خومان تطبیق داد»

مثلاً می‌گویند: «فرعون را که در قرآن می‌خوانی، چرا تطبیق می‌دهی؟ معلوم نیست که ما بتوانیم تطبیق بدهیم!» حُب اگر این طور باشد که باید بگوییم بسیاری از آیات قرآن، عبث است! مگر قرآن یک کتاب باستان‌شناسی است؟! این توهین به قرآن است که یک کسی بگوید: «شما نمی‌توانی، فرعون را-که در قرآن آمده- به زمان خودت تطبیق بدهی!» اتفاقاً همه مردم باید بتوانند تطبیق بدهند. قرآن یک کتاب فوق‌العاده تخصصی نیست، هرکسی به محضر قرآن برسد، می‌تواند به قدر نیاز خودش و نیاز زمانه خودش از قرآن بهره‌برداری کند. البته کسانی که انس بیشتری با قرآن دارند، این کار را بهتر انجام می‌دهند، اما وقتی این کار را کردند-از آنجا که اینها معصوم نیستند- ما باید بفهمیم که اینها درست می‌گویند یا نه؟ لذا ما هم خودمان به عنوان عوامی که پای قرآن می‌رویم، باید یک چیزی از قرآن بفهمیم.

برخی دیگر هم می‌گویند: «این کلام خدا است، کلام خدا مقدس‌تر از آن است که تو بفهمی چه گفت! کلام خدا، خیلی بلند است، فراتر از فهم ما است!» کما اینکه برخی می‌گویند: «درباره رفتار امیرالمؤمنین (ع) امروز نباید حرف بزنیم، علی کجا ما کجا؟! علی یک آدم خاص استثنائی بود، ایشان یک کاری کرد و غرضی داشت ولی ما که نمی‌دانیم! علی خیلی بالا است، دست هیچ‌کسی به او نمی‌رسد...» اگر این طور باشد، تاریخ اسلام و قرآن، به چه درد ما می‌خورد؟!

روش فرعون این بود که قومش را خوار می‌کرد تا بر آنها مسلط شود

حالا سراغ قرآن برویم و آن مثال برجسته را بیان کنیم. در قرآن کریم، «فرعون» یک مثال واضح برای یک مدیر فاسد، مفسد و یک مدیر ظالم و ستمگراست. بر اساس آیات قرآن، می‌بینیم اولین اصلی که فرعون، زیر پا می‌گذارد، مربوط به عزت است؛ یعنی فرعون، عزت و کرامت مردم را نابود می‌کند تا بر آنها مسلط شود.

قرآن درباره روش فرعون، می‌فرماید: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ» (زخرف/ ۵۴) قومش را خوار کرد، پس مردم او را اطاعت کردند! لذا کسی که بخواهد به روش فرعون عمل کند، باید چه کار کند؟ طبیعتاً باید کرامت و عزت قومش را حفظ نکند.

فرعون قوم خودش را استخفاف کرد که او را اطاعت کردند. حالا ببینید در زمان ما نمونه‌های این استخفاف چیست؟ اگر دوران قرآن گذشته و اگر قرآن کهنه نشده-که قطعاً همین طور است- شما بگویید روش‌های جدید «فَسْتَخَفَّ قَوْمَهُ» توسط فرعون‌های زمان چیست؟ آیا اینها مسائل زمان ما نیست؟! چرا هست. پس بگویید «فَسْتَخَفَّ قَوْمَهُ» امروز معنایش چیست؟ مصداقش کجاست؟ چه کسانی دارند این‌گونه رفتار می‌کنند؛ در جهان و در جامعه ما.

مواظب باشید سیاسیون، عزت و کرامت قوم ایران را در مقابل غربی‌ها از بین نبرند

مواظب باشید سیاسیون، عزت و کرامت جامعه و قوم ایران را، در مقابل غربی‌ها از بین نبرند! این استخفاف مقدمه اطاعت از فراعنه جهانی است. من رفتارهای سیاست‌مدارانی که امروز حاکم هستند و در جهت استخفاف ملت کار می‌کنند را عرض نمی‌کنم تا بحث ما به صورت مصداقی، سیاسی نشود. اما یک مثال روشن درباره «عزت» بیان می‌کنم؛ شما دیدید که وقتی پهباد آمریکایی‌ها را زدند و کشتی انگلیسی‌ها را گرفتند، تمام جهان عزت و افتخار ما را تحسین کردند!

چرا سعی می‌کنند موجب استخفاف این ملت شوند؟ بروید بررسی کنید و ببینید که وقتی یک جامعه‌ای حقیر

شد، چقدر دزدی، رشوه‌خواری، بی‌رحمی و بی‌انگیزگی برای کار و تولید، در این قوم افزایش پیدا می‌کند!

هرکسی موجبِ رواجِ فسق می‌شود، انگیزه فرهنگی ندارد، انگیزه فرعونی دارد

در ادامه آیه می‌فرماید: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا فَاسِقِينَ» (زخرف/۵۴) چرا آنها استخفاف را پذیرفتند؟ یک کسی تو را خوار کرد؛ تو چرا این را پذیرفتی؟ فسق و علنی شدن گناه، موجب می‌شود که استخفاف را بپذیری! چرا بعضی از جریان‌های سیاسی طرفدار رواج فسق و فجور هستند؟ بعضاً در حد عالی‌ترین رَجُل‌های سیاسی، در جلساتی که فسق هست، حضور پیدا می‌کنند و مروج آن هستند، چرا؟

هرکسی موجبِ رواجِ فسق می‌شود، انگیزه فرهنگی ندارد، انگیزه فرعونی دارد، اینها جریان‌های فرعونی است، اصلاً مسئله ارزشی نیست. اینها راه‌های استخفاف یک قوم است. بروید حرف‌های نخست‌وزیر خبیث دولت کودک‌کشی اسرائیل را گوش کنید که می‌گوید «بی‌بند و باری را در ایران رواج بدهید تا آنها را تسلیم غرب بکنید!» این دیگر یک بحث فرهنگی نیست، اینها بحث‌های فنی مدیریت است و بعضی‌ها هم این را خوب بلد هستند.

طبق آیه قرآن، چند قطبی کردن جامعه یک روش فرعونی برای تسلط بر آن است

در یک آیه دیگر قرآن درباره فرعون و مدیریت فرعونی چنین می‌فرماید: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ» (قصص/۴) فرعون برتری جویی کرد و یک مدیریت فاسد و مفسدی داشت. (در آخر همین آیه می‌فرماید «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» یعنی فرعون مفسد بود و فاسد می‌کرد)

روش فرعون چه بود؟ می‌فرماید «جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا» فرعون، قومی را که می‌خواست بر آنها تسلط پیدا کند «چند قطبی» کرد! چند قطبی کردن جامعه یکی از رفتارهای فراعنه برای تسلط بر جامعه است.

برخی از سیاست‌مداران در جامعه ما اگر مقوله‌ای مثل «دوقطبی کردن جامعه به اصلاح طلب و اصول‌گرا» نباشد اصلاً حیات سیاسی نخواهند داشت.

بنده برای هردو گروه که این دوقطبی را پذیرفتند کاملاً متأسفم! اگر کسی انقلابی بوده و به او گفتند «اصول‌گرا» حتماً اشتباه کرده است که پذیرفته است؛ چون به «شیعاً» شدن جامعه کمک کرده و این یعنی ضعیف شدن جامعه و امکان سلطه بر جامعه توسط فراعنه.

این دوقطبی‌سازی، از ابتدا یا دست افراد نادان بوده یا دست دشمنان دانا. صهیونیست‌ها تمام دنیا را به این شیوه دارند اداره می‌کنند، یعنی جامعه را پاره‌پاره و قطب‌بندی کرده‌اند و مردم را سرکار می‌گذارند که «یک دفعه به این طرف رأی بده، یک دفعه به آن طرف رأی بده!» جالب اینجاست که ته هر دو قطب هم خودشان هستند!

البته در جامعه ما نتوانستند این طرح را واقعاً خوب اجرا کنند و این طرح در جامعه ما، به شدت گیج اجرا شده است. همین رئیس‌جمهور ما یک زمانی جزء رئوس جریان اصول‌گرایی بود و همیشه اسمش در لیست‌ها بود ولی حالا آمده است این طرف! یا آن یکی می‌رود آن طرف و...

چرا در کشور ما نمی‌توانند این دوقطبی‌سازی را خوب اجرا کنند؟ چون اینجا یک جریان مدیریتی صحیح به نام «مدیریت ولایی» وجود دارد. اما وقتی ببینند بازی‌شان به نتیجه نمی‌رسد، یک دوقطبی دیگر درست می‌کنند.

روزنامه‌های بی‌بی‌سی چی هم سعی می‌کنند همه چیز را دو قطبی کنند؛ همان‌طور که بی‌بی‌سی خبیث این کار را می‌کند!

بین مادر و نامادری اگر دعوا بشود، مادر از حق خودش می‌گذرد تا بچه سالم بماند، ولی اگر هردو طرف دعوا نامادری باشند چه؟ بچه شقه می‌شود! این طرحی است که صهیونیست‌ها دارند آمریکا و اروپا را با آن اداره می‌کنند؛ حُب چرا همین را در ایران اجرا نکنند؟! شما فکر می‌کنید سیاست‌مدارهای ما خیلی باهوش هستند که بازی نخورند!

الان شما ببینید در مسائل مختلف موضع اصول‌گرا یا اصلاح‌طلب واقعاً چه فرقی باهم می‌کند؟ مثلاً در مورد بانک‌ها، موضع اصلاح‌طلب اصول‌گرا چه فرقی می‌کند؟ در مورد کارآفرینی چه فرقی می‌کند؟ در مورد آموزش و پرورش چه فرقی می‌کند؟!

رسمیت دادن به دو قطبی اصلاح‌طلب و اصول‌گرا موجب خفقان روانی در جامعه شده است

ما به این بازی کثیف «اصول‌گرا اصلاح‌طلب‌بازی» رسمیت داده‌ایم و این موجب خفقان روانی در جامعه شده است؛ چون هرکسی می‌خواهد حرفی بزند اول انگ اصول‌گرا یا اصلاح‌طلب به او می‌زنند تا نگذارند آن طایفه مقابل، حرفش را بشنود. وقتی دو گروه به همدیگر ناسزا می‌گویند؛ نه جای اظهار نظر و گفتگو باقی می‌ماند نه جای نقد علمی!

این خفقان موجب شده است در هر دو گروه، ضعیف‌ای آنها بالا بیایند، چون می‌گویند: «این بالاخره آدم ما است و باید از او طرفداری کنیم و الا آبرویمان در خطر است!» مگر اینجا عصر جاهلیت است؟!

در تاریخ اسلام فقط یک بار پیامبر با امت خودش قهر کرد، آن هم زمانی بود که «عبداللّه بن ابی» مردم مدینه را به دو قسمت کرد و بر شقاق مهاجر و انصار تأکید کرد. گفت «ما انصار باید علیه مهاجرین قیام کنیم، آنها ما را قبول ندارند و ما آنها را قبول نداریم!» وقتی این حرف به گوش پیغمبر (ص) رسید آن قدر غضبناک شد که یک روز کامل، با کسی حرف نزد. (فَسَاوَزُشُولُ اللّٰهِ صَ يَوْمَهُ كُلُّهُ لَا يَكْلُمُهُ اَحَدٌ؛ تفسیر قمی ۳۶۹/۲) سوره منافقین هم در این باره نازل شد.

فرعون مردم را چند قسمت می‌کرد و گروهی را که مخالفش بودند، تضعیف می‌کرد

در ادامه آیه می‌فرماید: «وَ جَعَلَ اٰهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ» (قصص ۴) فرعون‌ها مردم را چند قسمت می‌کنند و بعد یک گروه را که مخالف خودشان هست، تضعیف می‌کنند. فراعنه کوچک هم از همین روش‌ها استفاده می‌کنند و شما می‌توانید این روش‌ها را در فضای جامعه ببینید؛ مثلاً می‌گویند: «آن گروه، فلان‌طور هستند و...» و شروع می‌کنند به توهین و تحقیر و تمسخر. آن وقت نه جای گفتگو و نقد علمی باقی می‌ماند نه فرصتی برای اظهار نظر باقی می‌ماند! این یکی از راه‌های تسلط فراعنه بر جوامع بشری است.

بعد می‌فرماید: «يُدْبِحُ اٰبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» پسران را سر می‌بریدند و زنان را - برای فساد - نگه می‌داشتند! آنها کاربرد زن را همین می‌دانستند. آیا الان می‌توانیم این را به زمانه خودمان تطبیق بدهیم؟ اگر تطبیق ندهیم یعنی این صرفاً یک قصه تاریخی است و الان مصداق ندارد! شما بروید بررسی کنید و ببینید که آیا این در زمان ما، مصداق دارد یا نه؟

یکی از راه‌های استخفاف ملت این است که رأی مجلس را پنهان کنند!

یکی از راه‌های استخفاف ملت این است که رأی مجلس را پنهان کنند! چرا اکثریت نمایندگان مجلس رأی می‌دهند به اینکه «رأی نماینده‌ها نباید شفاف باشد»؟ آیا ملت را خوار و بی‌مقدار می‌دانند؟ بعد هم برخی به صورت بسیار جاهلانه و احمقانه‌ای می‌گویند «مگر می‌خواهید تفتیش عقائد کنید؟!»

مگر شما در مجلس به عقائد رأی می‌دهید؟ شما بیخود می‌کنید بر اساس عقائد رأی بدهید، شما باید بر اساس کارشناسی رأی بدهید نه بر اساس عقائد!

مردم باید بتوانند بروکلای خودشان مسلط باشند. مردم باید بدانند که نماینده آنها به چه چیزی رأی داده و برای چه رأی داده است؟ ما کاری به عقیده شما نداریم، می‌خواهیم شعور و درک کارشناسی شما را بفهمیم!

آی مجلس شورای اسلامی، چه کسی به شما حق داده که شفاف رأی ندهید و شفاف رأی دادن را تفتیش عقائد بدانید؟ بگویید چه چیزی را دارید از ملت پنهان می‌کنید؟

مردهایی که در مجلس هستند و نامرد نیستند، تا وقتی رأی‌ها شفاف نشده، در هر رأی‌گیری رأی خودشان را صریحاً اعلام کنند و الا دارند از این فرصت پنهان‌کاری سیاسیون جَلَب، سوءاستفاده می‌کنند. البته اگر یک موضوع امنیتی مطرح بود، طبیعتاً باید پنهان باشد اما نه همه رأی‌گیری‌ها!

بی‌بی‌سی‌ها فضایی در جامعه ایجاد می‌کنند که دیگر کسی جرأت انتقاد پیدا نکند

یکی از مصادیق استخفاف و تحقیر یک قوم، این است که آن قوم را پاره‌پاره و چندقطبی کنند. حالا ببینید در شرایطی که روزنامه‌ها و رسانه‌ها سعی می‌کنند جامعه را دوقطبی کنند و هر روز با این ناجوانمردی در رسانه‌ها مواجه هستیم، آیا می‌شود مدیر شایسته انتخاب کرد؟!

بی‌بی‌سی‌ها در جامعه ما این‌گونه عمل می‌کنند؛ مثلاً یک عده‌ای یک مراسمی برگزار می‌کنند و می‌خواهند انتقاد کنند و نگرانی خود را از برجام اعلام کنند، اینها برای همایش خودشان دنبال یک اسم لطیف می‌گردند و اسمش را می‌گذارند «ما دلواپس هستیم!» نه می‌گویند ما منتقد هستیم، نه می‌گویند ما معترض هستیم ...

اما بی‌بی‌سی‌ها همین «دلواپسیم» را در جامعه تبدیل می‌کنند به یک فحش! سال‌ها است از بدبختی برجام گذشته است، اما هنوز هم دست از این فحش برنمی‌دارند؛ تا دیگر کسی جرأت نکند انتقاد بکند!

حالا ببینید شیوه امیرالمؤمنین (ع) چگونه بود؟ ایشان با خوارج جنگید؛ البته خیلی سعی کرد هدایت‌شان کند، اما هدایت نشدند لذا در نهایت آنها را از بین برد. از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند: اینها دنیاطلب بودند؟ فرمود: نه اینها انسان‌های زاهدی بودند! از ایشان پرسیدند: اینها منافق بودند؟ فرمود: نه اینها مؤمن بودند! گفتند: ولی اینها جلوی شما ایستادند! فرمود: بله؛ آنها اشتباه کردند! یعنی حضرت حاضر نشد چیزی بیشتر از این بگوید. (عَنْ جَعْفَرِ عَنِ أَبِيهِ ع قَالَ: إِنَّ عَلِيًّا لَمْ يَكُنْ يَنْسُبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَرْبِهِ إِلَى الشَّرِكِ وَلَا إِلَى التَّفَاقِ وَلَكِنَّهُ كَانَ يَقُولُ هُمْ إِخْوَانُنَا بَعُوًّا عَلَيْنَا؛ قرب الإسناد/ ۹۴-وسائل الشیعه/ ۸۳/۱۵)

برخی از انتقادات و حرف‌های درست، در زیر سایه «دیکتاتوری روانی» پنهان شده است

برخی از انتقادات و حرف‌های درست، در زیر سایه سنگین «دیکتاتوری روانی» پنهان شده است؛ دیکتاتوری روانی فرعون مسلکانه! بعضی‌ها در جامعه، با «تقسیم‌های ناصواب» خفقان روانی درست می‌کنند و امکان گفتگو را از بین می‌برند، اینها روش بی‌بی‌سی است! آنها با همین روش‌ها دارند دنیا را اداره می‌کنند و بر جوامع بشری حکومت می‌کنند؛ با استخفاف قوم!

در روایتی آمده است؛ امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر فرمود که اگر خواستی یک مسئول انتخاب کنی از یک خانواده بامروت انتخاب کن. نوعاًگسانی که مروت سیاسی ندارند، بی‌بی‌سی چی رفتار می‌کنند و به استخفاف قوم می‌پردازند، نوع این افراد (نمی‌گوییم همه آنها) از خانواده‌های صالحی نیستند و بدجایی بزرگ شده‌اند درحالی‌که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: افراد را از بیوتات صالحه انتخاب کن! (ثُمَّ الصَّقِّ بِذَوِي الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ وَأَهْلِ الْبَيْتَاتِ لَصَالِحَةٍ وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَالشَّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاخَةِ ... وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتَاتِ الصَّالِحَةِ؛ نهج البلاغه / نامه ۵۳)

(الف ۲-ن ۲)

جلسه هشتم |

بی توجهی مدیران به کرامت مردم؛ سرآغاز فساد در جامعه

یک مدیر کریم، چگونه مدیریت می‌کند؟
دولتی که زمینه کار را فراهم می‌کند، دارد به مردم عزت می‌دهد
کسی که در انتخابات، عزت رقیبش را حفظ نکند، شایسته مدیریت نیست

وقتی یک سیاست‌مدار و مدیر جامعه، کریم نباشد و رفتارهای غیرکریمانه انجام بدهد؛ مثلاً در حرف‌هایش لودگی و شارلاتان‌بازی دربیانورد و... از آن بالا یک دومینویی آغاز می‌شود که آخرش می‌شود انواع فسادها؛ هم فساد اقتصادی، رانت‌خواری و تعطیلی کارخانه‌ها و... هم فساد فرهنگی، افزایش آمار طلاق و حتی بی‌حجابی!

طبق روایت، کسی که به خودش ظلم می‌کند، مدیر موفق نخواهد بود

پست مدیریتی در جامعه - به ویژه، پست‌های کلیدی - جایگاهی است که باید افراد بسیار باظرفیت در آن حاضر بشوند؛ یعنی کسانی که اولاً خودشان کریم باشند، ثانیاً کرامت مردم را حفظ کنند. همان‌طور که بیان شد؛ در «مدیریت خود» هم اصل اول را باید «کرامت و عزت نفس» قرار بدهیم.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: کسی که به خودش ظلم می‌کند به دیگران هم ظلم خواهد کرد؛ نمی‌تواند به دیگران ظلم نکند. کسی که بر خودش ظلم روا می‌دارد، او حتماً به دیگران هم ظلم می‌کند. (مَنْ ظَلَمَ نَفْسَهُ كَانَ لِغَيْرِهِ أَظْلَمَ؛ غررالحکم/ ۸۶۰۶)

کسی نگوید که «ما دنبال مدیر موفق هستیم، به بحث‌های اخلاقی چه کار داریم؟!»، اینکه می‌گوییم «یک مدیر نباید به خودش ظلم کند» یک بحث اخلاقی نیست بلکه یک بحث مدیریتی است؛ یعنی کسی که به خودش ظلم می‌کند، مدیر موفق نیست، چون مدیر موفق آن کسی است که به دیگران ظلم نکند.

این مسئله در واقع به تعریف‌های تخصصی در مدیریت، مربوط می‌شود، نه به مسائل اخلاقی و ارزشی. حتی بحث «تعهد و تخصص» هم دیگر قدیمی شده و دوران‌ش گذشته است. ما الان فقط از یک مدیر، «تخصص» می‌خواهیم؛ یعنی باید در مدیریت خودش - به معنای واقعی - تخصص داشته باشد و همه اصول مدیریت را رعایت کند.

اینکه «مدیر باید کریمانه برخورد کند» یک بحث اخلاقی نیست؛ یک بحث مدیریتی است

کسی که خودش کریم نیست و کرامت جامعه را رعایت نمی‌کند، او مدیر موفق نیست و نمی‌تواند جامعه را به حد مطلوب برساند؛ بحث حزب‌اللهی و غیرحزب‌اللهی یا بحث دین‌دار و غیردین‌دار هم نیست.

یک فرمانداری گفته بود: «من چلوکباب می‌خورم، خوب هم کار می‌کنم!» اتفاقاً او فرماندار یک جایی بود که خیلی از مردم آن منطقه، به سختی می‌توانند «گوشت» تهیه کنند چه برسد به کباب! وقتی در کنار تو مردم محرومی وجود دارند و تو - به عنوان مدیر جامعه - چنین غذاهایی می‌خوری، دیگر آن عقل و هوش کافی را نداری که بخواهی قدرت برنامه‌ریزی داشته باشی؛ کارکردن بدون عقل و تدبیر هم به درد مدیریت نمی‌خورد!

وقتی به یک مدیر می‌گوییم «پر خوری و بد خوری نکن و با مردم، کریمانه برخورد کن» این یک توصیه اخلاقی یا یک بحث سیاسی نیست، اینها بحث‌های فنی مدیریت است! حتی این طور نیست که این موضع انقلابیون باشد! مگر انقلابیون چه می‌خواهند؟ مدیریت درست می‌خواهند، اصلاً انقلاب کرده‌اند که مدیریت درست انجام بگیرد. مدیریت درست چیست؟ اصل اولش این است که عزت و کرامت انسان رعایت بشود! علوم انسانی هم دارد قدم به قدم به این بحث کرامت نزدیک می‌شود.

اجازه ندهیم سیاست‌بازها، مسائل مدیریتی و تخصصی را به مسائل سیاسی تبدیل کنند

نباید اجازه داد برخی از سیاسیون یا سیاست‌بازها، یک مسئله مدیریتی و تخصصی را، بیخودی تبدیل کنند به یک مسئله سیاسی! همان طور که جهت بلند شدن هواپیما از روی باند فرودگاه، یک مسئله تخصصی است و معنا ندارد این را به رفراندوم بگذارند، درباره خیلی از مسائل تخصصی در مدیریت هم همین طور است. اما برخی از جهال - که بنده آنها را به عنوان سیاست‌باز می‌شناسم نه سیاستمدار - خیلی از مباحث را سیاسی کرده‌اند؛ درحالی که اینها مباحث فنی و مدیریتی است و پاسخش معلوم است، اینها مباحثی نیست که درباره‌اش بگویند: «چند موضع وجود دارد، بگذارید همه سیاسیون درباره‌اش نظر بدهند!» درباره مباحث علمی و فنی، معنا ندارد که سیاسیون بخواهند نظر بدهند.

از آن احمقانه‌ترین است که بگویند «این مسئله را باید به رفراندوم بگذاریم!» درحالی که این یک مسئله تخصصی است! آیا می‌خواهید عوام فریبی کنید؟! مثل این است که مردم یک محله‌ای رأی بدهند سر اینکه «چه کسی قلب این بیمار را جراحی کند؟» قلب بیمار را باید متخصص قلب، جراحی کند نه هر کسی که مردم به او رأی بدهند!

برخی از سیاسیون، شارلاتان بازی در می‌آورند و یک بحث فنی مدیریتی را تبدیل می‌کنند به یک مسئله سیاسی! برای اینکه از جامعه سواری بکشند، کارهای کثیف سیاسی می‌کنند؛ مثل دوقطبی کردن جامعه!

برخی بحث‌ها را باید از بین مباحث سیاسی بیرون بیاوریم و در بین مباحث فنی قرار دهیم

یکی از بحث‌های فنی مدیریت این است که «شفافیت موجب کاهش رانت خواری می‌شود» علوم تجربی این را گفته و علوم دینی هم به دلایل مختلف، این عقلانیت را می‌پذیرد.

بعضی از بحث‌ها را باید از بین بحث‌های سیاسی در بیاوریم و ببریم در بین مباحث فنی قرار بدهیم. بعضی‌ها می‌گویند «این یعنی سیاست‌زدایی از عرصه اداره جامعه!» در حالی که معنایش این نیست، این یعنی سیاست‌زدایی از جایی که دانش باید درباره‌اش نظر بدهد؛ نه قدرت سیاسی. قدرت‌های سیاسی هم باید خدمتگزار دانشمندان باشند.

برای اینکه این حرف‌های دانشی در عرصه مدیریت شنیده نشود، بی‌بی‌سی‌های خبیث راه می‌افتند و یا گروه‌بندی کردن جامعه، یک فضای پُراز خفقان در جامعه ایجاد می‌کنند. اینها خفقان روانی ایجاد می‌کنند و اصلاً نمی‌گذارند کسی صدای منتقدان و حرف‌های درست آنها را بشنود.

عناصر سیاسی نباید بحث فنی مدیریتی را تبدیل کنند به بحث سیاسی؛ حتی نباید آن را به بحث فرهنگی و اخلاقی و دینی و عقیدتی تبدیل کنند، بحث تخصصی مدیریت، به دین و عقیده و ایمان چه ربطی دارد؟! اصلاً اگر ما مسلمان هم نباشیم، می‌توانیم ببینیم که «شفافیت در برخی کشورها، موجب کاهش رانت خواری شده است» و این ربطی به دین و ایمان آنها ندارد؛ این یک بحث مدیریتی است.

بعضی از موضوعات اصلاً سیاسی نیست؛ باید اندیشمندان جامعه کمک کنند و این بحث‌ها را از بین مباحث سیاسی بیرون بکشند و به صورت فنی و علمی روی آنها بحث کنند، نگذارند این بحث‌ها بیفتد دست سیاست‌بازها که با آن، مردم را فریب بدهند.

خیلی وقت‌ها در خانه، محبت را جای کرامت می‌گذارند

همان‌طور که بیان شد، اصل اول در مدیریت، حفظ کرامت است! هم رعایت کرامت و عزت نفس یک انسان، هم رعایت کرامت و عزت نفس افراد خانواده.

خیلی وقت‌ها در خانه، محبت را جای کرامت می‌گذارند. محبت، اصل دومی است که بعداً به آن خواهیم پرداخت؛ محبت را نباید جای کرامت بگذاریم. کرامت چطور خود را نشان می‌دهد؟ با ادب و با رعایت حقوق. محبت چطور خود را نشان می‌دهد؟ با گریه، دلسوزی، فداکاری، شادی از دیدار، کلمات محبت‌آمیز و...

ادب، نشان‌دهنده احترامی است که برای افراد قائل هستیم، افراد اولاً باید در خانواده ادب را رعایت کنند. خیلی وقت‌ها در خانواده، ادب را کنار می‌گذارند. مثلاً یک کسی می‌خواهد رفتار بچه‌اش را درست کند، ولی او را با بی‌ادبی بزرگ می‌کند؛ البته این بی‌ادبی، ممکن است انواع مختلفی داشته باشد. چه بسا مادری که به خاطر بچه‌اش، به پدر بی‌ادبی کند! یا چه بسا پدری که به هردلیلی ناراحت شده است و در مقابل بچه‌ها به مادر، بی‌ادبی می‌کند.

یک مدیر کریم، چگونه مدیریت می‌کند؟

حالا به سراغ مدیریت در جامعه برویم. در جلسه قبل، درباره «مدیر بد» و مثال برجسته آن در قرآن - که همان فرعون است - صحبت کردیم. حالا ببینیم که اگر «کرامت» باشد، یک مدیر چگونه مدیریت می‌کند؟

در این دعای مشهور «اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ» از بین همه صفات دولت امام زمان (ع) صفت «کریمه» را انتخاب کرده است و این خیلی معنا دارد.

از آن زمانی که بحث بوروکراسی یا دیوان سالاری و بحث درباره شیوه مدیریت یک سازمان، به صورت خیلی جدی مطرح شد، یک کسی مثل «ماکس وبر» آمد و حرف‌هایی زد؛ مثلاً اینکه «باید ضابطه را جای رابطه بگذاریم» جلسه بعد، درباره اشتباه بودن این حرف و اینکه «رابطه انسانی نباید حذف بشود» صحبت می‌کنیم. (البته منظور ما از «روابط» همان رفیق بازي یکی دو نفر باهم یا باندبازی علیه دیگران نیست)

در دولت کریمه «تک تک افراد سازمان» اصل هستند، نه فقط منافع سازمان

یکی از حرف‌های ماکس این است که «اصل، منافع سازمان است و افراد باید در خدمتش قرار بگیرند» اما دین در این باره خیلی عقلانی‌تر حرف می‌زند و می‌گوید: «اصل، تک تک افراد سازمان هستند» لذا دولت کریمه به دیوان سالاری مرسوم اعتنا نمی‌کند. دولت کریمه، حتی احترام منافقین را حفظ می‌کند ولو اهداف امت اسلامی مخدوش بشود.

اگر جامعه را به مثابه یک سازمان بزرگ در نظر بگیرید و بخواهید این جامعه پیشرفت کند، دولت کریمه می‌گوید: «در جریان پیشرفت کلی جامعه، مواظب باشید بیکاری و کارتن خوابی زیاد نشود.» اما بعضی‌ها رسماً می‌گفتند: «ما باید جامعه را پیشرفت بدهیم ولو تعدادی هم فقیر ایجاد بشود مهم نیست؛ بعداً با بیمه بیکاری و... به آنها رسیدگی می‌کنیم» یعنی همان تفکرات لیبرالی که ما قبولش نداریم، بلکه می‌گوییم: «باید یک جوری جامعه را به قدرت اقتصادی برسانی که- با کارآفرینی و...- تک تک افراد جامعه یک کار و یک نقشی در جامعه پیدا کنند تا عزت نفس و کرامت‌شان حفظ شود» حالا ممکن است رعایت عزت و کرامت تک تک افراد با ایجاد تعاونی‌ها باشد یا با ایجاد شرکت‌های دانش بنیان و شرکت‌های سهامی و بورس و...

ما نمی‌خواهیم مثل کشورهای جنوب خلیج فارس به رفاه برسیم اما ذلیلانه! الان بعضی‌ها دارند همین را تبلیغ می‌کنند. یعنی جامعه‌ای که ذلیل است و در جامعه هم افراد ذلیل، زیاد هستند اما سرمایه‌گذاری شده است و اقتصادشان ظاهراً رونق دارد؛ خاک بر سر این رونق!

دولت باید کرامت و عزت را در اقتصاد و فعالیت معیشتی مردم هم بیاورد

وقتی از «دولت کریمه» صحبت می‌کنیم، یعنی این دولت باید کرامت و عزت نفس را در اقتصاد و در فعالیت معیشتی مردم هم بیاورد؛ حتی روستاها باید حفظ بشود. باید به سراغ اقتصاد منطقه‌ای برویم، عزت همه مناطق باید حفظ بشود و نباید برخی مناطق، فدای مناطق دیگر بشوند. ولی ما الان در کشور، یک سری مناطق محروم داریم و یک سری مناطق برخوردار.

امام صادق (ع) یکی از رفقاییش را دید (مثلاً در حدود ساعت ده صبح بود) به او فرمود: عزتت را حفظ کن! گفت آقا عزت چیست؟ مگر طوری شده است که می‌گویید عزتت را حفظ کن؟ فرمود چرا سرکار نرفتی؟ «يَا عَبْدَ اللَّهِ احْفَظْ عِرْكَ قَالٍ وَمَا عِرِّي جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ عُدُّوكَ إِلَى سَوْقِكَ وَإِكْرَامُكَ نَفْسُكَ» (تهذیب الاحکام/ ج ۷/ ص ۴) یعنی همین که سرکار می‌روی، درواقع داری خودت را اکرام می‌کنی.

در روایت دیگری، امام صادق (ع) به یکی از دوستانش می‌فرماید: چرا عزت خودت را حفظ نکردی؟ چرا امروز می‌بینم

که سراغ عزت خودت نرفته‌ای؟ گفت: منظورتان چیست؟ فرمود: چرا نرفتی سرکار؟ گفت: امروز در یک تشییع جنازه شرکت کرده بودم... (مَا لِي أَرَاكَ تَرَكْتَ عُدْوَكَ إِلَيَّ عِرْكَ قَالَ جَنَازَةٌ أَرَدْتُ أَنْ أَحْضَرَهَا قَالَ فَلَا تَدْعِ الرَّوَّاحَ إِلَيَّ عِرْكَ؛ تهذیب الاحکام/ج ۷/ص ۴) این کلام حضرت نشان می‌دهد که سرکار رفتن، مساوی است با عزت و کرامت.

دولتی که زمینه کار را فراهم می‌کند، دارد به مردم عزت می‌دهد / دولت کریم، به «کارآفرینی» بها می‌دهد

دولتی که کار تولید می‌کند و زمینه کار را برای مردم فراهم می‌کند، او دارد عزت مردم را پدید می‌آورد. حالا این روش، از نظر اقتصادی به صرفه هست یا نه؟ رسماً بعضی از اقتصاددان‌ها می‌گویند: «خودت را معطل مردم نکن! اگر شده با سرمایه‌گذاری خارجی و کارخانه‌های بزرگ و... جامعه را باید پولدار کنی و بعدش از صدقه‌سرایینها، به بقیه مردم هم یک چیزی می‌رسد، مثلاً با انواع بیمه‌های بیکاری و...» این جور افکار ممکن است بعضی وقت‌ها مردم را قلقلک بدهد و بعضی‌ها بگویند: «حُب اینکے بد نیست! یک پولی هم به ما بدهند، بقیه‌اش مهم نیست!» ما که از تولید ثروت صحبت می‌کردیم، منظورمان تولید ثروت به اضافه کرامت و عزت انسان‌ها است، نه اینکه ثروت بادآورده به دست بیاوریم و بیکار باشیم! دولت کریم، دولتی است که به «کارآفرینی» بها بدهد و خدمتگزار افراد کارآفرین باشد.

چرا کشور ما در سختی ایجاد کسب و کار، باید جزو سخت‌ترین کشورها باشد؟!

چرا کشور ما در سختی ایجاد کسب و کار، باید جزو سخت‌ترین کشورها باشد؟ این یعنی کرامت نیست. مجلس برای این منظور، چه کار کرده است؟

خیلی‌ها دغدغه اصلی‌شان این است که مدیران جامعه، دزد نباشند، اما دغدغه بنده این است که مدیران جامعه، بی‌عرضه نباشند. هم مدیران دزد باید محاکمه شوند، هم مدیرانی که برای مردم، درست کار نمی‌کنند. در مدیریت جامعه، یک معنای کرامت این است که «شغل ایجاد بشود» و همان‌طور که رهبر انقلاب فرمود: اقتصاد مقاومتی شرطش این است که مردم در آن مشارکت فعال داشته باشند. شاید برای اینکه این اتفاق بیفتد، باید در بانک‌ها یک تحولی پیدا بشود و بانک‌ها باید صرفاً بنگاه نگهداری پول باشند؛ مثل خیلی از کشورهای دیگر.

چه موانعی بر سر راه ایجاد شغل، سرمایه‌گذاری و تعاونی‌ها وجود دارد؟

الان بعضی‌ها پول خودشان را در بانک می‌گذارند و در سال، مقداری سود می‌گیرند. حالا اگر این فرد بخواهد با پول خودش یک کارخانه‌ای راه بیندازد (مثلاً به همراه دوستانش) چه موانعی سر راهش هست؟ یکی اینکه به دوستانش اعتماد نمی‌کند که سرمایه‌های خودشان را جمع کنند و کارخانه بزنند. حتی خیلی از مذهبی‌ها هم در این زمینه، به همدیگر اعتماد نمی‌کنند.

دوم اینکه دولت نمی‌آید از این سرمایه‌ها حمایت کند. مثلاً ما یک سری سازوکار قانونی نداریم که از تعاونی‌های حقیقی حمایت بشود، یعنی این‌طور نیست که مردم بگویند: «اگر من پولم را در یک تعاونی بگذارم و شکست بخورم، دولت جبران می‌کند» الان دولت چه کار می‌کند؟ مثلاً یک کسی از بانک وام گرفته و از خارج، خودرو وارد کرده است، ولی الان می‌گوید «ندارم که پول را به بانک برگردانم!» دولت هم می‌گوید: «حُب ندارد دیگر! باید صبر کنیم» ما می‌گوییم: همین صبر را برای قرضی که چهارتا تعاونی گرفته‌اند و الان دچار مشکل شده‌اند، انجام می‌دادید، نه برای پس‌گرفتن پولی که صرف واردات خودرو می‌شود.

«رشد اقتصادی پایدار» وقتی است که عزت اقتصادی تک تک افراد رعایت بشود

رشد اقتصادی پایدار وقتی است که عزت اقتصادی تک تک افراد رعایت بشود، در این صورت، ببینید مدیران جامعه چه روحیه‌ای باید پیدا کنند؟ نمایندگان مجلس چه روحیه‌ای باید داشته باشند؟

الان بعضی از کارخانه‌های دولتی-که دارند ضرر می‌دهند- بناست به فروش گذاشته بشوند، ولی مثلاً در برخی موارد می‌گویند «نماینده مجلس نمی‌گذارد» می‌گوییم: «چرا نمی‌گذارد؟ اینکه خوب است؛ شهرش آباد می‌شود، چون بخش خصوصی حتماً کارخانه را بهتر اداره می‌کند» می‌گویند: فلان نماینده نمی‌گذارد، چون اگر این کارخانه دولتی باشد، آن نماینده تعدادی از آدم‌های خودش را وارد این کارخانه می‌کند و... اگر این کارخانه خصوصی بشود، رانت خواری‌هایش را چطوری انجام بدهد؟ او دارد نفوذ اجتماعی‌اش را از طریق این کارخانه دولتی انجام می‌دهد، لذا اجازه نمی‌دهد که خصوصی بشود.

این‌گونه افراد، شخصیتاً کریم نیستند و به درد مدیریت نمی‌خورند. یک مدیر خوب، باید چه روحیه‌ای و چه شخصیتی داشته باشد؟ یکی اینکه مثل داور در زمین فوتبال باشد، دوم اینکه مثل مربی برای تیم فوتبال باشد، سوم اینکه مثل مدیر پشتیبانی‌کننده تیم باشد. هیچ‌کدام از اینها خودش گل نمی‌زند، بلکه بچه‌ها را پرورش می‌دهند و پشتیبانی می‌کنند تا بچه‌ها بتوانند گل بزنند. یک فرماندار، یک استاندار، یک نماینده مجلس و یک وزیر هم باید این‌طوری باشند. این یک روحیه و یک رویه است!

هر مشکلی می‌بینیم ناشی از بی‌شخصیتی برخی از مدیران مملکت است

برخی از کارخانه‌دارها می‌گویند: «دولت می‌گوید که ما برای هر چیزی ارزش نمی‌دهیم، فقط برای واردات ضروری می‌دهیم تا کار کارخانه‌ها راه بیفتد» اما وقتی برای همان واردات ضروری می‌رویم در صف گرفتن ارزش قرار می‌گیریم، موانع زیادی سر راه ما قرار می‌گیرد و می‌بینیم که با دلال‌ها سرو و کار داریم و باید ارزش را از دلال‌ها- بخریم که گران‌تر است و...

دولتمرد باید مثل یک پدر دلسوز باشد، باید مأمور بگذارد که ببیند مشکل کارخانه‌دارها چیست؟ خود دولت باید برود دنبال کارخانه‌دارها و ببیند نیازهای ضروری آنها چیست؟ باید به مشکلات آنها رسیدگی کند. اما چه شخصیت‌هایی باید این کار را بکنند؟

هر مشکلی می‌بینید مال بی‌شخصیتی برخی از مدیران مملکت است، واقعاً مشکلات مملکت ما قابل حل است و کارخانه‌های مان قابل توسعه است. ما خودمان می‌توانیم رونق اقتصادی ایجاد کنیم و این ربطی به تحریم‌ها ندارد؛ اما چه چیزی لازم دارد؟ شخصیت کریمانه مدیریت اجرایی کشور را لازم دارد.

سر نخ انتخاب «مدیران کریم» دست مردم است؛ هم برای دولت و هم برای مجلس

حالا مدیران کریم، از کجا به دست می‌آیند؟ یک سر نخش دست مردم است. نماینده‌های مجلسی انتخاب کنید که باشخصیت باشند؛ هم خودشان اهل کرامت باشند و هم رعایت‌کننده کرامت مردم باشند. سر نخ دیگرش هم باز در دست مردم است؛ رئیس‌جمهور کریم، اهل کرامت و تأمین‌کننده کرامت مردم انتخاب کنید. هر سیاستمداری که در گفتارش شارلاتان بازی در بیاورد، کریم نیست.

وقتی سیاستمدار، یک رفتار غیرکریمانه و فرعون‌مسلکانه انجام بدهد، از آن بالا یک دومینویی آغاز می‌شود که

آخرش می‌شود فساد، رشوه، رانت و حتی فساد فرهنگی و حتی بی‌حجابی! برای مذهبی‌ها و حوزه علمیّه متأسف هستیم که بعضاً از رفتار غیرکریمانه مدیران جامعه (که عامل بسیاری از مشکلات و فسادهاست) انتقاد نمی‌کنند و صرفاً به بی‌حجابی کف خیابان اعتراض می‌کنند.

چرا برخی علما با مشروطه مخالف بودند؟ چون راه حضور شارلاتان‌های نفوذی انگلیس را به اداره کشور باز می‌کرد

آقای بهجت (ره) می‌فرماید: بعضی‌ها عجب هوشی دارند، عجب آینده‌نگری‌ای دارند! تا «مشروطه» مطرح شد، گفتند: اینها می‌خواهند مملکت را بی‌حجاب کنند! درحالی‌که مشروطه، اصلاً ربطی به حجاب نداشت؛ اما برخی از علمای آن دوره، این را گفته بودند و دیدید که چند سال بعد از مشروطه، رضاخان آمد و بی‌حجابی را رواج داد. آقای بهجت (ره) این مطلب را چندبار با تعابیر مختلف بیان کرده و می‌فرماید که آن علما، چطوری این را فهمیده بودند؟

البته «مشروطه» از یک جهاتی خوب است، بالاخره یک عده‌ای انتخاب می‌شوند و به مجلس می‌روند و قانون اساسی نوشته می‌شود و پادشاهی مشروط می‌شود، یعنی به ظاهر چیز خوبی است، پس چرا آن علما، به مشروطه ایراد گرفته بودند؟ چون مشروطه راه حضور شارلاتان‌های سیاسی و نفوذی‌های انگلیس را در اداره کشور باز می‌کند، لذا آخرش یعنی فساد!

آیت‌الله بهجت (ره) یک مثال دیگر هم در این باره مطرح می‌کند و می‌فرماید: تا مشروطه را خواستند شروع کنند، شیخ فضل‌الله نوری فرمود: اینها آخوندها را از بین می‌برند! به ایشان گفتند: مشروطه را خود آخوندها امضا کردند؛ مثل آخوند خراسانی! آقای بهجت (ره) می‌فرماید: شیخ فضل‌الله نوری باهوش بود و درست متوجه شده بود. چند سال بعد شروع کردند یکی یکی اعدام کردند و از خود شیخ فضل‌الله نوری هم شروع کردند!

اگر سیاسیون، کریمانه برخورد نکنند، دومینوی فساد در جامعه آغاز می‌شود

سیاسیون و مدیران جامعه باید «کریم» باشد؛ حالا شاخص این کریم بودن را در اصل بعدی مدیریت بیان خواهیم کرد. اگر یک سیاسی، کریم نباشد و کریمانه برخورد نکند، مثلاً در صحبت‌هایش چرت و پرت بگوید، لودگی و مسخره‌بازی دربیورد و... یک دومینویی شروع می‌شود که فساد اقتصادی و تعطیلی کارخانه‌ها یکی از آنهاست! یکی دیگر این است که آمار طلاق افزایش پیدا می‌کند! اما فهمیدن ارتباط این چیزها با هم، نیاز به فهم عمیق دارد.

امیرالمؤمنین (ع) در عهدنامه مالک اشتر می‌فرماید: «وَإِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعِدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ» (نهج البلاغه / نامه ۵۳) ستون دین، قدرت امت اسلامی و قدرت اسلام، همین مردم عادی کوچه و بازار هستند، «فَلْيَكُنْ صَعُوكَ لَهُمْ وَ مَبْلُكَ مَعَهُمْ» پس دلت با اینها باشد «وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَأَشْنَأَهُمْ عِنْدَكَ أَظْلَبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوباً الْوَالِي أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا» دورترین آدم از تو چه کسی باشد؟ تو به عنوان مدیر، باید از چه کسی بیشتر از همه بدت بیاید؟ از کسی که عیب مردم را پیش تو می‌گوید! البته همین مردمی که عمود خیمه دین هستند و عماد و تکیه‌گاه دین هستند، یک عیب‌هایی هم دارند اما چه کسی باید عیب‌های مردم را بیوشاند؟ والی جامعه، باید عیب‌ها را بیوشاند، نباید این عیب‌ها را آشکار کنی! بعد می‌فرماید: «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ» هرچیزی از این عیب‌ها برایت ظاهر شد، تو بیوشان! (حالا این

سؤال پیش می‌آید: حُب اگر این عیب‌ها از من پنهان شد که زیرآب من را می‌زنند! اگر یک کاری کردی که دیگر هیچ‌کسی پیش تو عیب نمی‌گوید و از بس کریمانه برخورد کردی، زبان چرب عیب‌جویان و عیب‌جویان را بریدی، در این صورت، طبیعتاً یک چیزهایی از تو مخفی می‌ماند! ولی می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَحْكُمُ عَلَىٰ مَا غَابَ عَنْكَ» آنها را به خدا بسپار، خدا خودش با آنها برخورد می‌کند.

پیامبر(ص): می‌توانستم منافقین را به شما معرفی کنم، اما کریمانه برخورد کردم!

رسول خدا(ص) در خطبه غدیر، صدا زد: «سَأَلْتُ جَبْرِئِيلَ أَنْ يَسْتَعْفِيَ لِي عَنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ لِعَلَّمِي بِقَلَّةِ الْمُتَّقِينَ وَكَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ وَإِدْعَالِ الْأَثِمِينَ وَحَثْلِ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِالْإِسْلَامِ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ» (احتجاج ۵۹/۱) من از جبرئیل خواستم که من را معاف کند از اینکه ولایت علی بن ابیطالب(ع) را به شما معرفی کنم؛ به خاطر کثرت منافقین و قلت متقین. و بعد می‌فرماید: یک آدم‌هایی هستند که نمی‌گذارند علی(ع) برمسند بنشیند.

و بعد می‌فرماید: «وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّيَ بِأَسْمَائِهِمْ لَسَمَّيْتُ - وَأَنْ أُؤَمِّيَ إِلَيْهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ لَأَوْمَأْتُ وَأَنْ أُدَلَّ عَلَيْهِمْ لَدَلْتُ وَ لَكِنِّي وَاللَّهِ فِي أُمُورِهِمْ قَدْ تَكْرَمْتُ» من اگر می‌خواستم، می‌توانستم همین الان در بین جمعیت، نشان بدهم چه کسانی منافق هستند و اگر می‌خواستم، همین الان دلیلش را هم می‌گفتم و روشن می‌کردم چه کسی منافق است. اما به خدا، من کریمانه برخورد کردم!

رئیس جمهور ما در انتخابات و بعد از انتخابات کریمانه برخورد نکرد!

رئیس جمهور ما در انتخابات و بعد از انتخابات کریمانه برخورد نکرد! ایشان نه تنها به دو قطبی‌سازی که روش فرعون چه‌ها است اقدام کرد و نه تنها سعی کرد عیوب را آشکار بکند، یک کار بزرگ‌تر هم انجام داد؛ تهمت هم زد! گفت: «اینها می‌خواهند دیوار بکشند» درحالی که کسی نمی‌خواست دیوار بکشد. او تمسخر هم کرد؛ درحالی که آدم کریم هیچ‌وقت مسخره نمی‌کند! با این برخوردهای غیرکریمانه، اقتصاد مملکت درست نمی‌شود، فرهنگ هم درست نخواهد شد، رانت خواری هم زیاد می‌شود! شورای نگهبانی هم نداریم که مثل داور فوتبال، وسط زمین کارت قرمز بدهد، نمی‌دانم قانونش را نداریم یا اینکه اجرا نمی‌کنیم؟

بعضی‌ها هم به عنوان حزب‌اللهی‌گری کریمانه برخورد نمی‌کنند. بنا نیست ما به روش غیرکریمانه، دزد بگیریم! اگر این‌طور بود که اصلاح امور زیاد سخت نبود و مسئله این قدر کش پیدا نمی‌کرد!

امیرالمؤمنین(ع) هم اگر می‌خواست کریمانه برخورد نکند که راحت می‌توانست اوضاع را درست کند! حضرت می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِي يُضِلُّكُمْ هُوَ السَّيْفُ» (ارشاد مفید ۲۸۱/۱) من می‌دانم آن چیزی که شما را درست می‌کند شمشیر است! (البته نه اینکه همه مردم را با شمشیر بزند، بلکه کافی بود، چند نفر را گردن بزند) بعد می‌فرماید: «وَمَا كُنْتُ مُتَحَرِّبًا صَلَاحَكُمْ بِفَسَادِ نَفْسِي» من خودم را فاسد نمی‌کند برای اینکه بخوادم شما را درست کنم. «وَلَكِنْ سَيَسْلُطُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي سُلْطَانٌ صَعْبٌ لَا يُؤَفِّزُ كِبِيرَكُمْ وَلَا يَرْحَمُ صَغِيرَكُمْ وَلَا يُكْرِمُ عَالَمَكُمْ» ولی به این زودی‌ها یک‌کسانی بر شما مسلط خواهند شد که احترام و کرامت شما را رعایت نمی‌کنند و آن وقت خواهید دید چطور با زور شمشیر بر شما حکومت می‌کنند...

الان برخی فرعون چه‌ها با «عملیات روانی» زورگویی می‌کنند

الان ما فرعون چه‌ای نداریم که بخواهد با شمشیر، زور بگوید، اما فرعون چه‌هایی داریم که با جنگ روانی این کار را بکنند. اگر عملیات روانی در یک سیاست‌مدار دیدید، بدانید که او فرد پلیدی است! حالا چرا این قدر به موضوع «زبان» اهمیت می‌دهیم؟ یک آیه‌ای در قرآن داریم که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (احزاب/ ۷۰) ای کسانی که ایمان دارید تقوای الهی را داشته باشید و درست حرف بزنید! گفته می‌شود که رسول خدا (ص) هر جمعه این آیه قرآن را در خطبه نماز جمعه بیان می‌کردند؛ یعنی در حاکمیت اسلامی این آیه قرآن، آیه کلیدی و مهمی است.

اگر رعایت کرامت و عزت نفس را در اداره جامعه ادامه بدهیم، هم صحنه سیاسی قشنگ می‌شود، هم ادبیات و رفتار سیاسیون، درست می‌شود، نحوه کارآفرینی کردن برای جوان‌ها هم عالی خواهد شد. چند سال است که رهبر انقلاب در هفته دولت، وقتی هیئت دولت نزد ایشان می‌روند، پدران و مشفقانه به آنها تأکید می‌کنند: «کارآفرین‌ها را تشویق کنید»

شخصیت یک مدیر در جامعه اسلامی، شخصیت ویژه‌ای است؛ این مدیر خیلی به شخصیت تک تک افراد جامعه احترام می‌گذارد، به حدی که رسول الله الاعظم (ص) می‌نشست و با آدم‌های بی‌مقدار گفتگو می‌کرد و هیچ‌کدام از آنها را مسخره نمی‌کرد، درحالی‌که منافقین و مخالفین حضرت هم در بین آنها بودند، این قدر به آنها احترام می‌گذاشت که دیگران اصلاً فکر نمی‌کردند این فرد، عیبی هم دارد. شیوه حضرت این‌طور بود که اگر کسی یک عیبی دارد (یک مرضی در قلبش هست) خود مردم باید بفهمند و او را بشناسند.

کسی که در انتخابات، عزت رقیبش را حفظ نکند، شایسته مدیریت نیست

شیوه رسول خدا (ص) آن‌طور بود، ولی متأسفانه در جامعه ما، اگر یک عیبی در کسی ببینند، چه‌کار می‌کنند؟ اگر رهایشان کنید، سرهم‌دیگر را می‌کنند و رسانه‌های خبیث بی‌بی‌سی‌چی، اصلاً این را جزو کار حرفه‌ای و رسانه‌ای خود می‌دانند! می‌گویند: این شیوه کار حرفه‌ای در رسانه است! یعنی این را حرفه‌ای‌گری می‌دانند و کسی هم نهی از منکر نمی‌کند! بعضی‌ها هم به عنوان حزب‌اللهی‌گری می‌آیند از همین روش‌ها استفاده می‌کنند.

اینها اصول مدیریت است، مدیریت باید کریمانه باشد و باید عزت آدم‌ها را حفظ کند. اگر در انتخابات دیدید کسی عزت رقیبش را حفظ نکرد، چنین کسی شایسته نیست و باید کنار برود و از عرصه رقابت، حذف بشود.

(الف-۲-ن ۲)

جلسه نهم |

دومین اصل مدیریت؛ «محبت و ایجاد همدلی»

یک سیاستمدار باید در جامعه همدلی ایجاد کند نه اینکه شقاق ایجاد کند! هرکسی می خواهد خودش را مدیریت کند، اول باید خودش را دوست داشته باشد وای بر پدر و مادرهایی که در ۷ سال اول به بچه ثابت نمی کنند «عاشق او هستند!»

پدر و مادرهای محترم! بچه ها از روی الگوی شما «امامت» را می فهمند، از روی الگوی مهربانی مادر، می فهمند که امام مهربان است، از روی الگوی مهربانی مادر می فهمند که خدا مهربان است و حسن ظنّ به خدا پیدا می کنند.

در مدیریت رعایت کردن اصل عزت و کرامت، هزینه دارد و باید هزینه اش را بپذیریم

اصل اول در مدیریت، اصل حفظ عزت و کرامت است و اهمیتش در این است که رعایت این اصل، هزینه دارد و ما باید هزینه اش را بپذیریم. اینکه می گوییم «هزینه دارد» معنایش چیست؟

یعنی هرکسی را خواستی مدیریت کنی - مثلاً اگر اعضای خانواده را خواستی مدیریت کنی - اگر بخواهی عزت و کرامتش را حفظ کنی، اولاً دیرتر به اهداف می رسی، ثانیاً ضربه می خوری؛ چه بسا ضربه های به ظاهر جبران ناپذیر! ثالثاً رعایت این اصل، ممکن است دیرتر موجب تغییر رفتار زبردستان بشود.

ما می‌گوییم «عیبی ندارد؛ هر سه تا هزینه فوق را می‌پذیریم» اما در دانش مدیریت این حرف، زیاد پذیرفته نیست، حتی برخی از اساتید رشته مدیریت می‌گویند که اصلاً اعتنا نمی‌شود! ما هم در این بحث خودمان، دانش مدیریت را باهم مرور نمی‌کنیم بلکه نکاتی را مطرح می‌کنیم که یا جزء نواقص دانش مدیریت محسوب می‌شود، یا اگر جزء دانش مدیریت هم باشد، به شدت در جامعه، مورد غفلت است، یعنی آن مسائلی را که همه می‌دانند و دارند اجرا می‌کنند، مطرح نمی‌کنیم.

اینکه می‌گوییم رعایت این اصل کرامت، هزینه دارد یعنی چه؟ مثلاً اگر تو احترام کارمندت را رعایت کنی یا احترام اعضای خانواده‌ات را رعایت کنی، ممکن است از آن سوءاستفاده کنند. یا ممکن است دیرتر به نتیجه برسی، مثلاً دانش آموز دیرتر متقاعد شود به درس خواندن و... اما اشکالی ندارد؛ بگذار دیرتر بخواند، اما وقتی یک روزی خواند، دیگر خودش است که دارد می‌خواند و با احترام، دارد می‌خواند.

مدیریت امتحانی، مدیریت ناکارآمدی است

دائرة مثال‌های این بحث، خیلی گسترده و متنوع است، مثلاً بنده امتحان گرفتن در درس‌های آموزش و پرورش، (یعنی این امتحان‌های حفظی، ترمی و نمره‌ای) به نوعی توهین به شخصیت دانش آموز است. این هم یک بحث ارزشی و اخلاقی نیست، بلکه یک بحث واقع‌بینانه و دینی است. در روانشناسی می‌گویند «وقتی برای امتحان، پاداش و جزا می‌گذارید، این بچه نمی‌تواند درست فکر کند و مسئله را حل کند» اما وقتی به او می‌گوی: «خودت حل کن، من نه نمره‌ای به تو می‌دهم، نه تشویق می‌کنم نه تنبیه» آن وقت بهتر درباره حل مسئله فکر می‌کند! پس مدیریت امتحانی، مدیریت ناکارآمدی است. این سخن، می‌شود سخن دینی.

قبلاً بعضی‌ها این حرف‌های بیهوده را مطرح می‌کردند که «این یک حرف دینی و ارزشی است... آن یک حرف عقلانی است!» در حالی که عقل هم همان حرف دین را می‌زند، دین و عقل اصلاً یکی است و باهم فرق نمی‌کنند.

الان هم برخی از جریان‌هایی که بنده به آنها می‌گویم «شارلاتانیزم سیاسی» می‌آیند یک دوقطبی‌هایی درست می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: «اینها ارزشی هستند، ولی ما واقع‌بین هستیم!» خب این حرف دروغ است، اگر «ارزشی» به معنای «دینی» باشد، خُب دین هم می‌گوید «واقع‌بین باش!»

اگر بنای شخصیت فکری برخی افراد سیاسی بر دروغ‌گویی و دروغ بستن به دیگران باشد، چرا اینها باید مجاز باشند که وارد عرصه سیاست بشوند؟

اگر طبق قرآن تبلیغ کرده بودیم، الان بین مردم، بی‌دینی مساوی با نادانی بود

ما باید یک جوری دین را تبلیغ کنیم که اگر یک کسی بی‌دینی کرد، به او بگویند «مگر نادان هستی که بی‌دینی می‌کنی؟» ولی الان بین مردم، آیا بی‌دینی مساوی است با نادان بودن؟ نه؛ این طور نیست! خُب این یعنی ما طبق قرآن، تبلیغ نکرده‌ایم و با ادبیات غلط تبلیغ کردیم، این یعنی ضعف حوزه علمیه در آموزش دین. در حالی که قرآن فرموده است: چه کسی بی‌دینی می‌کند، جز آدم نادان؟! «وَمَنْ يَزْعُبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (بقره/۱۳۰) ولی الان مردم، بی‌دینی را مساوی با حماقت نمی‌دانند و دین‌داری را مساوی با هوشمندی و عقلانیت نمی‌دانند.

همین ماه محرم، در واقع زمان تأمین منافع ملت و زمان اجرای عقلانیت در مدیریت جامعه است. اصلاً

امام حسین(ع) جان داد برای اینکه جامعه باید عقلانی اداره بشود و الا مسئله بر سر نمازخواندن که نبود! نه کسی با نمازخواندن ایشان مشکل داشت، نه ایشان علیه بی‌نمازی قیام کرد! شما می‌دانید که حتی شمر هم نماز می‌خواند!

مسجد خوب، مسجدی است که برای بچه‌ها شغل‌آفرینی و کار‌آفرینی کند و بچه‌ها را در کارکردن، فربه کند به طوری که هنر پول درآوردن داشته باشند. بیکاری و سرکار نرفتن، مساوی با ذلیل شدن است و اسلام این را نمی‌خواهد، استقلال اقتصادی هم مساوی با عزت نفس است و این عزت نفس، آغاز رشد و شکوفایی یک فرد و یک ملت است، دین هم، همین را می‌خواهد.

حجاب یک مقوله عقلانی است نه صرفاً ارزشی! / ایجاد دوقطبی «ارزشی-عقلانی» نوعی شارلاتانیزم است

حجاب هم یک مقوله عقلانی است. مثلاً اگر یک‌کسی دستش را روی بوق ماشین بگذارد و جلوی بیمارستان، چند دقیقه بوق بزند، مردم به او اعتراض می‌کنند که «چرا مریض‌ها را اذیت می‌کنی و اعصابشان را خرد می‌کنی؟» یعنی به‌عنوان یک رفتار اجتماعی غلط، مردم جلوی این فرد را می‌گیرند.

بی‌حجابی هم تفسیری جز این ندارد که دارد حقوق دیگران را پایمال می‌کند و روان‌ها را اذیت می‌کند. ولی ادبیات دینی رایج در جامعه ما یک‌جوری است که این را برای مردم جا نینداخته است و آن وقت برخی از سیاسیون شارلاتان هم دارند از این مسئله سوءاستفاده می‌کنند.

اینکه بیایند دوقطبی‌سازی «ارزشی عقلانی» راه بیندازند، اسمش شارلاتانیزم است، چون دین چیزی جز عقلانیت نیست. عقلانیت هم در تأمین منافع کوتاه مدت و بلند مدت است.

مدیریت کریمانه در درازمدت، موفقیتش بیشتر است

اینکه می‌گوییم در مدیریت، باید کرامت افراد را رعایت کنیم، یک بحث اخلاقی نیست، بلکه یک بحث مدیریتی است. چون در درازمدت، موفقیت این مدیریت کریمانه بیشتر است. مثلاً اگر شما به نیروی زیردست خود فحش بدهی یا به او بی‌احترامی کنی، در کوتاه‌مدت ممکن است حرف تو را گوش کند و کار سازمان راه بیفتد، اما در درازمدت، این سازمان یا جامعه فلج می‌شود و دزد در آن زیاد می‌شود!

هرچه شما به افراد سازمان یا افراد جامعه‌ات شخصیت بدهی، بهتر به نتیجه می‌رسی؛ البته دیرتر! یعنی نتیجه مدیریت کریمانه در درازمدت، خوب می‌شود و در کوتاه‌مدت معمولاً این نتیجه به دست نمی‌آید. افراد سوءاستفاده‌چی هم در همه جا هست و مدیری که بخواهد کریمانه برخورد کند، اذیت می‌شود لذا باید تحملش زیاد باشد.

برخی از نمایندگان مجلس، در بیان دلایل عدم شفافیت، به ملت توهین کردند

چرا بنده سر موضوع شفافیت، این قدر محکم، نهی از منکر کردم؟ شفافیت مجلس یک امر قطعی عقلانی است که رخ خواهد داد، اگر این گروه موجود هم لیاقتش را نداشته باشد، گروه بعدی مجبور است این کار را بکند. اما فریاد بنده به دلیل توهین‌هایی بود که برخی اعضای هیئت‌رئیس مجلس - در بیان دلایل عدم شفافیت - به ملت کردند.

یکی از توهین‌ها این بود که گفتند: «مردم هنوز رشد لازم را پیدا نکرده‌اند!» این توهین به ملت است. یکی دیگر اینکه مردم را تقسیم می‌کنند به گروه فشار! تهمت زدن به مردم تحت عنوان «گروه فشار» و فرقه فرقه و شعبه شعبه کردن مردم، توهین به مردم نیست؟!

یکی دیگر از توهین‌ها این بود که گفتند: «اگر رأی ما علنی باشد، شورای نگهبان دیگر نمی‌گذارد نماینده بشویم!» آیا توهین به شورای نگهبان، توهین نیست که بالای سر شما است تا مبادا بی‌دین، یک قانونی را تصویب کنید؟! آیا اشکالی ندارد که نمایندگان مجلس به منتقدین خودشان توهین کنند؟

مفاسد مالی ناشی از آرا و گفتار سیاسی مسئولان است؛ ولو خودشان دست‌کج نباشند / دیدگاه غیرعقلانی موجب عدم موفقیت در مدیریت می‌شود

می‌گویند: «آنهایی که دنبال شفافیت هستند، اهداف سیاسی دارند» آیا این توهین به ملت نیست؟! می‌گویند: «شفافیت مربوط به مسائل مالی است نه مسائل رأی!» اتفاقاً مفاسد مالی هم ناشی از آراء و افکار سیاسی مسئولان و گفتار سیاسی آنها است؛ ولو خودشان دست‌کج نباشند.

مثلاً خوارج زاهد، خودشان دست‌پاک بودند، ولی آمدند علیه عدالت قیام کردند و عدالت علوی را تضعیف کردند و زمینه را برای رانت‌خوارهای پلید آماده کردند. هر نوع خروج خوارج مسلک‌گونه‌ای، مثل خروج خوارج مسلک‌گونه فتنه ۸۸ موجب فسادها و رانت‌ها و بدبختی‌های فراوان از داخل و بدبختی‌ها و هجوم فراوان از خارج می‌شود. آیا این حرف صرفاً یک حرف دینی و انقلابی است یا یک حرف عقلانی است؟ این حرف، کاملاً عقلانی است!

شما وقتی ساختارهای نظام را شل کردی، آن وقت دیگر صدا قوه قضائیه هم از عهده کنترل رانت‌خواری‌ها بر نمی‌آیند و نمی‌شود جمعش کرد. دیدگاه غیرعقلانی موجب عدم موفقیت در مدیریت می‌شود!

اصل دوم در مدیریت «محبت و ایجاد همدلی» است / یک سیاستمدار باید همدلی ایجاد کند نه اینکه شقاق ایجاد کند!

اصل دیگری که در مدیریت، حاکم است چیست؟ محبت و ایجاد همدلی. یک فرد مسئول و سیاست‌مدار باید بتواند همدلی ایجاد کند نه اینکه شقاق ایجاد کند!

مسئولین مملکت، باید روحیه همدلی را در جامعه ایجاد کنند، نه اینکه جامعه را چندپاره کنند؛ حتی اگر جامعه هم چندپاره باشد، شما-به‌عنوان مسئول- باید بگویید: «نه، این جور نیست، ان شاء الله درست است، او هم غرضی نداشته، این هم غرضی نداشته...» ولی الان اگر کسی، غرضی هم نداشته باشد، اینها می‌گویند که غرض دارد! اختلاف افکنی و فتنه‌گری و... چه آدابی است که بعضاً دیده می‌شود؟!

شورای نگهبان باید به پرونده افراد نگاه کند و کسانی که مبتلا هستند به اموری مثل شقه‌شقه کردن ملت و به‌کار گرفتن تعبیرات سخیف دوقطبی‌سازی، جنگ روانی و... چنین کسانی را نباید تأیید کند که بیایند در رؤس مملکت قرار بگیرند!

یک سیاست‌مدار باید کار را به جایی برساند که محبوب باشد، نه اینکه فقط مقبول باشد و به او رأی بدهند. آقای رئیس‌جمهور ۲۴ میلیون رأی آورد؛ این رأی دلیل مقبولیت ایشان بود، اما دلیل محبوبیت ایشان نبود. کم‌اینکه وقتی از مردم درخواست کرد که «بیایید خودتان در ثبت‌نام یارانه‌ها انصراف بدهید» اکثریت قریب به اتفاق مردم،

حرفش را گوش نکردند!

«محبوبیت» برای مدیری پیش می‌آید که خودش هم عاشق مردم باشد

ما دوست داریم در یک جامعه-که فضای سیاسی جامعه‌اش درست است- یک رئیس‌جمهور، محبوب باشد. حکومت مهدوی این‌گونه است که مدیر در جامعه، یک جوری رفتار می‌کند و یک جوری حرف می‌زند که مردم دوستش دارند! ان شاء الله بعد از ظهور حضرت، می‌بینید که چند میلیارد فاصله هست بین محبوبیت فرمانداران حضرت، تا این مقبولیت‌های دموکراسی شده امروز!

این محبوبیت برای چه کسی پیش می‌آید؟ برای کسی که خودش هم عاشق مردم است! کم‌اینکه پیامبر گرامی اسلام (ص) عاشق مردم بود! قرآن می‌فرماید: «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (توبه/ ۱۲۸)

چه کسی می‌تواند عاشق مردم باشد؟ کسی مثل شهید چمران که در لبنان، یک یتیم‌خانه باز کرده بود و به خانمش گفت: دیگر ما غذای متفاوت با غذای بچه‌ها نمی‌خوریم، ما هم مثل این بچه‌ها، مستمندانه غذا می‌خوریم.

اگر محبت نباشد، مدیریت موفق نخواهد بود / عرصه مدیریت، عرصه عاشقی است

حالا اگر این محبت نباشد چه می‌شود؟ مدیریت، موفق نخواهد بود! بعضی‌ها در مباحث مدیریت، می‌گویند «محبت را کنار بگذارید! می‌خواهیم ضوابط، جای روابط را بگیرد، در غیر این صورت، رفیق بازی می‌شود!» حُب این اشتباه است! اگر رفیق بازی به این معنا باشد که «یک مدیر، رفیق همه مردم باشد و به این رفقاییش نامردی نکند» این خوب است! در مرام رفاقت، این نامردی است که شما با شکم سیر بخوابید و رفیق شما گرسنه باشد. حالا اگر مردم ببینند که مدیر این قدر با آنها رفیق است که وقتی ببیند کسی گرسنه است، او هم غذا نمی‌خورد، آن وقت مردم همکاری می‌کنند برای اینکه کار سازمان و کار جامعه راه بیفتد! رفاقت به این معنا، در مدیریت چیز بدی نیست و خیلی هم خوب است؛ پس چرا ما این رفاقت را در مدیریت، کنار بگذاریم و ضوابط را جایش بگذاریم؟!

می‌فرماید: «سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ» (من لایحضره الفقیه/ ۴/ ۳۷۸) هرکسی رئیس می‌شود، نوکر بقیه است! مردم اگر ببینند یک کسی دارد خوب به آنها خدمت می‌کند و صبور هم هست و واقعاً دارد نوکری می‌کند، به او محبت و عشق پیدا می‌کنند.

عرصه مدیریت، عرصه عاشقی است، همان‌طور که خانواده محل عاشقی است و قرآن می‌فرماید «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» (روم/ ۲۱) خانواده جای این نیست که هرکسی بخواهد حق خودش را از حلقوم دیگری بیرون بکشد! این طوری که نمی‌شود زندگی کرد.

برای خودسازی و «مدیریت خود» باید به خودت علاقه داشته باشی!

برای خودسازی و «مدیریت خود» هم انسان باید به خودش علاقه داشته باشد. شما باید این قدر به خودت علاقه داشته باشی و این قدر خودت را دوست داشته باشی که خودت را تباه نکنی و اجازه ندهی دشمن به تو حمله کند و ضربه بزند. ببینید خدا چطوری ما را تربیت می‌کند؛ مثلاً می‌فرماید: شیطان، دشمن تو است «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» (فاطر/ ۶) این یعنی تو دوست خودت باش و مقابل دشمن خودت بایست! کسی که مقابل

دشمن خودش بی‌عار و بی‌سپر باشد و دشمنش را نزند و او را رصد نکند یعنی خودش را دوست ندارد!

خودت را دوست داشته باش. امیرالمؤمنین (ع) به مردم کوفه فرمود: من هیچ‌کاری برای شما نکردم، من هرکاری کردم برای خودم بوده است! خودم را روز قیامت می‌خواهم نجات بدهم. (قَالَ عَلِيُّ (ع) يَوْمًا: مَا أَحْسَنْتُ إِلَى أَحَدٍ قَطًّا! فَرَفَعَ النَّاسُ رُؤُوسَهُمْ تَعَجُّبًا، فَقَرَأَ: إِنَّ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا؛ نشر الدر: ۱/ ۲۹۳)

مؤمن، عاشق خودش است و خدا این را دوست دارد

درواقع مؤمن، عاشق خودش است و خدا دوست دارد که انسان عاشق دارایی‌هایی باشد که خدا به او داده است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید خدا رحمت کند کسی را که قدر خودش را بداند. (رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا عَرَفَ قَدْرَهُ؛ غررالحکم / ۵۲۰۴)

یکی از بلاهای الهی این است که آدم خودش را فراموش کند! «نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ» (حشر/۱۹) دیگر به نفع خودش کار نمی‌کند، بلکه به ضرر خودش کار می‌کند و برایش مهم نیست! مثلاً وقتی گناه کرد، نمی‌رود توبه کند، وقتی به خودش لطمه زد، نمی‌رود بگوید «ظلمت نفسی» اصلاً یکی از موعظه‌های اولیاء خدا برای ما این است: «تو چقدر به خودت بی‌رحم شده‌ای! چه چیزی شما را به خودتان بی‌رحم کرده است؟...»

در روانشناسی هم اخیراً به مفهوم «شفقت» خیلی توجه پیدا کرده‌اند و اینکه خودت را دوست داشته باشی. تو نباید این قدر خودت را سرزنش کنی و علیه خودت، منفی حرف بزنی! قسمت‌های مثبت وجود خودت را ببین! هیچ‌کسی نباید خودش را این قدر بزند. خداوند که این قدر بر توبه تأکید می‌کند، درواقع معنایش این است «بیا پیش خودم توبه کن، من حس مثبت به تو می‌دهم» نه اینکه تنهایی در خودت فرو بروی و مالیخولیا بگیری!

کسی که می‌داند پیش خدا عزیز است، زیاد توبه می‌کند

آدم باید نسبت به خودش، مثبت باشد و خودش را دوست داشته باشد. این کلمات زشت است که یک‌کسی بگوید «من که بدبخت هستم! من آشغال هستم و اصلاً به درد نمی‌خورم، اصلاً معلوم نیست برای چه زنده هستم و...» این حرف‌ها چیست که می‌گویی؟ چرا به خودت توهین می‌کنی؟! تو برای خدا عزیز هستی.

چه کسی زیاد توبه می‌کند؟ آن کسی که می‌داند پیش خدا عزیز است. ببینید خدا چه پیام‌هایی برای گنهکارها می‌فرستد! مثلاً اینکه غصه نخور، البته تو عیب و نقص داری و گناه کرده‌ای، اما کسی حق ندارد پشت سر تو حرف بزند و آبرویت را ببرد! اینکه در روایت می‌فرماید: «الْغَيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَةِ» (خصال/۶۳/۱) همین معنا را دارد منتقل می‌کند.

چرا در مدیریت خود، باید خودت را دوست داشته باشی؟ / آیا خودخواهی بد است؟!

چرا در خودسازی و در مدیریت خود، باید خودت را دوست داشته باشی؟ چون اگر خودت را دوست نداشته باشی، نمی‌روی منافعت را تأمین کنی. در زبان فارسی می‌گویند «خودخواهی بد است» ولی این در زبان عربی و ادبیات دینی ما نیست. اصلاً «خودخواهی بد است» یعنی چه؟ آیا معنایش این است که من خودم را نخواهم و بگویم «بگذار بروم به جهنم»؟!

امام صادق (ع) به شیعیان می‌فرماید: «فَتَنَّا فَسُؤا فِي الدَّرَجَاتِ؛ امالی طوسی / ۲۹۶) بروید باهم مسابقه بگذارید و از

هم جلو بزنید برای رسیدن به بالاترین درجه‌ها! آیا در مسابقه، خودخواهی نیست؟! خداوند در قرآن می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (ملک/ ۲) من شما را امتحان می‌کنم که ببینم کدام‌تان بهتر هستید؟

در دعای کمیل هم می‌خوانیم: خدایا من را بهترین بندگان خودت قرار بده... «وَاجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبِيدِكَ نَصِيبًا عِنْدَكَ وَأَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَأَخْصِهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ» (بلدالامین/ ۱۹۱) در کربلا هم بین شهدا فرق بود؛ اباالفضل العباس مقامی دارد که بقیه شهدای کربلا به حالش غبطه می‌خورند.

هرکسی می‌خواهد خودش را مدیریت کند، اول باید خودش را دوست داشته باشد

هرکسی می‌خواهد خودش را مدیریت کند باید خودش را دوست داشته باشد و خودش را قیمتی بداند. این وسوسه ابلیس را گوش نده که می‌گوید: «تو که آدم نمی‌شوی!» تا شروع می‌کند به عبادت و توبه، ابلیس خبیث می‌گوید: «حالا بس است دیگر، تو هم می‌خواهی با این نماز شب و... یک شبه مثل آقای بهجت بشوی!» به ابلیس تودهنی بزن!

در مدیریت‌کردن، اصل «محبت» فوق‌العاده است. محبت یک عشق است؛ عشق از درون. شما عشق می‌کنید از اینکه خدا شما آفریده است یا نه؟ می‌فرماید: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» (انسان/ ۱) از نعمت وجود خودتان، عشق کنید و خودتان را دوست داشته باشید تا وقتی این آیه قرآن را شنیدید که خدا بر شما منت گذاشته، از خدا تشکر کنید!

وقتی خدا می‌فرماید «ای انسان، من تو را آفریدم!» با یک عشقی بگو: «جانم به خدا! ممنونت هستم که من را آفریدی...» کسی که اینجا بگوید: «حالا که چی؟ می‌خواستی نیافرینی!» این نشانه یک روحیه و اخلاق خیلی زشت و خطرناک است. هیچ وقت، این حرف را نگو!

باید عاشق خلقت خودت باشی تا بگویی «خدایا ممنونت هستم که من را آفریدی»

خداوند فرمود «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ» (بقره/ ۲۱) بندگی کنید آن کسی را که شما را آفرید... تو باید عاشق این آفرینش باشی تا بگویی «خدای من، ممنونت هستم که من را آفریدی» این را چه کسی می‌تواند بگوید؟ کسی که عاشق خلقت خودش است!

بگو: «خدایا تشکر می‌کنم که من را آفریدی، دوستت دارم که من را دوستم داری، به حدی که دیگر نمی‌خواهی من تا ابد از بین بروم!» این شکوه و جشن و زیبایی در دل تو هست. بعضی‌ها می‌گویند: «شادی دین کجاست؟!» اینها معنای این شادی و شکوه - به خاطر دوست داشتن خلقت - را درک نکرده‌اند.

می‌فرماید: «الدِّينُ حُبُّو» (غررالحکم/ ۶۷) دین، سرور قلب آدمی است. می‌دانید چرا متدینین، خیلی از هرزگی‌ها و رقاصی‌ها را ندارند؟ از بس جگرشان شاد است؛ اصلاً نیازی به این مسخره‌بازی‌ها ندارند. آنها بی‌نیاز دارند به اینکه از بیرون به خودشان شادی و سرور تزریق کنند، دنبال لهو و لعب می‌روند، اما کسی که از ته دل، شاد است، نیازی به این چیزها ندارد.

بین دوست داشتن خود با دوست داشتن «خواستنی‌های بد خود» فرق هست

عاشق خودت باش! محبت در مدیریت نفس، لازم است و الا «منفعل» می‌شوی و مدام می‌گویی: «حالا کجای این نفس را درستش کنم؟ اینکه اصلاً درست شدنی نیست!»

البته بین دوست داشتن خود با دوست داشتن «خواستنی‌های بد خود» فرق هست؛ بعضی‌ها دوست داشتنی‌های بدی را دوست دارند و خودشان را فدای آن دوست داشتنی‌های بد و کم ارزش می‌کنند. این محبتِ هوای نفس است که بد است و الا جان تو خیلی ارزش دارد، به حدی که خدا به آن قسم خورده است «وَأَنْفُسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (شمس / ۷) قسم به آن کسی که این نفس و این جان آدمی را زیبا آفریده است!

باید به خودت علاقه داشته باشی و مراقب خودت باشی، خودت را ارزان خرج نکنی و نگذاری لگدمال شیطان بشود، یک ذره‌اش هم نباید هدر برود. آدم تا خودش را - به معنای درست کلمه - دوست نداشته باشد، نمی‌تواند خودش را بسازد، لذا خودش را رها می‌کند.

پدر و مادر در هفت سال اول باید به بچه ثابت کنند که عاشق او هستند

در مدیریت خانواده هم محبت، اصل مهم است. در هفت سال اول که بچه دارد خودش را پیدا می‌کند، به پدر و مادر فرموده‌اند که مثل غلام او باشید که او بفهمد ارباب است! (الْوَالِدُ لِلْوَلَدِ الْحَنَانُ وَالْوَالِدَةُ لِلْوَلَدِ الْحَنَانُ وَالْوَالِدُ لِلْوَلَدِ الْحَنَانُ وَالْوَالِدَةُ لِلْوَلَدِ الْحَنَانُ) (وسائل الشیعه ۱/۴۷۶) وای بر مامان و باباهایی که در هفت سال اول به بچه ثابت نمی‌کنند که عاشق او هستند! این بچه باید آخرکیف باشد!

برخی از مادرها مدام به بچه می‌گویند «دیگر دوستت ندارم ها!» چرا بچه را تهدید می‌کنی؟! حُب این بچه یادش می‌ماند و می‌گوید «من موجودی هستم که به همین سادگی، مادرم می‌تواند من را دوست نداشته باشد؟» این را به بچه‌ات نگو. منتش را بکش! این طوری بگو: «من که تو را دوست دارم، این کار را نکن...» مدام به او بگو دوستت دارم، بگذار این بچه، وجودش پُر بشود.

حضرت امام (ره) سخنرانی‌هایی دارد درباره اینکه اگر مادر به بچه بی‌مه‌ری کند، این برای بچه، عقده روانی می‌شود و بعد این را بعداً نمی‌شود جمع کرد. (بچه‌ای که تحت تربیت مادر نباشد، محبت مادر را نچشد، عقده پیدا خواهد کرد. این عقده‌ها منشأ همه مفاسد است. دزدیها از این عقده‌ها پیدا می‌شود؛ آدمکشیه‌ها از این عقده‌ها پیدا می‌شود؛ خیانتها از این عقده‌ها پیدا می‌شود؛ صحیفه امام / ج ۷ / ص ۴۴۵) درباره صدام می‌گویند: او بچه‌ای بوده که پدرش فوت کرده و مادرش بعد از زایمان گفته بود که «من این بچه را نمی‌خواهم!» حدود ۳ سال از مادرش دور بوده و بعد مادرش حاضر می‌شود او را بپذیرد. حُب این بچه‌ای که محبت مادرش را ندیده، وقتی بزرگ شد، این طوری می‌شود که عین آب خوردن آدم می‌کشد و جنایت می‌کند.

محبت در خانه، بیشتر باید به خانم و دخترها برسد

محبت در خانواده غوغا می‌کند! محبت در خانه، بیشتر باید به خانم و دخترها برسد. امام رضا (ع) می‌فرماید: هر مردی که دختری خانم محرم خودش را (مثل خواهر، مادر، همسریا دخترش) شاد کند، خداوند متعال روز قیامت او را شاد خواهد کرد! (اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى الْإِنثَاءِ أَزْأَفُ مِنْهُ عَلَى الذُّكُورِ وَمَا مِنْ رَجُلٍ يُدْخِلُ فَرْحَةً عَلَى امْرَأَةٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا حُرْمَةً إِلَّا فَرَحَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ کافی / ج ۶ / ص ۶)

عبارت‌هایی دربارهٔ محبت به خانواده هست که خیلی عجیب است. پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: یک کسی را روز قیامت می‌آورند و او هیچ کار خوبی نکرده است که بشود با آن، به بهشت برود. خداوند متعال می‌فرماید او را به بهشت ببرید چون با خانواده‌اش مهربان بوده است. «يُؤْتِي بِالرَّجُلِ مِنْ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَا لَهُ مِنْ حَسَنَةٍ تُرْجَى لَهُ الْجَنَّةُ، فَيَقُولُ الرَّبُّ تَعَالَى: أَدْخَلُوهُ الْجَنَّةَ، فَإِنَّهُ كَانَ يَرْحَمُ عِيَالَهُ» (کنز العمال / ج ۱۶ / ص ۳۷۹)

امام صادق (ع) می‌فرماید: «مَنْ أَخْلَقَ الْأَنْبِيَاءَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ - حُبُّ النَّسَاءِ» (کافی / ۵ / ۳۲۰) کسی که خانمش را دوست داشته باشد، این از اخلاق انبیاء الهی است! پیامبر (ص) می‌فرماید: اینکه به خانمت بگویی دوستت دارم، تا آخر عمر یادش نمی‌رود (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَوْلُ الرَّجُلِ لِلْمَرْأَةِ إِنِّي أَحْبَبْتُكَ لَا يَذْهَبُ مِنْ قَلْبِهَا أَبَدًا؛ کافی / ۵ / ۵۶۹)

مادر مثل توپ پخش کن تیم، در خانه باید «محبت» پخش کند

در خانواده نه تنها باید به خانم محبت بشود، بلکه خانم و مادر خانواده، مثل توپ پخش کن تیم است؛ در وسط خانه محبت پخش می‌کند، خانم در برخورد با بچه‌ها، نباید حالت حقوقی به خودش بگیرد و مثل فرمانده‌ها رفتار کند، بلکه باید دلبری کند! مثلاً به بچه‌ها بگوید: «بچه‌ها، اگر این کار را بکنید من دلم می‌سوزد» و بابا هم به بچه‌ها یاد بدهد که «دل مامان تان را نشکنید» این‌ها اساس خانواده است.

مثلاً خیلی از اوقات که مرد از بیرون، می‌آید وارد خانه می‌شود، به دلیل گرفتاری‌ها و درگیری‌هایی که بیرون خانه داشته است، شرایط مناسبی ندارد، اما قدرت روحی زن، بالا است و در روایت هست که خانم به شوهرش اظهار عشق کند (وَأَنْ تَسْتَقْبِلَهُ عِنْدَ بَابِ بَيْتِهَا فَتُرْحَبَ بِهِ؛ مکارم الاخلاق / ۲۱۴) (إِظْهَارُ الْعَشْقِ لَهُ بِالْخِلَابَةِ وَالْهَيْئَةِ الْحَسَنَةِ لَهَا فِي عَيْنِهِ؛ تحف العقول / ۳۲۳) همین کار چقدر می‌تواند او را اصلاح کند!

در مدیریت خانواده، محبت خیلی اهمیت دارد. قرآن می‌فرماید: «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» (روم / ۲۱) مودت آن محبتی است که اثرش ظاهر بشود، رحمت هم یعنی اینکه به هم رحم کنند!

پدر و مادرهای محترم! بچه‌ها از روی الگوی شما «امامت» را می‌فهمند! از روی الگوی مهربانی مادر، می‌فهمند که امام مهربان است! از روی الگوی مهربانی مادر می‌فهمند که خدا مهربان است و حسن ظن به خدا پیدا می‌کنند.

فرمانداری که شیشلیک می‌خورد، دلش با مردم محروم نیست

برای مدیریت جامعه هم محبت لازم است. این بحث اشرافی‌گری نشانه چیست؟ یک مدیر یا فرمانداری که برای یک منطقه نسبتاً محروم هم بود، گفته بود «من شیشلیک می‌خورم و کار هم می‌کنم!» اگر شما در جایی هستی که آدم‌های گرسنه هستند، این کار خیلی غلط است، تو باید دلت پیش این مردم باشد.

وقتی به روایت‌ها نگاه کنید، می‌بینید که مسئول شدن در جامعه، خیلی سخت است. کسی که می‌خواهد راحت زندگی کند و حتی در حد متوسط زندگی کند، نباید برود مسئول بشود. البته بنده مخالف نیستم که یک آدم پولدار برود و مسئول بشود، اما واقعاً نامردی است که این فرد با اینکه خودش پولدار است وقتی مسئول شده، باز هم آنجا حقوق بگیرد!

آدم مسئول با آدم غیرمسئول، فرق دارد؛ حتی به امام صادق (ع) می‌گفتند: شما چرا خیلی - به ظاهر - زاهدانه و سخت زندگی نمی‌کنید؟ ایشان می‌فرمود: من مسئول (مدیر جامعه) نیستم!

کسی که طاقت ندارد مطابق ضعف مردم زندگی کند، اصلاً نباید مسئول بشود!

کسی که طاقت ندارد مطابق ضعف مردم زندگی کند، اصلاً نباید برود مسئول بشود! کسی که مسئول می‌شود، از سر عشق به مردم، اصلاً نمی‌تواند خیلی راحت زندگی کند؛ وقتی که می‌بیند بخشی از مردم در سختی و رنج، زندگی می‌کنند.

امام صادق (ع) فرمود: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةَ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعُسْفِ وَالْجُورِ وَأَنَّ إِمَارَتَنَا بِالرِّفْقِ وَالتَّائِبِ وَالْوَقَارِ وَالتَّقِيَّةِ وَحُسْنِ الْخُلُطَةِ وَالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ فَرَعَّبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَفِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ» (خصال/۲/۳۵۵) حکومت بنی‌امیه با شمشیر و زورگویی و همه‌جور ستمی همراه بود، ولی امامت ما با رفق و دوستی و محبت و وقار و بزرگواری همراه است.

امام محمد باقر (ع) می‌فرماید: امیرالمؤمنین علی (ع) به مردم کوفه نان و گوشت می‌داد و بعد به خانه برمی‌گشت و خودش نان می‌خورد با کمی روغن (فوقش این بود که نان را با روغن، چرب می‌کرد) (کان علی - علیه السلام - يطعم الناس بالكوفة الخبز واللحم و كان [له] طعام على حدة، فقال قائل من الناس: لو نظرنا إلى طعام أمير المؤمنين ما هو؟ فأشرفوا عليه و إذا طعامه ثريدة بزيت مكللة بالعجوة، و كان ذلك طعامه، و كانت العجوة تحمل اليه من المدينة؛ الغارات/۱/۸۵)

اینکه مردم ببینند مسئول جامعه به خودش سخت می‌گیرد، موجب بهتر پیش رفتن کار حکومت می‌شود

شخصی می‌گوید: رفتم خانه امیرالمؤمنین (ع) آقا فرمود، برو با حسنین غذایت را بخور من کار دارم. حضرت مشغول شد به نماز خواندن و بعدش آمد و فرمود: کیسه من را بدهید. دیدم یک کیسه‌ای هست که درش را مهرزده است. گفتم: غذای خودتان را مهرزده‌ای که کسی به آن دست نزنند؟ فرمود: آن را مهرزدم که فرزندانم این را باز نکنند تا این نان را روغن بزنند! گفتم: خب چه اشکالی دارد این نان خشک و سفت را یک کمی نرم کنند؟! فرمود: من باید به خودم سخت بگیرم تا دیگران از من یاد بگیرند که وقتی مسئول شدند باید این طوری رفتار کنند... حضرت درواقع این را به‌عنوان یک اصل مدیریتی توضیح می‌دهد. چون مردم وقتی ببینند که مسئول و حاکم جامعه این جور رفتار می‌کند، این موجب بهتر پیش رفتن کار حکومت می‌شود.

امیرالمؤمنین (ع) به مردم کوفه می‌گفت: ای مردم، اگر آن روزی که از پیش شما می‌روم، جزااث خانه‌ام و چارپایان و غلامم چیز دیگری با خود داشتم، بدانید که خائن هستم (یا أهل الكوفة إذا أنا خرجت من عندكم بغير حلي و راحلتی و غلامی فأنا خائن؛ الغارات/۱/۶۸) به تعبیر ما، اگر من از بیت‌المال، یک آجر روی آجر گذاشتم، من خائن هستم. وقتی علی (ع) بگوید این خائن است، آن وقت ما با این کسانی که الان می‌بینیم، چه کار کنیم؟

الان ما باید با این احادیث اهل بیت (ع) چه کار کنیم؟ طرف خودش پولدار است و بعد می‌آید مسئول می‌شود و حقوق هم می‌گیرد! امیرالمؤمنین علی (ع) در نامه مالک اشتر می‌فرماید: «وَأَشْعِزْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ» (نهج البلاغه/نامه ۵۳) مواظب باش، مدام به قلب خودت تلقین کن؛ رحمت به مردم را، مهربانی به مردم را، محبت به مردم و لطف به مردم را! با آنها بد برخورد نکن (یا به تعبیر ما؛ مثل گرگ به جان اینها نیفتی که بخواهی اموالشان را بخوری و ببری)

بعد می‌فرماید: «فَاتَّهَمُ صَنَفَانِ إِمَّا أَحَ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» این مردم دو گروه هستند؛ یا برادر تو هستند در دین، یا اصلاً دین ندارند اما نظیر تو در خلق هستند.

وقتی علی (ع) حاکم بود، یک مرد یهودی پیش حضرت آمد و چند تا سؤال پرسید. حضرت دست او را گرفت و موقع صحبت کردن، مدام می‌گفت: «یا أخ الیهود... یا أخ الیهود...» و به سؤالات او پاسخ می‌داد. یعنی «ای برادر یهودی...» چرا این طوری برخورد می‌کرد؟ برای اینکه ایشان مسئول بود و باید همه را تحویل می‌گرفت.

اینها مباحث فنی مدیریت است؛ مباحث اخلاقی و ارزشی و دینی و انقلابی نیست، اصلاً انقلاب و دین چیزی جز عقلانیت نیست، و اخلاق هم - اگر واقعاً اخلاق باشد - چیزی جز عقلانیت نیست. نگوییم که اینها مباحث اخلاقی مدیریت است و بعد هم آدم‌ها را ببریم در چهارچوب‌های مدیریتی غیرعقلانی و شخصیت‌شان را له کنیم!

امام باقر(ع): مدیر باید این سه ویژگی را داشته باشد...

امام باقر(ع) می‌فرماید «إِنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ الْمَحَارِمِ» (خصال ۱۱۶/۱) مدیر باید قدرت کنترل نفس داشته باشد، مدیر باید قبلاً خودش را مدیریت کرده باشد! بعد می‌فرماید: «وَجَلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ عَضْبَهُ» مدیر باید حلم داشته باشد تا غضبناک نشود، والا کور و کر می‌شود و نمی‌تواند برنامه‌ریزی کند و نمی‌تواند درست برخورد کند و نمی‌تواند بفهمد. «وَحُسْنُ الْخِلَافَةِ عَلَى مَنْ وُلِّيَ حَتَّى يَكُونَ لَهُ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ» باید این قدر مهربان باشد که مثل یک پدر مهربان باشد!

یک فرد مسئول و مدیر جامعه، اگر مثل یک پدر مهربان نباشد، کار مدیریتش جلو نمی‌رود. الان شما مردم، آیا از فرماندارها، از نمایندگان مجلس، از وزراء و فرماندار، شهردار و همه مدیران جامعه، تلقی تان این است که اینها مانند یک پدری مهربان هستند؟ آیا تلقی شما از «امام جمعه‌ها» این‌گونه است؟ (چون امام جمعه هم بالاخره یک جایگاه مسئولیتی است)

علی(ع): مدیران جامعه باید در خوراک و پوشاک، شبیه ضعیف‌ترین افراد جامعه باشند

امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید: «وَلَكِنْ عَلَى أُمَّةِ الْحَقِّ أَنْ يَتَأَسَّوْا بِأَضْعَفِ رَعِيَّتِهِمْ حَالًا فِي الْأَكْلِ وَاللِّبَاسِ» (تذکره‌الخواص ۱۱۰) مدیران درست و مدیرانی که در مسیر حق هستند، برایشان واجب است که تأسی بکنند به ضعیف‌ترین رعیت خودشان؛ از نظر حال خودشان در خوردن و در لباس باید شبیه ضعیف‌ترین بشوند. (اما شما ببینید که الان بعضی‌هایشان چه پول‌هایی برای لباس و کت و سلوارشان می‌دهند!)

بعد می‌فرماید «وَلَا يَتَمَيِّزُونَ عَلَيْهِمْ بِشَيْءٍ لَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ؛ لِيَرَاهُمُ الْفَقِيرُ فَيَرْضَى عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا هُوَ فِيهِ، وَيَرَاهُمُ الْعَنِيَّ فَيَزِدُّهُ شُكْرًا وَتَوَاضَعًا» نباید یک چیزی ببوشد که ضعیف‌ترین مردم نتوانند مثل آن را برای خودشان تهیه کنند! فقیر وقتی اینها را نگاه می‌کند، بگوید خدایا راضی هستم که یک چنین آدمی مسئول من است و آدم‌های غنی و ثروتمندها هم وقتی این مسئولین را ببینند، بگویند خدایا شکر که به ما دارایی و امکانات دادی که می‌توانیم از آن استفاده کنیم. (ولی این فردی که مسئول شده است، نمی‌تواند از این امکانات استفاده کند)

اگر طاق‌ت زندگی سخت ندارید، نگذارید پدرتان کاندیدای مجلس یا وزیر بشود!

خانواده‌های مسئولین و آقازاده‌های مسئولین، باید این را بدانند: اگر طاق‌ت زندگی سخت ندارید، نگذارید بابای شما برود کاندیدای مجلس بشود! یا نگذارید برود وزیر بشوند. خانم‌ها، اگر طاق‌ت زندگی سخت ندارید و یک زندگی طلبگی معمولی و متوسط می‌خواهید، نگذارید شوهرهای شما حتی بروند امام جمعه بشوند.

آقازاده مرحوم ابوترابی آزاده، می‌فرمود: در آن زمانی که ایشان نماینده مجلس بود، یک نفر آزاده یا ایثارگر، به

ایشان می‌گویند که «من وام می‌خواهم تا خانه‌ام را بسازم» ایشان می‌گویند: بیا من نامه می‌نویسم که از بانک، وام بگیری. او می‌گوید: این وام را بدون نامه شما هم می‌دهند، اصلاً من این قدر پول ندارم که بنای ساختمان را تا سقف اول برسانم که این وام به من تعلق بگیرد!

بعد می‌فرمود: ما دیدیم یک مدتی است که ایشان، شب‌ها یا سحرها، خیلی خسته و بالباس خاکی به خانه می‌آید. بررسی کردیم و متوجه شدیم که ایشان می‌رود به آن آقای ایثارگر، در ساختن خانه‌اش کمک می‌کند و برایش بنایی می‌کند... این یعنی من که نماینده مردم شده‌ام، باید این سختی‌ها را هم به خاطر مردم، تحمل کنم.

شما که در یک منطقه‌ای مسئول و رئیس شده‌ای، اگر مثل فقرای آن منطقه زندگی نمی‌کنی، اشتباه کردی که رئیس شده‌ای! اصلاً این زندگی اشرافی را چه کسی باب کرد؟ این بحث اخلاق نیست، این بحث جلوگیری از رانت خواری است.

طلحه و زبیر آمدند نزدیک امیرالمؤمنین (ع) شدند و فکر کردند که همان رفاقت دوران قبل را می‌توانند در زمان حکومت علی (ع) هم با ایشان داشته باشند. اما وقتی دیدند که حضرت، شمعی که مال بیت‌المال بود را خاموش کرد (چون آنها بحث خصوصی داشتند) یک دفعه‌ای ناراحت شدند و کینه علی (ع) را به دل گرفتند و با ایشان جنگیدند و می‌خواستند حضرت را بکشند.

حضرت امام (ره) از آن وقتی که امامت این انقلاب را شروع کرد، زهدش بیشتر شد. حتی در آن سال‌های قبل از پیروزی انقلاب که در نجف بود، در آن گرمای هوای عراق، برای ایشان پنکه آوردند، ولی ایشان فرمود که پنکه را خاموش کنید، الان مردم ما در ایران، مگر همه‌شان پنکه دارند؟!

یک مدیر عاشق و با محبت، بین مردم همدلی ایجاد می‌کند / یک معلم عاشق هم بین دانش‌آموزهایش همدلی ایجاد می‌کند

خاطراتی درباره زندگی مقام معظم رهبری هست که اگر بگویم، خیلی‌ها مبالغه‌آمیز تلقی می‌کنند. ایشان از خیلی از خوراکی‌ها پرهیز دارد؛ حتی برخی خوراکی‌های معمولی که اکثر مردم، می‌توانند تهیه کنند و بخورند، ایشان پرهیز می‌کند و نمی‌خورد. وقتی یک مدیر جامعه این قدر رعایت کند، طبیعتاً عاشق مردم می‌شود و می‌تواند همدلی ایجاد کند.

یک مادر عاشق، بین بچه‌هایش همدلی ایجاد می‌کند، یک معلم عاشق، بین دانش‌آموزهایش همدلی ایجاد می‌کند. این همدلی، اصل اول یا اصل بسیار مهم در موفقیت پایدار است.

مدیریت وقتی با محبت توأم باشد، همدلی و الفت بین دل‌ها ایجاد می‌کند. الان یک جلوه از مدیریت ولایی، خودش را در اربعین نشان داد؛ ببینید چه خبر است! مردم برای همدیگر می‌میرند. شما در این مسیر پیاده‌روی اربعین، بهشت را می‌بینی، آن چیزهایی را که درباره ظهور حضرت ولی عصر (ع) می‌گویند، شما در این جاده می‌بینی؛ مردم برای همدیگر فداکاری می‌کنند.

(الف ۲-ن ۲)

جلسه دهم |

سومین اصل مدیریت؛ «عقلانیت و جامع‌نگری»

مدیریت انقلابی یعنی با عقلانیت دنبال منافع کشور بودن

آیا با برجام به منافع مان رسیدیم؟

مسئولی که برای تعطیلی کنسرت بیشتر از تعطیلی کارخانه‌ها سینه چاک می‌کند، آیا عاقل است؟

انقلابی‌گری یعنی عقلانیت؛ یک وقت کسی به ما انقلابی‌ها نگوید «اینها نیروهای ارزشی هستند!» نه، اتفاقاً ما می‌خواهیم با همه چیز، عقلانی برخورد بشود. رهبر انقلاب فرمود: «سازش هزینه دارد و مقاومت هم هزینه دارد. اما هزینه سازش بیشتر از هزینه مقاومت است» این یک حرف کاملاً عقلانی است نه یک حرف ارزشی!

بسیاری از تنش‌ها و بحث‌های سیاسی در کشور ما بیهوده است و باید حذف شود

بسیاری از تنش‌ها و بحث‌های سیاسی در کشور ما اساساً بیهوده و بی‌فایده هستند و ما باید این تنش‌ها را حذف کنیم، اما چگونه؟ بنده در اینجا یک راه‌حل عرض می‌کنم؛ سرمنشأ این راه‌حل هم در بیانات رهبر انقلاب در دیدار با دانشجویان در ماه رمضان امسال، دیده می‌شود. (بیانات در دیدار دانشجویان؛ ۹۸۰۳۰۱)

رهبر انقلاب یک زمانی درباره فعالیت خودجوش جوان‌ها در عرصه‌های فرهنگی از تعبیر «آتش به اختیار» استفاده کردند. در بیانیه گام دوم انقلاب، باز هم بر جوان‌ها تأکید کردند و بعد هم بحث «دولت جوان انقلابی» را مطرح

کردند. ایشان جدای از این حرف‌ها، یک فضای جدیدی را ایجاد کردند؛ یعنی در شرح بیانیه گام دوم، ایشان حدود هفت راهکار برای آبادکردن کشور، معرفی کردند که همه این راه‌ها، عبور از فضای سیاسی کشور و بدنه مدیریتی کشور هست؛ یعنی با استفاده از ظرفیت‌های اجتماعی و قانونی، باید جوان‌ها وارد عرصه شوند و مشکلات را حل کنند.

اگر پیشنهاد‌های رهبر انقلاب، اجرا بشود، خیلی از این بحث‌های سیاسی بیهوده، کنار می‌رود، خیلی از کسانی که با رانت و پارتی بازی، در پست‌ها و مسئولیت‌های انتصابی و انتخابی قرار گرفته‌اند، خودبه‌خود حذف می‌شوند و دیگر نیاز به نصیحت اخلاقی برای آنها نیست!

مدیریت باید در جایگاه فنی خودش قرار بگیرد

مقام معظم رهبری بعد از اینکه حدود هفت تا راهکار برای آبادکردن کشور و ایجاد تمدن بزرگ اسلامی ذکر کردند، فرمودند: «از این قبیل، پنجاه تا راهکار می‌شود پیدا کرد» (بیانات / ۹۸۰۳۰۱) اگر این راهکارها اجرا شود، یک نتیجه بسیار مهمش این است که مدیریت در جایگاه فنی خودش قرار می‌گیرد، بسیاری از مدیریت‌ها، مدیریت‌های کاملاً فنی است نه سیاسی! یعنی شما باید بلد باشی این کار را انجام بدهی.

اگر آن کارها را انجام بدهیم، دیگر اساساً برای مان فرقی نمی‌کند که فرماندار کی باشد؟ استاندار کی باشد؟ نماینده مجلس کی باشد و چه خط و خطوطی داشته باشد؟ حتی فرقی نمی‌کند که امام جمعه کی باشد؟ چون دیگر همه اینها در دایره خدمت به مردم قرار می‌گیرند و راهی جز این ندارند. ضمن اینکه قوانین و آیین‌نامه‌ها را باید به سمتی ببریم که اصلاً امکان سوءاستفاده کم بشود؛ یعنی آیین‌نامه‌ها و مقررات، خودبه‌خود سخت‌گیری را بر مسئولین، بالا ببرد.

مثلاً برخی از راه‌هایی که رهبر انقلاب معرفی کردند اینها بود: جوان‌ها، گروه‌های کاری تشکیل بدهند برای فعالیت‌های جهادی، برای فعالیت‌های فرهنگی و برای فعالیت‌های سیاسی؛ البته فعالیت‌های سیاسی نه به معنای حزبی و جناحی، بلکه فعالیت‌های سیاسی مستقل برای اینکه اداره امور، بهتر صورت بگیرد. همچنین جوان‌ها گروه تشکیل بدهند برای مطالبه‌گری و پیگیری مطالبات مردمی...

جوان‌ها-به‌ویژه جوان‌های فرهیخته و تحصیل‌کرده- این راهکارهایی که رهبر انقلاب معرفی کردند را مطالعه کنند و برای حل مشکلات کشور، طرح بدهند و طرح‌های خود را روی سامانه‌ها قرار دهند و بگویند «این طرح، فلان مشکل مملکت را حل می‌کند...» آن وقت، مسئولین مجبور هستند که جواب بدهند.

جوان‌ها می‌توانند بر اساس بیانیه گام دوم، در اداره کشور فعال بشوند

جوان‌ها می‌توانند بر اساس بیانیه گام دوم- و شرحی که رهبر انقلاب، برای بیانیه گام دوم دادند- در اداره کشور، فعال بشوند. مثل همین موجی که برای مطالبه شفافیت ایجاد شده است، اگر جوان‌ها این موج را ادامه بدهند، مجلس مجبور است سریع‌تر آن را تصویب کند تا علت اصرار بر پنهان‌کاری آراء نمایندگان، کم‌کم خودش را نشان بدهد و مردم بفهمند که مسئله چه بوده است؟ مگر نمایندگان می‌خواهند چه کار کنند که فعلاً باید آراء آنها بی‌سروصدا باشد؟

اگر پیگیری‌ها و مطالبات، صورت بگیرد، شما جوان‌ها به اتکاء بیانیه گام دوم، می‌توانید فعالیت‌های فراوانی

را انجام بدهید، آن وقت هرکسی بیاید مسئول بشود باید به این افکار عمومی سامان یافته، و این افکاری که جوان‌های فهمیده و فرهیخته دارند اداره‌اش می‌کنند، توجه کند. مگر می‌شود در یک شهری جوان‌ها دور همدیگر جمع بشوند و از پیشکسوت‌ها هم استفاده کنند و به یک طرحی برسند، اما فرماندار و نماینده مجلس و امام جمعه به آن طرح، تن ندهند؟ این مسئولین از هر حزب و جناحی که باشند، مجبورند این طرح‌های خوبی که ارائه می‌شود را بپذیرند. الان جامعه دیگر از این بازی‌های جناحی و بانندی، گذشته است و رهبرانقلاب هم صریحاً در بیانیه‌های‌شان، به جناح‌ها تکیه ندارند البته به مسئولین تذکر می‌دهند و توصیه می‌کنند و از آنها می‌خواهند که مسئولیتشان را انجام دهند، اما تکیه بر جوان‌ها است!

جوان‌ها باید به‌طور سازمان‌دهی شده، دور هم جمع شوند برای اداره جامعه تلاش کنند

شما جوان‌ها الان با این امکانات و فضایی که موجود است و با این امکانات اینترنتی و شبکه‌های اجتماعی و ارتباط‌های قوی‌ای که می‌توانید با همدیگر داشته باشید، فقط وقت خودتان را به تکه پرتاب کردن به مسئولین و مطالبه‌گری صرف در فضاهای مجازی نگذرانید، بلکه بیایید به صورت سازماندهی شده دور هم جمع بشوید و احساس کنید که باید شهر را اداره کنید.

خیلی از طرح‌هایی را که اولویت دارد، با حرکت و فعالیت خودتان، رو بیاورید و جلو بیندازید، آن وقت مسئولین هم زودتر به این طرح‌ها رسیدگی خواهند کرد. بسیاری از این مسئولین کهنه‌کار، وقتی در اداره کشور وارد شدند، سن‌شان کمتر از شما بوده است. الان هم در شهرهای مختلف، جوان‌های شایسته‌ای هستند که می‌توانند این کارها را انجام دهند و این راهی است که مقام معظم رهبری باز کردند، رهبرانقلاب به هیچ وجه، آباد کردن کشور را محدود به پست‌های دولتی و مجلسی نمی‌دانند، این را در سخنرانی‌شان فرمودند و بعد هم برایش راهکار جزئی ارائه دادند و در بیانیه گام دوم هم روشن کردند.

حتی قبل از بیانیه گام دوم هم رهبرانقلاب در بیانات خودشان فرموده بودند مردم‌سالاری دینی این نیست که فقط مردم پای صندوق‌های رأی بروند و در انتخابات شرکت کنند، بلکه مردم باید در همه عرصه‌ها فعال بشوند. ایشان مثال زدند که مردم باید در فعالیت اقتصادی مشارکت کنند و این مشارکت مردم در عرصه اقتصاد، می‌شود «مردم‌سالاری دینی در عرصه اقتصاد» (بیانات در دیدار بسیجیان؛ ۰۳/۰۹/۱۳۹۵)

جوان‌ها چگونه می‌توانند در اقتصاد و اداره کشور مشارکت کنند؟

حالا جوان‌ها چگونه می‌توانند در اقتصاد و اداره کشور مشارکت کنند؟ راهش این است که دور هم جمع بشوند. اگر دور همدیگر جمع بشوند و در کشور، شبکه تشکیل بدهند و از همدیگر خبر داشته باشند، خیلی از کارها را می‌توانند انجام بدهند. مثلاً در جزیره هرمز، یک تعدادی از جوان‌ها دور هم جمع شدند و با همت خودشان، فقر را در آن منطقه، از بین بردند؛ آن‌هم بدون اینکه در آغاز کار، سرمایه‌ای داشته باشند! فقط با هم تصمیم گرفتند و از نرم‌افزار استفاده کردند و از خلاقیت خودشان استفاده کردند.

جوان‌ها با همدیگر، می‌توانند خیلی از مشکلات سیاسی موجود در کشور را برطرف کنند. بسیاری از نمایندگان مجلس و مسئولین، آدم‌های خوب و فهمیده‌ای هستند که متواضعانه حاضرند به طرح‌هایی که جوانان فرهیخته و افراد دلسوز، ارائه می‌کنند، گوش بدهند و این طرح‌ها را بررسی و اجرا کنند. مثلاً وقتی بحث شفافیت آراء نمایندگان مطرح شد، بعضی از نمایندگان گفتند که ما حاضریم آراء خود را به صورت شفاف روی سایت قرار بدهیم که همه ببینند.

یک طرح پیشنهادی: اگر حقوق کارگران قطع شد، از حقوق مسئولین بردارند و به کارگران بدهند

بنده در اینجا به عنوان نمونه، یک طرح پیشنهاد می‌دهم که می‌تواند به حل مشکل برخی از کارگران کمک کند: برای اینکه مشکلاتی برای کارگران در هفت‌تپه یا در کارخانه هیکوی اراک و... پیش نیاید (یعنی جاهایی که ممکن است دولت تا حدی مقصر باشد، یا ممکن است دولت هم مقصر نباشد اما باید رسیدگی کند و مشکل را حل کند) یک سامانه درست کنند و حقوق تمام استاندارها و فرماندارها و حقوق تمام نمایندگان مجلس و حقوق تمام وزرا و معاونین و رده‌های پایین‌تر مدیریتی-هرچقدر می‌شود، پایین‌تر بروند- از این سامانه عبور کند. بعد اگر یک وقت در جایی مثلاً کارگرهای یک معدن، یک ماه حقوقشان را نگرفتند، ماه دوم به‌طور خودکار، حقوقی مسئولین از خزانه برداشت شود و این پول به حساب این کارگرها واریز شود تا مشکل حقوق کارگرها برطرف بشود. وقتی مسئولین و مدیران ارشد، ببینند که حقوقشان نیامده است، متوجه می‌شوند که یک مشکلی وجود دارد و طبیعتاً دنبال رفع مشکل می‌روند، بعد هر وقت مشکل کارگرها را برطرف کردند، حقوق خودشان هم درست خواهد می‌شود. اگر حقوق یک استاندار یا نماینده مجلس قطع بشود، چه اشکالی پیش می‌آید؟ مثلاً فرض کنید حقوقش سه ماهش نرسیده و بچه‌اش در بیمارستان بستری است. بالاخره این فرد مسئول، یک مقدار اعتبار دارد و می‌تواند مشکل خودش را حل کند، ولی اگر بچه کارگر معدن در بیمارستان بستری باشد و حقوقش نیاید، خیلی دچار مشکل خواهد شد.

این قدر از این مکانیزم‌ها برای کنترل، ایجاد انگیزه و نظم وجود دارد که اگر اجرا شود، دیگر کار به داد و فریاد کارگر نمی‌کشد که بخواهد به قوه قضائیه مراجعه کند! اصلاً لازم نیست این کارگر، دیگر برای حق خودش فریاد بزند! اگر یک ماه حقوقش عقب افتاد، خیالش راحت است چون می‌گوید: «ماه بعد، از حقوق مسئولین، برمی‌دارند و حقوق ما را می‌دهند» اگر این نوع مکانیزم‌ها در کشورمان فعال بشود، دیگر هر آدم بی‌ظرفیتی-که عاشق مردمش نیست- نمی‌رود نماینده مجلس بشود یا مسئول بشود! خودش هم اگر بخواهد برود، خانواده‌اش نمی‌گذارند! مدیر باید عاشق مردم باشد، به‌حدی که اگر حقوقش را برداشتند و مثلاً به کارگرهای هفت‌تپه دادند، باید از صمیم دل بگوید «نوش جانسان!»

مردم که نباید هزینه مدیریت بد و کار بلد نبودن مسئولین را بدهند!

اگر این‌گونه مکانیزم‌ها و طرح‌ها راه بیفتند، کم‌کم سرشورای نگهبان هم خلوت می‌شود و در ایام انتخابات، کارشورای نگهبان خیلی کم و سبک می‌شود، دیگر هرکسی نمی‌آید کاندیدا بشود، چون می‌بینند واقعاً سخت است. از این طرح‌ها خیلی می‌شود ارائه کرد؛ مثلاً اینکه بعضی از راهکارهایی که مسئولین برای کشور می‌دهند، ضمانتش خود مسئولین باشند و اگر در اجرای آن، شکست خوردند و ضرر و زیان مالی به کشور وارد شد، این خسارت را خود مسئولین بدهند؛ مثلاً خانه‌ها و املاک خودشان و نزدیکانشان را بفروشند تا ضرر ملت را بپردازند. مردم که نباید هزینه مدیریت بد و کار بلد نبودن تجربه‌های ناموفق مسئولین را بدهند! به‌عنوان مثال، شما مگر برای دلار برنامه‌ریزی نکردید که یک دفعه‌ای قیمت دلار این قدر بالا و پایین شد؟! خب ضرر ملت را هم خودتان بدهید! با اجرای برخی از این طرح‌ها و مکانیزم‌ها، بحث آقا‌زاده‌ها هم تمام می‌شود، دیگر آقا‌زاده‌های تن‌پرور و اشرافی، خودشان نمی‌گذارند پدرشان مسئول بشود، چون می‌بینند که خیلی از امکانات را از دست خواهند داد!

با فشار افکار عمومی سازمان یافته، می توان طرح های خوب را در کشور اجرایی کرد

این طرح ها با بررسی کارشناسانه و با فشار افکار عمومی سامان یافته، می توانند در کشور اجرایی و فعال بشوند. البته نه اینکه حزب ها و روزنامه های حزبی و جناحی بخواهند این کار را جلو ببرند؛ سیاست را که نباید به چهارتا استاد جنگ روانی سپرد! نباید این طور باشد که هرکسی اهل جنگ روانی بود بیاید در عرصه سیاست! از وقتی که برخی از اساتید جنگ روانی، وارد عرصه سیاست شده اند، مشکلات کشور اتفاقاً بیشتر شده است.

بنده واقعاً به آینده کشور، امیدوار هستم. راه های عبور از مشکلات را مقام معظم رهبری نشان دادند و با یک امید قاطع حدود هفت راهکار و پیشنهاد دادند. خیلی از این پیشنهادها، بدون دولت و مجلس، توسط جوان ها قابل اجرا شدن است! راه باز است و ما نباید از کارکردن، خسته بشویم. دولتی ها و مسئولین را هم باید در یک مکانیزم هایی قرار بدهیم که واقعاً در خدمت مردم قرار بگیرند و مشکلات را حل کنند.

امام صادق (ع) به اصحابش فرمود: اگر ما حاکم بودیم، شبانه روز باید کار می کردید و غذای ساده می خوردید

مفضل می گوید: من با امام صادق (ع) بودم و داشتم در کنار ایشان، طواف می کردم. حضرت به من نگاه کرد و فرمود: چرا غمگین هستی؟ گفتم: من نگاه می کنم به بنی العباس که حاکم هستند و غصه می خورم که این امکانات باید دست شما بود! شما باید حاکم باشید.

امام صادق (ع) فرمود: اگر این جوری بود که حکومت دست من بود، می دانی تکلیف تو چه می شد؟ شب باید تا صبح می نشستی و با هم برنامه ریزی می کردیم، صبح تا شب هم باید کار می کردی و نان خشک (غذای ساده) باید می خوردی و لباس خشن باید می پوشیدی؛ شبیه امیرالمؤمنین (ع) و الا اگر این طوری نبودی، جای تو در جهنم بود. (... فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ أَمَا لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا سِيَّاسَةَ اللَّيْلِ وَ سَبَاحَةَ النَّهَارِ وَ أَكَلَ الْجَشِبِ وَ لُبَسَ الْحَشِينِ شَبَهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ إِلَّا فَالْتَارُ؛ غیبت نعمانی / ۲۸۷)

حضرت می فرماید: اگر حکومت دست من بود، تو باید این طوری زندگی می کردی و الا جای تو در جهنم بود! حالا شما ببینید جای چند نفر از مسئولین ما در جهنم است؟ بعضی ها این مسائل را شوخی می گیرند! و بعد فرمود: حالا که حکومت دست ما نیست، داریم غذای مان را می خوریم و... (فَرُؤِي ذَلِكَ عَنَّا فَصِرْنَا نَأْكُلُ وَ نَشْرَبُ؛ همان) ما داریم می رویم به ظهور برسیم، مسئولین بروند زودتر خودشان را عوض کنند و الا خودبه خود عوض می شوند!

مسئولان باید عاشق مردم باشند و این در رفتارشان مشخص بشود

تا اینجا بحث، دوتا اصل را در مدیریت بیان کردیم. اصل اول کرامت و عزت است و اصل دوم، محبت و همدلی است؛ این محبت هم دوطرفه است؛ هم محبت مردم به مدیر و هم محبت مدیر به مردم. یک مثال هم برای این محبت و همدلی مطرح کردیم که «اربعین» بود، یعنی جایی که از شدت محبت، مردم برای همدیگر فداکاری می کنند.

مسئولان و مدیران جامعه باید محبت و همدلی ایجاد کنند. مسئولان باید عاشق مردم باشند و این در رفتارشان مشخص بشود. ما مسئولین بسیار خوبی داشتیم که مریض شدند و به آنها گفتند که «برای درمان به خارج کشور بروید» اما قبول نکردند. البته خیلی اتفاق های قشنگ تر از این هم در بین مسئولین مان داشته ایم؛ باید صدا و سیما اینها را تبلیغ کند. اگر رفتار خوب برخی از مسئولین در تلویزیون تبلیغ بشود، مثل سریال گاندو، به آن هم حمله خواهند کرد و می گویند «چرا اینها را نشان می دهید؟» چون این باعث می شود که مسئولین بد پیش مردم، ضایع بشوند.

محبت مردم به مسئولین و محبت مسئولین به مردم یک اصل بی نظیر است. اندیشمندان غربی می‌گویند که این شدنی نیست ولی ما می‌گوییم که می‌شود و ما این را اجرا خواهیم کرد؛ کم‌اینکه یک نمونه‌اش را در دفاع مقدس دیده‌ایم. در دفاع مقدس، واقعاً بچه‌ها به فرمانده‌ها عشق می‌ورزیدند!

اصل سوم در مدیریت «عقلانیت و جامعیت» است / مدیر باید عاقل و جامع نگر باشد

اصل سوم در مدیریت، عقلانیت و جامعیت است. مدیر باید عقل داشته باشد و جامع نگر باشد! تمام انقلابی‌گری و تمام حزب‌اللهی‌گری در همین است!

عقل چقدر مهم است؟ مثلاً ببینید در زندگی فردی، عقل چقدر مهم است؛ می‌فرماید «إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ» (تحف العقول / ۵۴) همه خوبی‌ها با عقل درک می‌شود و کسی که عقل ندارد، دین ندارد! همچنین امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ يَكُونُ الدِّينُ» (غررالحکم / ۶۱۸۳)

انقلابی‌گری یعنی عقلانیت و دنبال منافع کشور بودن

یک وقت کسی به ما نگویید «اینها نیروهای ارزشی هستند!» نه، اتفاقاً ما انقلابی‌ها می‌خواهیم با همه چیز، عقلانی برخورد بشود. رهبر انقلاب بارها فرموده‌اند: سازش هزینه دارد و مقاومت هم هزینه دارد. اما هزینه سازش بیشتر از هزینه مقاومت است. این یک حرف کاملاً عقلانی است نه یک حرف ارزشی! مثلاً ببینید که ما با هزینه‌ای بسیار کمتر از عربستان سعودی، قدرت منطقه‌ای مان را افزایش دادیم؛ چون مقاومت کردیم.

یک وقت تصور نکنید یک گروهی در کشور، انقلابی هستند و دوست دارند مقاومت و ایستادگی کنند، و یک عده‌ای هم هستند که می‌گویند «ما باید ببینیم، چه چیزی به نفع مان است؟» اتفاقاً انقلابی‌گری یعنی اینکه دقیقاً ببینیم چه چیزی به نفع مان است و دنبال همان برویم.

ایمان میوه عقلانیت و علم است

یک روایت دیگر درباره عقلانیت در زندگی شخصی، بخوانیم. می‌فرماید: «أَعْقَلُ النَّاسِ أَنْظَرُهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ» (غررالحکم / ۳۳۶۷) هرکسی بیشتر به عاقبت نگاه می‌کند، عاقل تر است! مثلاً کسانی که به معاد می‌اندیشند عاقل تر هستند. معمولاً درباره کسی که به معاد و آخرت می‌اندیشد، می‌گویند «او خیلی مذهبی و مؤمن و معتقد است!» درحالی که طبق این روایت، باید بگوییم که او عاقل تر است (اگر عقل او موجب شده باشد که به عاقبتش فکر کند، پس او خیلی عاقل است)

متأسفانه «ایمان» برای بعضی‌ها، بد ترجمه شده است. در واقع ایمان میوه عقلانیت و علم است. قدیم‌ها می‌گفتند «ایمان و علم، دو بال هستند...» یا «ایمان و عقل، دو بال هستند...» نباید اینها را هم عرض قرار بدهیم، بلکه باید بگوییم: ایمان میوه علم و عقل است. ذهنیت بعضی‌ها از ایمان، همان ایمانی است که در قرون وسطای مسیحی تعریف شده است که در این صورت، یک موضوع خرافی هم می‌تواند ایمان باشد! ولی ما ایمان را نتیجه عقل می‌دانیم.

روایتی درباره عقلانیت در مدیریت خانواده

درباره عقلانیت در زندگی فردی، کمی صحبت کردیم، حالا بپردازیم به عقلانیت در خانواده. درباره رعایت عقل در زندگی خانوادگی هم روایات بسیاری داریم.

مثلاً امیرالمؤمنین (ع) در نامه‌ای به امام حسن (ع) می‌فرماید: فرزندانم در جایی که جای غیرت نیست، بیهوده غیرت نوز، این اثرش بد است. «إِيَّاكَ وَ التَّغَايِرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ الْعَيْزَةِ» (کافی ۵/۵۳۷) و بعد می‌فرماید: اگر یک جایی، بدی‌ای دیدی با آن برخورد کن، ولی یک جایی که معلوم نیست واقعاً بدی باشد، سخت برخورد نکن. بعضی از مادرها خیلی بچه‌ها را سرزنش می‌کنند، درحالی‌که فرموده‌اند در خانواده، بچه را سرزنش نکنید، این رفتار باعث می‌شود بچه لجباز بشود.

طبق روایت، مرد برای مدیریت خانه سه ویژگی باید داشته باشد:

همچنین درباره‌ی اصول مدیریت خانواده و ویژگی‌هایی که برای این مدیریت لازم است، فرموده‌اند: «إِنَّ الْمَرْءَ يَحْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَ عِيَالِهِ إِلَى ثَلَاثِ خِلالٍ يَتَكَلَّفُهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبْعِهِ ذَلِكَ مُعَاشِرَةً جَمِيلَةً وَ سَعَةً بِتَقْدِيرٍ وَ غَيْرَةً بِتَحْضُنٍ» (تحف العقول/۳۲۲) یک مرد باید سه ویژگی داشته باشد و خانه را با این سه ویژگی مدیریت کند، ولو این ویژگی‌ها جزء اخلاقش نباشد، مجبور است این کار را بکند و الا فضای خانواده را خراب می‌کند (بالاخره شما وقتی مسئول خانواده شدی، باید اینها را رعایت کنی، حتی اگر این خصلت‌ها در اخلاق شما نباشد)

ویژگی اول: «مُعَاشِرَةٌ جَمِيلَةٌ» باید زیبا برخورد کنی، این زیبا برخورد کردن، خیلی در خانواده مهم است دوم: «وَ سَعَةٌ بِتَقْدِيرٍ» از نظر مالی سخت نگیرد اما برنامه داشته باشد (تقدیر، یعنی مقدار داشته باشد) ریخت و پاش الکی نباشد، ولی سخت‌گیری هم نکند. ویژگی سوم: «وَ غَيْرَةٌ بِتَحْضُنٍ» نسبت به حفظ خانواده یک غیرتی و یک احساس مسئولیتی داشته باشد و این احساس مسئولیت را نشان بدهد. این سه ویژگی را باید مرد داشته باشد و به سمت تنبلی و بی‌عاری و خصلت‌های دیگر نرود.

طبق روایت؛ وقتی جوانت را عتاب کردی، سخت نگیر و بگذار اگر خواست بهانه بیاورد

در روایت دیگری، باز هم در مدیریت خانواده و تربیت فرزندان می‌فرماید: «إِذَا عَاتَبْتَ الْحَدِيثَ فَتَرَكْ لَهُ مَوْضِعاً مِنْ ذَنْبِهِ» وقتی یک جوانی را عتاب کردی دیگر سخت نگیر و بگذار اگر خواست یک بهانه‌ای بیاورد (مثلاً اینکه بگوید: نه آخرین جوری شد... و شما بگو: باشد، قبول کردم...) «يَحْمِلُهُ الْإِخْرَاجَ عَلَى الْمُكَابِرَةِ» یک کاری نکن که احساس کند داری به او زور می‌گویی و بعد یک دفعه‌ای از یک جای دیگری بیرون بزند.

بعضی‌ها بچه را این قدر تحت فشار می‌گذارند که خفه‌اش می‌کنند! به زور می‌گویند: «تو باید درست بشوی...» در این صورت این بچه، یا پریشان می‌شود، یا دروغگو می‌شود، یا عقده‌ای می‌شود، یا افسرده می‌شود، یا خودکم‌بین می‌شود یا...

همه اینها، نشان می‌دهد در مدیریت خانه، عقلانیت و جامعیت لازم است. حالا سؤال این است: «من الان چه کار کنم؟ سخت بگیرم یا آسان؟» این را تقریباً هیچ فقیهی نمی‌تواند به شما جواب بدهد! خودت باید عقل مدیریت داشته باشی و باید قدرت برنامه‌ریزی داشته باشی، نکته‌اش همین است.

مدیر باید عاقل باشد. عقل یعنی چه؟ عقل یعنی اینکه بین دوتا خوب ببینی کدام خوب‌تر است؟ بین دوتا بد ببینی کدام بدتر است؟ (لَيْسَ الْعَاقِلُ مَنْ يَعْرِفُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ وَلَكِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ يَعْرِفُ خَيْرَ الشَّرِّينَ؛ میزان الحکمه/ح ۱۳۶۰۲) فرق عقل با علم، این است.

امام کاظم(ع): خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد مگر اینکه عاقل بود!

ما داریم از لزوم عقلانیت در مدیریت صحبت می‌کنیم و انتظار اسلام هم چیزی جز عقلانیت در مدیریت نیست! این حرف را اگر به ضدانقلاب‌های منصف هم بگویید، قبول می‌کنند.

امام موسی بن جعفر(ع) می‌فرماید: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا عَاقِلًا» (محاسن ۱/۱۹۳) خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد مگر اینکه عاقل بود! بعد می‌فرماید: «وَبَعْضُ النَّبِيِّينَ أَرْجَحُ مِنْ بَعْضٍ» بعضی از پیامبرها عقل‌شان بیشتر از بعضی‌های دیگر بود. و می‌فرماید: «وَمَا اسْتَخْلَفَ دَاوُدُ سُلَيْمَانَ حَتَّى اخْتَبَرَ عَقْلَهُ وَاسْتَخْلَفَ دَاوُدُ سُلَيْمَانَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثِ عَشْرَةَ سَنَةً» حضرت داود، سلیمان را به خاطر عقلش جانشین خودش کرد، سلیمان فقط سیزده سال سن داشت که جانشین داود شد. چرا؟ به خاطر اینکه خیلی عاقل بود.

بر اساس عقل، ببینید که «برجام» خوب است یا نه؟

به ما می‌گویند «نیروهای ارزشی!» درحالی‌که ما دنبال چیزی جز عقل نیستیم! مثلاً شما بر اساس عقل، ببینید که برجام خوب است یا نه؟ باید ببینیم که اگر در برجام، منافع‌مان را به دست آوریم، پس برجام خوب است و باز هم از این کارها باید انجام بدهیم ولی اگر در برجام نتیجه‌ای نگرفتیم، عقل به ما می‌گوید که دوباره این کار را نکنیم. یعنی بحث ارزش‌ها و انقلابی‌گری و... مطرح نیست، بلکه بحث عقلانیت است و اینکه ببینیم منافع خودمان را به دست آوریم یا نه؟ البته باید «همه منافع خودمان» را در نظر بگیریم و این‌طور نباشد که فقط یک بخش کوچکی از منافع را در نظر بگیریم، به حدی که یک سیاست‌مدار غربی بگوید: اینها به خاطر چند تا هواپیما، حاضر شدند چه تعهدی را بپذیرند!

علی(ع): دولت‌ها را چهار چیز خراب می‌کند / مسئولی که برای تعطیلی کنسرت بیشتر از تعطیلی کارخانه‌ها سینه چاک می‌کند، آیا عاقل است؟

در روایات ما درباره مدیریت و برنامه‌ریزی خیلی مطالب بیان شده است، مثلاً امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «يُسْتَدَلُّ عَلَى إِذْبَارِ الدُّوَلِ بِأَرْبَعِ تَضْيِيعِ الْأُصُولِ وَالتَّمَسُّكِ بِالْعُرْوَةِ...» (غررالحکم ۱۰۹۶۵) دولت‌ها را چهار چیز خراب می‌کند؛ یکی اینکه چیزهایی که مهم‌تر است، کنار بگذاری و به چیزهایی که فرعی‌تر است پردازی.

متأسفانه مسئولین برای برخی امور مهم، مثل «تعطیلی کارخانه‌ها» این قدر سینه چاک نکردند که برای «تعطیلی کنسرت» سینه چاک کردند! حُب این بی‌عقلی نیست؟ حتی اگر کنسرت جزء مستحبات هم باشد و ثوابش از روضه‌آب‌عبدالله‌الحسین(ع) هم بیشتر باشد، اشتباه می‌کند مسئولی که برای تعطیلی کنسرت، سینه چاک می‌کند اما برای تعطیلی کارخانه‌ها-که باعث بیکاری هزاران نفر می‌شود- سینه چاک نمی‌کند!

نکته بعدی که امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید این است: «وَتَقْدِيمِ الْأَرَادِلِ وَتَأْخِيرِ الْأَفْضَالِ» (همان) یعنی آدم‌هایی که پست‌تر هستند، جلو بیندازید، و آدم‌هایی که توانمندتر هستند را عقب بیندازید.

علی(ع): اگر بیش از آبادکردن کشور، مالیات جمع کنید، به مملکت ضربه زده‌اید

امیرالمؤمنین(ع) به مالک اشتر می‌فرماید: «وَلْيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَوْلَى مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَدْرُكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ» (نهج‌البلاغه / نامه ۵۳) بیشتر از اینکه بخواهی مالیات بگیری، برآبادانی مملکت همت کن، تا مملکت آباد نشود، کسی نمی‌تواند مالیات بدهد. اگر از مردم مالیات بگیری، بیشتر از آن مقداری که آباد

کرده‌ای، مملکت را خراب می‌کنی!

اول باید آبادانی ایجاد بکنی، بعد مالیات بگیری؛ همت تو برای آباد کردن باید بیشتر باشد از همت تو برای مالیات جمع کردن. اگر بیشتر از آبادانی، مالیات جمع بکنی به مملکت ضربه زده‌ای. آیا اینها چیزی جز عقلانیت است؟! بعد می‌فرماید: «وَمَنْ ظَلَبَ الْخَرَاجَ بَعِيْرَ عِمَارَةِ الْبِلَادِ وَ أَهْلَكَ الْعِبَادَ وَ لَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيْلًا» (همان کسی که خراج بگیرد بدون اینکه جایی را آباد کرده باشد و رونق اقتصادی ایجاد کرده باشد، مردم را نابود می‌کند و نمی‌تواند ادامه بدهد (یک مدت کوتاهی می‌تواند ادامه بدهد)

برخی با ایجاد خفقان روانی و رسانه‌ای، جلوی امر به معروف و نهی از منکر را می‌گیرند

اینها یعنی عقلانیت! مهم این است که مسئولین «عقل و تجربه» را زیر پا نگذارند و الا برای ما هیچ فرقی ندارد که طرف مال کدام جناح باشد؟ منتها برخی سیاسیون و رسانه‌های بی‌بی‌سی‌چی برای اینکه خفقان روانی ایجاد کنند تهمت می‌زنند که «این فرد مال فلان جناح است!» یعنی با انگ جناحی زدن به منتقدین، خفقان روانی ایجاد می‌کنند و این خفقان منجر می‌شود به عدم بیان حق و منجر می‌شود به خفه کردن امر به معروف و نهی از منکر.

بنده به برخی از دوستان می‌گویم: «چرا فلان حرف حق را بیان نمی‌کنید؟» می‌گویند: «چون اگر بگویم، جناحی می‌شوم! یعنی من را متهم می‌کنند به اینکه مال فلان جناح سیاسی است!» متأسفانه فضا الان این جور است! من تارکین امر به معروف و نهی از منکر را لعنت نمی‌کنم، اما لعنت می‌کنم کسانی که جلوی امر به معروف و نهی از منکر را با خفقان روانی و رسانه‌ای می‌گیرند!

امام‌زمان (ع) هم شبیه کلام امام حسین (ع) را به یارانش خواهد فرمود...

أبا عبدالله الحسین (ع) حرکت کرد برای اینکه حکومتی برقرار کند، اما نشد. لذا شب عاشورا به یارانش فرمود: «هرکسی امشب اینجا بماند فردا کشته می‌شود» از بین اصحابش، فقط جوانمردها و فداکارها و از خودگذشته‌ها ماندند. شبیه این حرف را حجة بن الحسن العسکری (ع) هم به یارانش خواهد گفت؛ با یک مقدار تفاوت. امام زمان (ع) هم کسی را که از اصحاب امام حسین (ع) کمتر باشد، پیش خودش نگه نمی‌دارد؛ چون سختی‌هایی که یاران امام زمان (ع) باید تحمل کنند، کمتر از شهید شدن نیست. آبرویت را باید بدهی، پولت را باید بدهی و سختی‌ها را باید تحمل کنی...

شب عاشورا شب آرزوهای ما هم هست؛ فکر کنید که امام‌زمان (ع) اصحابش را دور خودش جمع کند و به آنها بگوید: «هرکسی می‌خواهد برود، برود، هرکسی می‌خواهد بماند بماند!» آنهايي که حاضرند برای کشته شدن پای رکاب حضرت بمانند، فقط همان‌ها خواهند ماند و خدمت خواهند کرد!

وقتی امام حسین (ع) داشت به سمت کوفه حرکت می‌کرد، یک جوّی درست کردند که مردم به هم گفتند: «وای! حسین دارد می‌آید و دوباره می‌خواهد حکومت علی (ع) را راه بیندازد، برویم او را بکشیم!» البته ترس از لشکر یزید هم بود، اما ببینید چطور مردم را از حکومت علوی حسین (ع) ترسانند که مردم ته دل شان خالی شد و کنار کشیدند؟ درحالی‌که خیلی‌ها ایشان - از نظر اخلاقی - دوست نداشتند حسین (ع) را بکشند.

می‌دانید چرا امام زمان (ع) نمی‌آید؟ چون اخلاق ایشان هم شبیه اخلاق أبا عبدالله الحسین (ع) است. أبا عبدالله (ع) به یارانش می‌فرمود: «بروید! اگر اینجا بمانید کشته می‌شوید!» الان هم امام زمان (ع) انگار به ما می‌فرماید: به

کارتان برسید، مزاحمتان نمی‌شوم، حالا باشد برای بعد، ما که دیگر به این غربت خو کرده‌ایم... اگر کسی هم بگوید «آقا، بگذارید بیایم کمکتان کنم!» می‌فرماید: «سخت است، برو عزیزم، نمی‌خواهم اذیتت کنم!» این اخلاق و منش ایشان است. هرکسی گرفتار است برود، هرکسی به فکر خودش است برود...

امشب شهادت‌نامه عشاق امضا می‌شود! هرکسی امشب می‌خواهد در خیمه حضرت بماند، یک‌طوری ناله بزند که امام‌زمان (ع) او را بپذیرد. چون الان امام‌زمانت باید تو را بپذیرد! پس بگو: یا ابا عبدالله، امشب از خیمه تو بیرون نمی‌روم تا وقتی مهدی فاطمه اسم من را هم جزء یارانش بنویسد...

(الف-۲-ن ۲)

جلسه یازدهم | (جلسه آخر)

چهارمین اصل مدیریت؛ «مجاهدت و مقاومت»

«تقوا» در مدیریت چه نقشی دارد؟

کسی که طمع ریاست دارد نمی‌تواند اصول چهارگانه مدیریت را اجرا کند طبق روایت، ضرر ریاست طلب‌ها برای مردم، بیشتر از ضرر گرگ‌ها برای گله است!

مدیر باید تلاشگر باشد و انرژی مضاعف برای کارکردن داشته باشد؛ مدیر تنبل، مدیر نیست! کسی که نمی‌تواند لااقل دوبرابر یک آدم معمولی کار کند، او را نباید مدیر بگذارند! اگر دیدید، یک مدیری فقط به اندازه یک کارمند عادی کار می‌کند، بدانید که آدم کلاشی است و دارد از موقعیتش سوءاستفاده می‌کند.

آگاهی نسبت به مسئله مدیریت، نیاز همه افراد جامعه است نه فقط مدیران!

آگاهی نسبت به مسئله مدیریت، منحصر و محدود به مدیران جامعه نیست، بلکه توجه به مدیریت و شایستگی‌های یک مدیر و حتی «تربیت‌شدن برای مدیریت» نیاز همه افراد جامعه است؛ کمالینکه اگر بگوییم «فهم فیلم، فقط مورد نیاز هنرمندان و فیلم‌سازان است» حرف درستی نیست، چون فهم فیلم، مورد نیاز همه مصرف‌کنندگان این محصول فرهنگی است. یعنی همه تا حدی باید اطلاع داشته باشند که یک فیلم چگونه ساخته می‌شود و یک فیلم‌نامه چگونه تهیه می‌شود؟ اگر مردم خبر نداشته باشند، در مصرف این محصول فرهنگی دچار مشکل می‌شوند.

اگر مردم یک جامعه از «مدیریت» خبر نداشته باشند، خودشان مهارت‌های لازم مدیریتی برای زندگی شخصی، زندگی خانوادگی و زندگی جمعی نداشته باشند، طبیعتاً توسط کسانی که دوست دارند پُست‌های مدیریتی جامعه را تصدی کنند- که تعداد این افراد هم کم نیست- فریب خواهند خورد و اداره خواهند شد. همان‌طور که در اقتصاد هم مردم باید از مسائل اقتصادی کلان، سر در بیاورند؛ البته نه از مباحث نظری خشک، بلکه دربارهٔ مسائل عینی، مثلاً باید از محصولات داخلی یا خارجی که به‌طور روزانه استفاده می‌کنند خبر داشته باشند، مثلاً بدانند که گردش مالی این محصولات چقدر است؟ کسانی که این را وارد می‌کنند چقدر درآمد کسب می‌کنند؟ این پول وقتی در تعداد کل مشتریان ضرب بشود، چه درآمد هنگفتی می‌شود؟ و مسائلی از این دست.

ما امروزه در زندگی اجتماعی خودمان- علی‌رغم اینکه امکاناتی مثل موبایل‌ها و شبکه‌های اجتماعی و اطلاع‌رسانی در اختیارمان هست- متأسفانه سبک زندگی مان به‌گونه‌ای است که عموم مردم تقریباً غرق در بی‌خبری از مسائل کلیدی و کلان اقتصادی، فرهنگی، هنری و مدیریتی و سیاسی هستند، باید اطلاعات دقیق مردم در این باره، افزایش پیدا کند. حتی در مدرسه‌ها هم یک دانش‌آموز باید در این زمینه‌ها آموزش‌های بهتری ببیند؛ البته نه آموزش‌هایی که به‌هیچ دردی نمی‌خورد، بلکه آموزش‌های کاربردی از جزئیاتی که برای زندگی روزمره‌اش مفید است و این دانش‌آموز می‌تواند در گفتگوهای اجتماعی از آن استفاده کند به حدی که مثلاً پدر این دانش‌آموز ببیند که از فرزند خودش در این اطلاعات- که نیاز روزمرهٔ زندگی‌اش است- عقب افتاده است و سعی کند خودش را به او برساند، مثلاً بگوید «پسر، این کتابت را بده من هم بخوانم...»

توانمندی برای مدیریت در زندگی فردی ما، یک نیاز قطعی است

باید در زمینهٔ مدیریت- به ویژه مسائلی که در عرصهٔ سیاسی تعیین‌کننده است- آگاهی مان زیاد باشد و اطلاعات مان دقیق باشد، ضمن اینکه در زندگی فردی هم، نیاز به مدیریت، برنامه‌ریزی، هدایت و کنترل داریم. توانمندی برای مدیریت در زندگی فردی ما، یک نیاز قطعی است.

اینکه ما دربارهٔ امور شخصی، مثل خودسازی و مبارزه با هوای نفس، از تعبیر «مدیریت» استفاده می‌کنیم، این استفاده یک استفادهٔ بسیار دقیق است و به‌ویژه در علوم انسانی اخیراً از این تعبیر، بیشتر استفاده می‌کنند. وقتی کسی می‌خواهد مبارزه با هوای نفس بکند، باید به او بگوییم «تو داری تمایلات خودت را مدیریت می‌کنی، بنا نیست هیچ تمایلی را سر ببری، بلکه داری برای تمایلات خودت، زمان مشخص می‌کنی، اولویت و ترتیب مشخص می‌کنی و آنها را کنترل می‌کنی» این طرز نگاه، حرص آدم‌ها را به رفتار معصیت‌آلود کم می‌کند. تعبیر مدیریت نفس، مدیریت تمایلات و مدیریت خود، یکی از دقیق‌ترین و برجسته‌ترین تعابیری است که انسان را تشجیع می‌کند در اینکه وارد این برنامه بشود و شروع کند به خودکنترلی و اداره کردن خواسته‌های خودش. در این زمینه، روایات هم فراوان است.

چرا دربارهٔ خانواده از تعبیر «مدیریت خانواده» استفاده می‌کنیم؟

غیر از «مدیریت جامعه» و «مدیریت خود» بخش دیگری از جهت‌گیری بحث ما این است که در خانواده هم نیاز به مدیریت داریم. در خانواده هم اول باید تکلیف مدیریت در خانه مشخص بشود، سلسله مراتب باید معین بشود، نقش‌های مدیریتی متفاوت باید دیده بشود و بعد از آن، برویم سراغ یک سلسله اخلاقیات.

خیلی خوب است که دربارهٔ خانواده، از تعبیر مدیریت استفاده کنیم. وقتی مدیریت عاطفی با زن هست، دیگر

زن نمی‌گوید که «من مرئوس هستم» چون زن، مدیر عاطفی خانواده است و اساساً زن، مدیر عاطفی جامعه هم هست. اصلاً در برخی از موضوعات، مدیریت به زن داده شده است، نمونه‌اش این است که وقتی به زن گفته می‌شود «حجاب را تو به عهده بگیر» یعنی تو رابطه زن و مرد را مدیریت کن. واقعاً در این زمینه، غربی‌ها یک فریب بزرگ و مکارانه‌ای ایجاد کردند برای اینکه مدیریت رابطه زن و مرد را از زن بگیرند و به دست مردها بدهند، چون در این صورت، خیلی از مردها دوست دارند که زن‌ها بدلباس وارد جامعه بشوند. ولی اگر زن‌ها واقعاً بخواهند رابطه زن و مرد را مدیریت کنند، مسئله خیلی متفاوت خواهد بود.

در هر جامعه‌ای شما می‌توانید با مراجعه به آراء عمومی، نحوه این نقش‌آفرینی زن در مدیریت رابطه زن و مرد را بررسی کنید و -متناسب با هر فرهنگی- به نتیجه مطلوب برسید. وقتی زن بداند که مدیر عاطفی خانه است، می‌تواند به نقش کلیدی و حساس خودش در اداره شوهر و نحوه اداره او، همچنین در اداره بچه‌ها و نحوه اداره آنها، پی ببرد.

اصول مشترکی برای مدیریت خود، مدیریت خانواده و مدیریت جامعه، وجود دارد

همان طور که قبلاً بیان شد، برای مدیریت خود، مدیریت خانواده و مدیریت جامعه، یک سری اصول مشترک وجود دارد. ما در زندگی فردی، باید هوای نفس خودمان را کنترل کنیم، یعنی نگذاریم گرایش‌های پست و بی‌ارزشی ما رو بیاید، فقط به اندازه لازم و ضروری، به گرایش‌های پست خودمان بها بدهیم و البته بعضی از گرایش‌های پست و بد را هم باید از بین ببریم؛ مثل گرایش «حسادت» و «تکبر».

در اندازه‌های اجتماعی هم باید با هوای نفس، مبارزه کنیم، منظور از هوای نفس در جامعه، در واقع همان فرعون‌ها و طواغیت هستند. به همان شدت و حدتی که در زندگی فردی باید با هوای نفس مبارزه کنیم، به همان شدت و حدت، باید با هوای نفس کسانی که می‌خواهند بر ما مسلط بشوند، مبارزه کنیم.

در مبارزه با طاغوت، منطبق ما این است که به طاغوت می‌گوییم: «من به هوای نفس خودم، میدان نداده‌ام که سوار من بشود، حالا به هوای نفس تو میدان بدهم که سوار من بشود؟!» یعنی منطبق مبارزه با طاغوت، همان منطق مبارزه با هوای نفسی است که در وجود خودت داری.

منطق مردم‌داری هم، همان منطق خانواده‌داری است و همان منطق شفقت و دلسوزی برای خودت است؛ یعنی اینکه ننگذاری توانمندی‌هایت، ضایع بشود.

مشترک بودن «اصول اساسی مدیریت موفق» در مدیریت خود، مدیریت خانواده و مدیریت جامعه، خیلی برکات دارد و حقایق هرکدام از اینها را قشنگ‌تر به آدم نشان می‌دهد.

ترتیب اصول مدیریت را باید رعایت کرد / چرا در خانواده نباید «محبت» را بر ادب (حفظ کرامت) مقدم کنیم؟

تا اینجای بحث، سه تا اصل را برای مدیریت، مطرح کردیم و در این جلسه، یک اصل دیگر را (به عنوان اصل چهارم و آخرین اصل مورد بحث در این جلسات) بیان می‌کنیم.

اولین اصلی که در مدیریت بیان کردیم، اصل کرامت بود، هم در مدیریت خود، باید کرامت خودت را حفظ کنیم، هم در مدیریت خانواده باید سطح احترام و ادب، افزایش پیدا کند؛ چون احترام و ادب وسیله کرامت و عزت است. اگر کسی در خانواده، محبت را قبل از ادب (مقدم بر ادب) قرار دهد، همه چیز را نابود کرده است. درست

است که محبت، یک اصل برای مدیریت است ولی اگر آن را قبل از ادب بگذاریم، این طوری می‌شود که بچه می‌گوید «وقتی من دوستت ندارم؛ دیگر لازم نیست ادب را هم رعایت بکنم!» در حالی که ادب را باید قبل از محبت بگذارید؛ در این صورت، با نوساناتی که دل پیدا می‌شود، این ادب سر جایش می‌ماند.

طبیعتاً افراد خانواده با هم راحت هستند، اما مقدار و محدودیت این راحت بودن، کرامت و عزت است، از این بیشتر نباید راحت باشند؛ یعنی کرامت و عزت همدیگر را باید حفظ کنند. پس رعایت ترتیب این اصول هم مهم است؛ اصل اول کرامت و عزت است و اصل دوم، محبت است.

در جامعه هم حفظ کرامت مردم، بر اصول دیگر اولویت دارد

در مدیریت جامعه هم، کرامت اصل اول است. یعنی مدیریت جامعه باید به گونه‌ای باشد که کرامت و عزت آحاد مردم اولویت داشته باشد. حتی کرامت تک‌تک افراد، از ثروتمند شدن و رفاه کلی جامعه هم مهم‌تر است.

بعضی‌ها در نظریه‌های خود می‌گفتند: «ما باید کلیت جامعه را آباد کنیم و توسعه بدهیم، حالا این وسط یک تعدادی از اقشار جامعه هم بدبخت و بیچاره می‌شوند؛ به آنها هم یک صدقه‌ای می‌دهیم!» این در واقع همان نظریه جوامع لیبرالی غربی است که پایدار هم نیست. یعنی نه اینکه ما از نظر ارزشی این را نمی‌پسندیم، بلکه از نظر عقلانی هم اگر نظام سرمایه‌داری در جامعه بخواهد کلیت جامعه را پیش ببرد اما کرامت تک‌تک افراد را حفظ نکند، این جامعه بعد از مدتی متلاشی می‌شود؛ مثل جوامع غربی که الان دچار مشکل شده‌اند و در آینده، بیشتر شاهد متلاشی شدن آنها خواهیم بود.

مروری بر اصول دوم مدیریت: «محبت»

اصل دوم در مدیریت-همان‌طور که بیان شد- اصل محبت است؛ هم در مدیریت شخصی، هم در مدیریت خانواده، هم در مدیریت جامعه، محبت یک موضوع بسیار مهم است.

ضدیت با اشرافی‌گری، مراقبت کردن از حقوق مردم با عشق، و ایجاد رابطه عاشقانه بین مردم، از اصول مدیریت است که امروز جامعه بشری دارد به آن می‌رسد. البته در خیلی از کتاب‌های درسی مربوط به دانش مدیریت، اصل محبت را را لحاظ نمی‌کنند. ضمن اینکه اصل کرامت را هم زیاد لحاظ نمی‌کنند، در حالی که این دو اصل، تحولی در مدیریت ایجاد خواهد کرد.

کسی که عاشق مردم نباشد و صرفاً کار بلد باشد، چنین کسی حتماً در دلش عشق به یک چیزهای دیگری وجود دارد، لذا او یا خطا خواهد کرد یا به مردم خیانت خواهد کرد.

مروری بر اصول سوم: «عقلانیت و جامعیت»

اصل سوم در مدیریت، عقلانیت و جامعیت است. یعنی یک مدیر فقط کافی نیست، کریم باشد و عاشق مردم باشد، بلکه باید بلد باشد تصمیم بگیرد و برنامه‌ریزی کند! لذا مدیر باید عاقل و جامع‌نگر باشد؛ هیچ اصل دینی یا اصل انقلابی دیگری هم لازم نیست به آن اضافه کنید. اصلاً ما انقلاب کردیم برای اینکه عقل حاکم باشد، امام‌زمان (ع) هم وقتی می‌آید، دست روی سر مردم می‌کشد و عقلشان بالا می‌رود لذا همه راحت زندگی می‌کنند. (إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَصَحَّ اللَّهُ يَدُهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ؛ کافی ۲۵/۱) خود امام‌زمان (ع) هم عقل کل است!

انقلابی‌گری هم یعنی عقلانیت؛ ما انقلاب کردیم تا جهل حاکم نباشد و عقل حاکم باشد. پس دین در این میان، چه کاره است؟ دین راه‌اندازنده عقل یا هدایت‌کننده عقل است. خیلی از جزئیات را هم اگر دین برای ما نگفته به خاطر این است که وقتی کلیات را بیان می‌کند، خودمان باید عقل خود را به کار بیندازیم و جزئیات را در بیاوریم. البته ادبیات دینی و حتی ادبیات انقلابی ما، نقص‌های بزرگی دارد! بعضی از کلماتی که وارد این ادبیات شده، خود به خود سوء تفاهم برانگیز شده است؛ مثل کلمه «ارزش‌ها» یا «اخلاق»! در حالی که شما اگر بجای همه اینها از کلمه «عقلانیت» و ادبیات عقلانی استفاده کنید، خیلی از سوء تفاهم‌ها برطرف می‌شود.

تعبدیات هم امور عقلانی هستند / دین راهنمای عقل است

خیلی‌ها توجه ندارند به اینکه تعبدیات ما هم امور عقلانی هستند و شاید فکر می‌کنند که عبادت، یک رفتار غیرعقلانی است! در حالی که در روانشناسی می‌گویند «اینکه شما اعتقاد به خدا داری یا نه، مهم نیست، در هر صورت، مناجات با یک خدا، خیلی برای روح انسان مفید است» ضمن اینکه اگر عقل تو، به تو بگوید که «خدا هست» طبیعتاً همین عقل هم به تو می‌گوید «ارتباط با این منبع نور و انرژی، لازم است.»

غیر از اصل عبادت، در جزئیات آن هم این عقلانیت هست. مثلاً آیت‌الله بهجت (ره) می‌فرمود «اینکه صبح باید دو رکعت نماز بخوانیم یا ظهر چهار رکعت و... عقل انسان این را هم می‌تواند بفهمد» ما عقل مان کار نمی‌کند که این چیزها را بفهمیم، لذا می‌گوییم چون خدا گفته است باید این طوری نماز بخوانیم! حالا سؤال این است که وقتی عقل ما همه اینها را بتواند بفهمد، پس این وسط، دین چه نقشی خواهد داشت؟ دین «راهنمای عقل» می‌شود. آیت‌الله بهجت (ره) می‌فرمود: «دیانت» و «عقل» برای اداره کره زمین کفایت می‌کند. (در محضر بهجت / ج ۲ / ص ۴۳)

طبق روایت، مدیری که به تجربه بی‌اعتنا باشد «شقی» است

«عقلانیت» یکی از اصول مهم و ضروری در مدیریت است. امیرالمؤمنین (ع) به ابوموسی اشعری - که نماینده ایشان در جریان مذاکره با معاویه بود - نامه نوشت و به او فرمود: «إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِيبَةِ» (نهج البلاغه / نامه ۷۸) شقی کسی است که از عقل و تجربه بهره‌برداری نمی‌کند!

کسی که به تجربه‌اش بی‌اعتنا باشد، شقی است. بنابراین، یک مدیر هم اگر به تجربه بی‌اعتنا باشد، طبیعتاً «شقی» خواهد بود. امروز هم حرف انقلابیون جامعه همین است؛ می‌گویند «چرا به تجربه، اعتنا نمی‌کنید؟» چون امیرالمؤمنین (ع) که امیر انقلابیون است، می‌فرماید شقی کسی است که تجربه را رعایت نمی‌کند!

رهبر انقلاب: عقلانیت واقعی در انقلابیگری است / هزینه سازش بیشتر از هزینه مقاومت است

اگر به ادبیات مقام رهبری به‌ویژه در این پنج سال اخیر نگاه کنید، می‌بینید که ایشان مکرر این را توضیح داده‌اند، مثلاً می‌فرماید: بعضی‌ها بین عقلانیت و انقلابی‌گری فاصله نیندازند، عقلانیت و انقلابی‌گری یکی است! (بعضی در مقابل شعارهای انقلاب، عنوان و مفهوم عقلانیت را مطرح می‌کنند؛ کأنه عقلانیت نقطه مقابل انقلابیگری است؛ نه، این خطا است! عقلانیت واقعی هم در انقلابیگری است؛ بیانات در حرم امام خمینی؛ ۱۴/۰۳/۱۳۹۶)

رهبر انقلاب، مقاومت در مقابل استکبار را نه با ادبیات دینی توضیح می‌دهند نه انقلابی، بلکه با به صورت عقلانی

توضیح می‌دهند و می‌فرمایند: «مقاومت هزینه دارد اما هزینه‌ی سازش و تسلیم، از هزینه‌ی مقاومت به مراتب بیشتر است.» پس به نفع مان است که مقاومت کنیم. شما اگر بخواهید با عدد و رقم، مبلغش را هم حساب کنید، می‌بینید که هزینه‌ی سازش بیشتر است.

من از دانشجویهای عزیز می‌خواهم، مبلغ هزینه‌ی سعودی‌ها را حساب کنند، مبلغ هزینه‌ی ما را حساب کنند (با توجه به بُردی که در منطقه داشتیم) ببینید آل سعود چقدر در یمن خرج کرد؟ چقدر برای تروریست‌های منطقه خرج کرد؟ چقدر به آمریکا مستقیم، باج داد؟ چقدر خرج کرد و نفت خودش را در اختیار آنها قرار داد؟ اگر همه‌ی اینها را حساب کنید، می‌بینید که ما یک صدم آن را هم انجام ندادیم، ولی الان جلوتر هستیم! با این حساب، کدام آدم عاقلی مقاومت را کنار می‌زند و سازش را انتخاب می‌کند؟ معلوم است که مقاومت یک مسئله‌ی عقلانی است.

همچنین رهبر انقلاب بر «اقتصاد مقاومتی» تأکید دارند و معلوم است که اقتصاد مقاومتی، یک امر عقلانی است! حتی اگر دشمن هم نداشته باشیم، در عرصه‌ی اقتصاد، رقیب خواهیم داشت لذا نیاز داریم به اینکه اقتصاد مقاومتی داشته باشیم. اقتصاد مقاومتی، اقتصاد مردمی است و اجزای این اقتصاد، استحکام دارند و این یک امر عقلانی است.

نقش «تقوا» در مدیریت، چه می‌شود؟

سؤالی که ممکن است- در این قسمت از بحث- مطرح شود این است که نقش «تقوا» در مدیریت چه می‌شود؟ با توجه به اینکه ما اصل اول مدیریت را «کرامت و عزت» عنوان کردیم، اصل دوم را «محبت و همدلی» و اصل سوم را «عقلانیت و جامعیت» اما در هیچ کدام از این اصل‌ها، مفهوم تقوا را مطرح نکردیم، پس تقوا در مدیریت چه نقشی دارد؟

امام باقر(ع) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقِي بِالتَّقْوَى عَنِ الْعَبْدِ مَا عَزَبَ عَنْهُ عَقْلُهُ وَ يُجَلِّي بِالتَّقْوَى عَنْهُ عَمَاءَهُ وَ جَهْلَهُ» (کافی/ ۵۲/۸) اگر یک بنده‌ای، عقلش یک جایی کار نکند، تقوا آن را جبران می‌کند و اگر جهل داشته باشد، تقوا آن را جبران می‌کند.

مدیری که بی‌تقوا باشد، قدرت برنامه‌ریزی ندارد / تقوا قدرت فهم و برنامه‌ریزی آدم را بالا می‌برد

اینکه می‌گوییم «تقوا برای مدیران لازم است» به خاطر دین‌دار بودن ما نیست، به خاطر انقلابی بودن ما هم نیست، بلکه به خاطر موفقیت در مقام برنامه‌ریزی است! ما برای برنامه‌ریزی درست و دقیق، نیاز به عقلانیت و جامع‌نگری داریم و تقوا، عقل‌آفرین است، تقوا جهل را از بین می‌برد. تقوا خطاپوش و عیب‌پوش است، قرآن می‌فرماید: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال/ ۲۹) اگر تقوا داشته باشید خدا به تو «بینش» و «قدرت تشخیص خوب و بد» به تو می‌دهد.

تقوا قدرت برنامه‌ریزی و قدرت فهم آدم را بالا می‌برد. اگر یک مدیری بی‌تقوا باشد، قدرت برنامه‌ریزی ندارد! أباعبدالله‌الحسین(ع) را به این دلیل به شهادت رساندند که ایشان تقوا داشت و اگر وارد عرصه‌ی مدیریت جامعه می‌شد، دیگر جایی برای آدم‌های بی‌شعور و بی‌عقل باقی نمی‌گذاشت که بخواهند مسندهای قدرت را بگیرند.

در روایت هست: «التَّقْوَى رَأْسُ كُلِّ حِكْمَةٍ» (تحف‌العقول/ ۵۱۲) تقوی در رأس حکمت است، یعنی آن چیزی که حکمت‌آفرین است تقوا است!

علم و تجربه و تقوا، عقل را افزایش می دهد / برخی سیاستمدارها به علوم تجربی هم پشت پا می زنند!

نه تنها تقوا عقل آدم را زیاد می کند بلکه علم و تجربه هم عقل را زیاد می کند! امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «الْعَقْلُ غَرِيضَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ وَ التَّجَارِبِ» (عیون الحکم / ۵۲) عقل یک توانایی غریزی در انسان است که علم و تجربه، آن را افزایش می دهد.

متأسفانه برخی از سیاستمدارها هستند که در واقع دارند به علوم تجربی هم پشت پا می زنند، اینها با لودگی و راه انداختن «جنگ روانی» در فضای سیاسی-به بهانه آزادی و... سعی می کنند خودشان را جا بدهند! پشتوانه حرف اینها، نه دانش است، نه فلسفه است، نه روانشناسی و نه جامعه شناسی است بلکه فقط به دلیل اینکه پُست سیاسی دارند و پشت شعار آزادی و یک باند سیاسی مخفی شده اند، هر حرف زشتی را در فضای جامعه مطرح می کنند.

اصل چهارم در مدیریت، مجاهدت و مقاومت است / مدیر تنبل، مدیر نیست!

آخرین اصلی که می خواهیم در مدیریت، از آن صحبت کنیم، این است که مدیر باید «مجاهدت و مقاومت» داشته باشد؛ مدیر تنبل، مدیر نیست! یکی از نتایج مجاهدت این است که «آدم را باصفا می کند»، ضمن اینکه مجاهدت، عقل آدم را راه می اندازد، مجاهدت آدم را شجاع می کند و شجاعت هم آدم را خوش فهم می کند؛ همان طور که ترس، آدم را کج فهم می کند.

مدیری که تا ۹ صبح بخوابد و بعدش آرام آرام بلند شود و برایش صبحانه بیاوند و بلافاصله بعد از ظهر هم به استخر برود و تفریح کند... اینکه دیگر مدیر نیست! مدیری که هر روز بخوابد به استخر برود و غذاهای آن چنانی بخورد، چطوری می خواهد به مردم خدمت کند؟! برخی از این مدیران می گویند: «من باید به خودم برسم که بتوانم مدیریت بکنم!» این حرف درستی نیست؛ شما باید با جهاد و خستگی تن در راه خدمت به مردم، به خودت برسی نه با تن پروری و راحت طلبی!

حالا شما ببینید با مجاهدت، چه نتایج حاصل می شود؟ آن خلایق هایی که رزمندگان ما در جنگ تحمیلی داشتند، ناشی از مجاهدت و مقاومت بود که باعث شد یک جنگ جهانی هشت ساله را علیه ایران با سربلندی پشت سر بگذارند و الان هم صرفاً نرم افزارش را (نه سخت افزارش) به هر کشوری می دهند، آن کشور می تواند در مقابل کل جهان بایستد! رزمندگان ما با مجاهدت و سختی کشیدن به این خلایق و موفقیت رسیدند نه با خوردن و خوابیدن و استخر رفتن و...

اگر ما بخواهیم به سمت حکومت امام زمان (ع) برویم باید به مدیران جامعه سخت بگیریم. چرا امام زمان (ع) به مدیران و فرماندارهای خود سخت می گیرند؟ چون مردم این ظرفیت را خواهند داشت که دلیل این سخت گیری ها را بفهمند. چرا امیرالمؤمنین (ع) نمی توانست زیاد سخت بگیرد؟ چون مردم زمان ایشان، ظرفیتش را نداشتند.

مجاهدت و مقاومت در «مدیریت خود» یک اصل مسلم و قطعی است

لزوم مجاهدت در زندگی شخصی و «مدیریت خود» یک امر مسلم و قطعی است و همان «جهاد با نفس» است که در روایات بیان شده است. ضرورت مقاومت کردن هم در زندگی شخصی، کاملاً معلوم است. بچه ها را باید در مدرسه، مقاوم بار آورد. از هفت سالگی محیط مدرسه برای بچه ها یک مقدار شبیه پادگان بشود (از نظر اهمیت دادن به نظم و رعایت آداب) و بچه ها سخت کوشی و کار و تلاش را تجربه کنند. بچه در دوران دبستان

حتماً باید آسپزی کند، حتماً باید نانوایی کند، حتماً باید کشاورزی بکند و بفهمد که این میوه‌ای که می‌خورد یا این نانی که می‌خورد، با تحمل سختی‌های فراوان، به دست آمده است.

خوب است برای بچه در دوران دبستان، این امکان فراهم شود که یک جایی بتواند یک گیاه یا یک درخت بکارد و خودش به آن آب بدهد و از آن نگهداری کند تا میوه بدهد و... برای اینکه بفهمد انجام این کارها چقدر زحمت دارد. بچه باید بفهمد مثلاً برای اینکه یک درخت، میوه بدهد، باید چند سال صبر کند، وقتی بچه خودش این کار را انجام دهد، همراه این درخت میوه، پیرمی‌شود و پخته می‌شود. حالا این آدم باشعور تربیت شده با مقاومت و مجاهدت، اگر پس‌فردا مدیر بشود، یک مدیر خوب و درست خواهد شد.

مجاهدت در «مدیریتِ خود» یک امر حتمی و ضروری است؛ ما باید به بچه‌های مان راست بگوییم، یعنی باید به آنها بگوییم که «شما باید سختی بکشید، هم باید مجاهدت کنید و هم مقاومت کنید» مقاومت در مقابل چه کسی؟ در مقابل دشمن! پیامبر(ص) می‌فرماید: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» (مجموعه ورام/۵۹/۱) دشمن‌ترین دشمنان تو نفس تو است که بین دو پهلو تو است!

برخی از اندیشمندان غربی می‌گویند: ما اشتباه می‌کردیم که بر «شکوفایی استعدادها» این قدر تأکید می‌کردیم بلکه باید روی «تحمل سختی» تأکید می‌کردیم! این یعنی همان سخنانی که ائمه هدی(ع)-در روایات مختلف- بیان فرموده بودند.

مجاهدت و مقاومت در «مدیریت خانواده» هم یک اصل است

همان‌طور که بیان شد، لزوم مجاهدت و مقاومت در مدیریت خود و در زندگی شخصی، کاملاً مشخص و معلوم است. مجاهدت و مقاومت در مدیریت خانواده هم همین‌طور است. مثلاً اینکه فرموده‌اند: «الكَادُ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمَجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (کافی/۸۸/۵) کسی که زحمت می‌کشد تا برای خانواده و بچه‌هایش پول در بیاورد مانند مجاهد فی سبیل‌الله است.

حالا درباره لزوم مقاومت در مدیریت خانواده هم چندتا روایت را مرور کنیم. رسول خدا(ص) می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ إِنْ لَمْ تَظْلِمُهُمْ ظَلَمُواكَ السَّفِيلُ وَ زَوْجَتُكَ وَ خَادِمُكَ» (محاسن/۶/۱) سه گروه یا سه فرد هستند که اگر به آنها ظلم هم نکنی آنها به تو ظلم می‌کنند، یکی آدم نادان است که اگر با او معاشرت داشته باشی و به او ظلم نکنی او به تو ضربه می‌زند و باید تحملش کنی. یکی دیگر هم همسرت است و دیگر هم خدمت (منشی یا نوکر یا...)

طرف می‌گوید: «همسرم به من ظلم کرده است!» خُب این‌که طبیعی است، بخشی از ظلم‌هایی که به تو می‌شود خواسته یا ناخواسته از سوی خانواده‌ات خواهد بود. البته منظور این نیست که «پس برویم ظلم‌پذیر باشیم!» نه، ما توصیه می‌کنیم که به همدیگر ظلم نکنیم. (اصلاً اصل کرامت و محبت و عقلانیت نتیجه‌اش این می‌شود که به دیگران ظلم نکنیم) ولی اگر مثلاً همسرت یک ظلمی به تو کرد، همه چیز را خراب نکن و خانه را به آتش نکش! این چه وضع آمار طلاق است؟!

بدون مقاومت (صبر و تحمل) نمی‌شود خانواده را مدیریت کرد

مگر می‌شود بدون مقاومت، خانواده را مدیریت کرد؟! اگر هر کسی در خانه ناراحت شد بخواهد دهانش را باز کند و هر چیزی دلش خواست بگوید، اینکه دیگر خانه نیست!

امام باقر(ع) می‌فرماید: «إِنِّي لَأَضْبِرُ مِنْ غُلَامِي هَذَا وَمِنْ أَهْلِي عَلَى مَا هُوَ أَمْرٌ مِنَ الْحَنْظَلِ إِنَّهُ مَنْ صَبَرَ نَالَ بِصَبْرِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ وَدَرَجَةَ الشَّهِيدِ الَّذِي قَدْ صَرَبَ بِسَيْفِهِ قُدَّامَ مُحَمَّدٍ ص» (ثواب الاعمال/ ۱۹۸) من در برابر اذیت این غلام‌های خودم و خانواده‌ام، صبری می‌کنم که تلخ‌تر از حنظل است (حنظل یک میوه بسیار تلخ است) هرکسی این جوری در مقابل سختی‌های خانوادگی صبر کند، با صبرش به کجا می‌رسد؟ به درجه روزه‌داری که روزها روزه می‌گیرد و شب‌ها بیدار است و تا صبح عبادت می‌کند و به درجه شهید می‌رسد؛ یعنی اگر کسی در مقابل رنج خانواده‌اش مقاومت کند اجر شهیدی را خواهد داشت که جلوی پای پیغمبر(ص) شهید شده است.

در «مدیریت جامعه» هم مجاهدت و مقاومت لازم است

در امر مدیریت جامعه هم مجاهدت و مقاومت لازم است. کسی که نمی‌تواند لااقل دوبرابر یک آدم معمولی کار کند، او را نباید مدیر بگذارند! مدیر باید تلاشگر باشد و انرژی مضاعف برای کارکردن داشته باشد. مدیر اگر دنیایی باشد، به واسطه دنیایی بودنش انرژی دارد چند برابر کار کند و اگر هم آخرتی است، به خاطر معنویتش انرژی دارد چند برابر کار کند. اگر دیدید، یک مدیری فقط به اندازه یک کارمند کار می‌کند، بدانید که او فردی کلاش است و دارد از موقعیت خود-به‌عنوان مدیر- سوءاستفاده می‌کند.

یک مدیر، درواقع دارد به انسان‌ها خدمت می‌کند و زیر دست او هم انسان‌ها قرار دارند؛ حالا اگر این مدیر، اهل دنیا است و دنبال حب مقام است برای اینکه بگویند «تو عجب مدیر خوبی هستی!» چند برابر دیگران باید بدود و کار کند! اگر هم اهل آخرت است، به خاطر خدا و امام‌زمان(ع) باید چند برابر دیگران کار کند و زحمت بکشد. کم‌اینکه امام صادق(ع) به یکی از اصحاب خود فرمود: اگر حکومت دست من بود که تو باید شب تا صبح برنامه‌ریزی می‌کردی و صبح تا شب، کار می‌کردی! (...فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ أَمَا لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا سِيَاسَةً اللَّيْلِ وَ سَبَاحَةَ النَّهَارِ...؛ غیبت نعمانی/ ۲۸۷)

نکته‌ای درباره «پذیرش مدیریت»

درباره «پذیرش مدیریت» هم نکته‌ای را بیان کنیم. پذیرش در «مدیریت خود» یک امر قطعی است؛ یعنی همه باید «مدیریت خود» را بپذیرند و انجام بدهند، این یک امر انتخابی نیست، بلکه تو مجبور هستی مدیریت خودت را انجام بدهی.

«مدیریت خانواده» هم امری است که باید به استقبالش برویم. هرچند الان یک سری افراد تنبل و راحت طلب پیدا می‌شوند که از مدیریت خانواده و به‌عهده گرفتن مسئولیت خانواده در می‌روند! البته بعضی وقت‌ها هم پدر و مادرها به بچه‌های‌شان می‌گویند «حالا برای تو زود است!» یعنی این آقا پسر، مثلاً ۲۵ سال سن دارد، اما هنوز نمی‌خواهد، تشکیل خانواده بدهد و مسئولیت یک خانواده را بپذیرد.

پیامبر(ص): ما به کسی که درخواست مدیریت داشته باشد، مدیریت نمی‌دهیم

پس «مدیریت خود» قطعی است، «مدیریت خانواده» هم امری است که باید به استقبالش بروی، اما درباره مدیریت جامعه، این‌طور نیست، یعنی نباید به استقبالش بروی! در این باره فقط چند روایت می‌خوانیم:

یک نفر نزد رسول خدا(ص) آمد و گفت: «أَمْرُنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ» یک نفر دیگر هم چنین حرفی زد. حضرت به آنها فرمود: «إِنَّا لَا نُؤَلِّي هَذَا مَنْ سَأَلَ» ما به کسی که درخواست مدیریت داشته باشد، مدیریت نمی‌دهیم! یعنی چون شما

گفتنی «به ما پُست بده» پس دیگر به شما پُست نمی‌دهیم! بعد فرمود: «وَلَا مَن حَرَصَ عَلَيْهِ» یعنی هرکسی که حریص پُست‌گرفتن باشد (حتی اگر نیاید درخواست کند، ولی ما بدانیم که او حریص است پست بگیرد) به او هم پُست نمی‌دهیم. (دانشنامه قرآن و حدیث/ج ۶/ص ۴۴۴)

رسول خدا(ص) فرمودند: «لَا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَن أَرَادَهُ» (حکمت‌نامه پیامبر اعظم/ج ۴/ص ۴۸۸) ما کارهای مملکت و امور مدیریتی را به کسی نمی‌دهیم که آن را اراده کرده باشد و به آن میل داشته باشد. (پس به چه کسی این کارها را می‌دهند؟ به کسی که دیگران التماسش کنند که بیاید و این مدیریت را برعهده بگیرد)

آیت‌الله مهدوی کنی، در ابتدای انقلاب، مسئول کل کمیته‌های کشور بود و این کمیته‌ها هم در آن فضای ملتهب، مسئول برقراری امنیت در کشور بودند. ایشان در آن شرایط بحرانی اول انقلاب، این کار مهم را به خوبی انجام می‌داد لذا در یک جلسه‌ای، می‌خواستند از ایشان درخواست کنند که وزیر کشور بشود، شهید بهشتی و مقام معظم رهبری و برخی از شخصیت‌ها در آن جلسه، از آقای مهدوی با اصرار می‌خواستند که مسئولیت وزارت کشور را بپذیرد، ولی ایشان مخالفت می‌کرد و حتی در آن جلسه، اشک ریخته بوده که «من نمی‌خواهم پُست بپذیرم» مدیر باید این طوری باشد، نه اینکه برای گرفتن پُست، برود ده نفر را ببیند و تلاش کند یک پُست مدیریتی به او بدهند!

کسانی که طمع ریاست دارند نمی‌توانند این چهار اصل مدیریت را اجرا کنند

امام صادق(ع) می‌فرماید: «مَلْعُونٌ مَّن تَرَأَسَ مَلْعُونٌ مَّن هَمَّ بِهَا مَلْعُونٌ مَّن حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ» (کافی/۲/۲۹۸) ملعون است کسی که زور بزند رئیس بشود، ملعون است کسی که همت کند برود رئیس بشود، ملعون است کسی که پیش خودش بگوید «کاش من بروم رئیس بشوم!» کسی که این روایت‌ها را ببیند، آیا جرأت می‌کند برود کاندیدای نمایندگی مجلس و... بشود؟! باید دیگران التماسش کنند، نه اینکه خودش برای رسیدن به این پُست‌ها، شیرجه بزند!

امیرالمؤمنین(ع) که وصی بلافصل پیغمبر(ص) است، مردم این قدر به ایشان اصرار کردند تا قبول کرد! البته درباره این رفتار امیرالمؤمنین(ع) علت‌های دیگری هم وجود دارد (مثلاً اینکه آن مردم لایق نبودند و...) ولی به هر حال آدم برای ریاست که نباید شیرجه بزند! اما بعضی‌ها می‌روند خانه می‌فروشند یا پول قرض می‌کنند و چه خرج‌هایی می‌کنند تا رئیس بشوند!

ما در این بحث خودمان، چهارتا اصل مدیریت را بیان کردیم، این چهارتا اصل مدیریت را کسانی که طمع ریاست دارند و از ریاست، خوششان می‌آید، نمی‌توانند اجرا کنند.

طبق روایت، ضرر ریاست طلبان برای مردم، بیشتر از ضرر گرگ‌ها برای گله است!

پیش امام موسی بن جعفر(ع) گفتند: یک کسی هست که حبّ ریاست دارد، حضرت فرمود: «مَا ذُبُّبَانِ صَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ تَفَرَّقَ رِعَاؤُهَا بِأَصْرَفِي دِينَ الْمُسْلِمِ مِنَ الرَّئِاسَةِ» (کافی/۲/۲۹۷) دوتا گرگ درنده اگر به جان یک گله‌ای که چوپان ندارد، بیفتند، می‌دانید چقدر خرابکاری می‌کنند و ضرر می‌زنند! گرگ‌ها به اندازه سهم خودشان نمی‌خورند بلکه خیلی از گوسفندها را بیهوده، تکه پاره می‌کنند. اینکه دوتا گرگ در یک گله‌ای بیفتند و آنها را پاره پاره کنند، ضررش کمتر از ریاست‌طلبی برای مردم است! یعنی این افراد ریاست‌طلب هم مثل گرگ هستند.

این سازوکار انتخاباتی که در کشور ما هست، کافی نیست

حُبّ حالا تکلیف چیست؟ اولاً باید یک فکری برای انتخابات کرد که گرگ‌ها بالا نیایند. این سازوکار انتخاباتی که در کشور ما هست کافی نیست، بلکه ما باید در شیوه انتخاب کردن رشد پیدا کنیم. متأسفانه کسانی صحنه‌گردان انتخابات هستند که بعضاً استاد‌های جنگ روانی هستند یا آدم‌های بی‌بی‌سی‌چی و از این قبیل افراد هستند. بساط دوقطبی‌سازی و جنگ روانی در تبلیغات انتخاباتی - به شیوه بی‌بی‌سی‌خبیث - باید جمع بشود.

در چنین شرایطی شورای نگهبان باید چه کار کند؟ همان‌طور که در زمین فوتبال اگر یک کسی قلم پای حریف را بزند، او را از زمین بازی اخراج می‌کنند، شورای نگهبان هم اگر دید یک‌کسی در تبلیغات انتخاباتی دروغ می‌گوید، او را اخراج کند! مثلاً اگر به دروغ، یک‌کسی را تخریب کرد، به او کارت قرمز نشان بدهد. به خاطر اینکه رئیس بشوی که نباید به دروغ کسی را متهم کنی؛ تو پس فردا با مملکت چه کار خواهی کرد؟

همه کارها دست مدیران نیست و نباید این‌گونه باشد

ثانیاً اینکه همه کارها هم، دست مدیران نیست و نباید این‌گونه باشد؛ یعنی مردم خودشان خیلی از کارها را باید به دست خودشان بگیرند. مردم و به‌ویژه جوان‌های جهادی، باید برای اداره کشور فعال بشوند، یعنی با اجرای طرح‌ها و ساختارهایی، مردم باید جلوی امکان رانت‌خواری را بگیرند، جلوی امکان دزدی و رفیق‌بازی و پارتی‌بازی و حزب‌بازی‌های خبیثانه را بگیرند، جلوی اینکه آدم‌های ناشایست بالا بیایند را بگیرند.

به این نقشی که مردم و جوان‌ها باید داشته باشند، توجه کنیم. شیوه حکومت امام‌زمان (ع) هم این‌طور نیست که امام‌زمان (ع) بیاید و بفرماید: «مردم، شما راحت دنبال زندگی‌تان بروید، من با ۳۱۳ نفر همه کارهای‌تان را انجام می‌دهم! شما اصلاً نمی‌خواهد چیزی تشخیص بدهید!» حکومت امام‌زمان (ع) ابداً این‌طور نیست! سازوکار حکومت امام‌زمان (ع) به‌گونه‌ای است که مردم در صحنه هستند و جوان‌ها در جامعه، فعال هستند.

رهبر انقلاب می‌فرماید: «بسیج، تحقق مردم‌سالاری دینی است. ما که می‌گوییم مردم‌سالاری دینی یا مردم‌سالاری اسلامی، بعضی خیال می‌کنند این مردم‌سالاری فقط پای صندوق رأی و انتخابات است؛ آن [تنها] یکی از جلوه‌های مردم‌سالاری دینی است. مردم‌سالاری یعنی براساس دین و براساس اسلام، سالار زندگی جامعه، خود مردمند؛ مردم‌سالاری یعنی این؛ این معنای مردم‌سالاری اسلامی است. بسیج در همه‌ی عرصه‌ها مظهر مردم‌سالاری دینی و مردم‌سالاری اسلامی است. اگرچنانچه بسیج وارد اقتصاد بشود، اقتصاد میشود مردم‌سالار» (بیانات در دیدار بسیجیان؛ ۱۳۹۵/۰۹/۰۳) البته منظور این نیست که سازمان بسیج برود نهاد اقتصادی بزند؛ منظور این است که مردم در یک حرکت و جوش مردمی، مجاهدانه، انقلابی و ایثارگرانه، بیایند دست‌به‌دست همدیگر بدهند و بسیجی‌وار، کار اقتصادی کنند؛ آن وقت است که اقتصاد ما «مردم‌سالار» می‌شود نه سرمایه‌سالار!

ایشان در ادامه، می‌فرماید: «این اقتصاد مقاومتی که ما عرض کردیم، اگر بتواند از قوت و قدرت بسیج استفاده کند، می‌شود اقتصاد مقاومتی مردم‌سالار؛ در علم همین جور است، در پیشرفتهای گوناگون اجتماعی همین جور است، در سیاست همین جور است؛ مظهر مردم‌سالاری دینی، بسیج است!» باز هم منظور این نیست که سازمان بسیج بیاید وارد سیاست شود، بلکه منظور، همان حقیقت بسیج است، یعنی سیاست را به دست احزاب و باندهای مخوف در عرصه سیاسی نسپارید، بلکه سیاست به معنای واقعی کلمه، دست خودم مردم باشد.

لزوم شکل‌گیری یک حلقه میانی بین دولت و مردم

برداشت بنده از این بیانات رهبرانقلاب- که به‌عنوان یک توضیح، بیان می‌کنم- این است که ما نیاز به یک حلقه میانی بین دولت (حاکمیت) و مردم داریم. اگر ساختار جامعه را به‌صورت یک هرم در نظر بگیریم، در رأس این هرم معمولاً دولت‌ها و حاکمیت‌ها هستند، پایین هرم هم طبیعتاً عموم مردم قرار دارند. در این میان، یک حلقه میانی بین دولت و مردم باید شکل بگیرد که اینها چندتا ویژگی باید داشته باشند؛ مثلاً اینکه جوان و پرشور و انقلابی باشند، پرتحرک باشند، فعالیت‌شان از زندگی عادی مردم بیشتر باشد، دلسوز باشند، ایثارگر و از خود گذشته باشند و... این حلقه میانی بین حاکمیت (دولت) و مردم باید قرار بگیرند.

این حلقه میانی، چندتا کارکرد مهم دارد: یکی از کارکردهایش این است که این افراد، مردم را سازماندهی می‌کنند، استعداد‌های مردم را شناسایی می‌کنند، به‌همدیگر متصل می‌کنند، مردم را قوی می‌کنند و مردم را بالا می‌آورند. اینها نمی‌گذارند که مردم، ضعیف و گرسنه و نان‌خور دولت و بیمه‌گیر و صدقه‌خور سرمایه‌دارها بشوند. این حلقه میانی و جوان که از خود مردم هستند، استعداد‌های مردمی را سازماندهی می‌کنند و خودشان باهمدیگر شبکه ایجاد می‌کنند و برای مدیران محلی تصمیم‌سازی می‌کنند.

دو نمونه از طرح‌هایی که توسط جوان‌ها دارد اجرا می‌شود:

الان در برخی از شهرستان‌های استان تهران، جوان‌های محله‌ها یک طرحی راه انداخته‌اند که در این طرح، جوان‌های بسیجی محله، دور هم جمع می‌شوند و می‌گویند «بیابید مشکلات محله را خودمان حل کنیم» این جوان‌ها برای حل مشکلات محله و شهر خود، افرادی مثل دادستان، فرماندار، استاندار یا مسئولین شهری را به جلسات خودشان دعوت می‌کنند و مشکلات را یکی یکی برای آنها مطرح می‌کنند و از آنها می‌خواهند که پاسخگو باشند و برای رفع این مشکلات، تلاش کنند.

همچنین یک طرح دیگری راه افتاده است که در این طرح، شبکه‌ای از جوان‌های فعال، باهم ارتباط پیدا می‌کنند و باهم گفتگو می‌کنند و مثلاً به این نتیجه می‌رسند که «ظرفیت منطقه زندگی ما به‌گونه‌ای است که این شغل را نیاز دارد...» و بعد هم از نیروهای جوان (مثلاً جوان‌های دبیرستانی) استفاده می‌کنند برای اینکه یک محصولی را تولید کنند و این محصولشان را بفروشند و پول در بیاورند. اولاً جوان‌ها با این‌کار عزتمند می‌شوند و کار یاد می‌گیرند و ثانیاً اگر این گروه‌ها در سراسر کشور به‌همدیگر متصل بشوند، زنجیره‌های مردمی شرکت‌های فروش مواد غذایی راه می‌افتد. آن وقت اگر شما روی این سبک زندگی تأمل کنید، می‌بینید که این واقعاً یک زندگی دیگر است! در این زندگی، فرهنگ مسئولیت‌داشتن، بسیار قوی و پُررنگ است، در این زندگی، جوان‌ها می‌گویند: «شهر را بدهید دست خودمان، ما شهر را اداره می‌کنیم...»

اگر خواستید نمونه عالی این سبک زندگی را ببینید، اربعین امام حسین (ع) را نگاه کنید. اربعین را از دست ندهید؛ هرطوری که می‌توانید، در اربعین شرکت کنید و یک نقشی در آن داشته باشید.

(الف-۲-ن ۲)